بررسی روایات ساختگی در کتب حدیث

نقد کتب حدیث

اثر:

مصطفی حسینی طباطبایی

عنوان کتاب: بررسي روايات ساختگي در کتب حديث نقد کتب حديث

نویسنده: مصطفي حسيني طباطبايي

موضوع: پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴شمسی، ربيع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

پیشگفتار ۹

۱ اخباری که بر جعل حدیث گواهی می‌دهند ۱۵

۲ گواهی بزرگان امامیه در بارۀ احادیث ساختگی........ ۲۱

۳ انگیزه‌های جعل حدیث ۲۷

۴ شیخ کلینی و کتاب کافی ۳۷

۵ نقد احادیث شیخ کلینی........ ۴۱

۶ شیخ صدوق و کتابهایش ۵۷

۷ نقد احادیث شیخ صدوق........ ۶۱

۸ محمّد باقر مجلسی و آثار وی........ ۷۵

۹ نقد آثار مجلسی ۷۹

۱۰ حُرّ عامِلی و آثار وی........ ۹۷

۱۱ نقد احادیث وسائل الشیعه........ ۱۰۱

۱۲ نقد احادیث تفسیری........ ۱۱۳

۱۳ نقد کتب دعا و زیارت........ ۱۴۱

۱۴ احادیث ساختگی و شناخت آن‌ها........ ۱۵۵

منابع کتاب ۱۶۳

«لقد كذب على رسول الله -صلى الله عليه وسلم- على عهده حتى قام خطيبا فقال: من كذب على متعمدا فليتبوأ مقعده من النار».

امام على (عليه السلام)

(نهج البلاغة / خطبة ۲۱۰)

«در روزگار پیامبر -صلى الله عليه وسلم- بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست و سخنرانی کرد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ بندد جایگاهش را از آتش گیرد».

«أنا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا»

امام صادق (عليه السلام)

(رجال کشی / ۲۷۵)

«ما خاندانی راستگوییم ولی از شرّ دروغزنی که بر ما دروغ بندد، بر کنار نمانده‌ایم».

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای منّان را سپاس بی‌پایان می‌گوییم که ما را به بعثت خاتم پیامبران و نعمت بینات قرآن مفتخر داشت و بر محمّد مصطفی، رسول راستین و پیامبر امین وی سلام فراوان می‌فرستیم که با رهبری‌های متین و تعالیم وزین خود، پیروان آیینش را بر شناخت حقایق و کشف دقایق و ردّ شبهه و دفع فتنه توانایی بخشید و نیز بر خاندان ارجمند و دانشمندان اُمّتش درود باد که کتاب خدا و سنّت رسول را به میراث بردند و با تحریف غالیان و افترای باطل اندیشان و تأویل جاهلان به ستیزه برخاستند.

فسلام علیه وعلیهم ما أنار فجرٌ ساطعٌ، وخوی نجمٌ طالع.

پیشگفتار

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی.

حدیث یا خبر[1] که پس از قرآن کریم نقش مهم و مؤثری را در معرّفی اسلام بر عهده دارد در طول تاریخ از گزند تدلیس و خطر تحریف بر کنار نمانده بلکه از همان صدر اسلام گرفتار آسیب‌های سختی شده است. آثار قابل اعتمادی وجود دارد که ثابت می‌کند از روزگار رسول اکرم –صلی الله علیه وسلم– عدّه‌ای به حدیث سازی و تحریف آن دست می‌زدند و ساخته‌های خود را به پیامبر بزرگ اسلام –صلی الله علیه وسلم– نسبت می‌دادند تا از این راه اذهان و افکار مسلمانان را به سوی خود جلب کنند و به مقاصد خویش نایل آیند. این اقدامِ فریبکارانه در دوران‌های بعد با انگیزه‌های گوناگون، دنبال شد و رو به فزونی نهاد و سازندگان حدیث، دروغ‌های بسیاری از قول خاندان پیامبر –علیه السلام– و بزرگان صحابه ساختند و بر افتراهایی که به پیامبر اکرم –صلی الله علیه وسلم– زده بودند، افزوند.

خوشبختانه رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– با عنایات الهی از همان اوائل، بر این دسیسه‌های خطرناک وقوف یافت و مسلمانان را هشدار داد و دروغپردازان را انذار نمود.

در پی هشدار رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– و تأکید خاندان پیامبر –علیه السلام– مبنی بر آنکه احادیث در معرض دسیسهٔ دروغگویان قرار گرفته است، علمای اسلامی نیز خاموشی نگرفتند و از روزگار کهن تاکنون، کتاب‌هایی چند در معرّفی احادیث ساختگی

۱– در اینکه تفاوت حدیث با خبر چیست؟ بعضی برآنند که حدیث شامل آثاری می‌شود که از پیامبر اکرم اسلام (و خاندان گرامی او) رسیده و خبر به آثاری گویند که از غیر ایشان گزارش شده است. از این‌رو در قدیم به راویان آثار تاریخی «اخباری» می‌گفتند و گزارشگران سنّت نبوی را «محدّث» می‌خواندند ولی قول مشهور آنست که این دو واژه، مترادف‌اند.

پرداختند و پرده از خیانت جاعلین حدیث برداشتند بطوری که برخی از دانشمندان گفته‌اند: «ما ستر الله أحداً يكذب في الحديث»[1]. یعنی: «خداوند هیچکس را که در امر حدیث دروغپردازی می‌کند (از نظر نقّادان) پنهان نداشته است». و هر چند این سخن به مبالغه نزدیک‌تر است ولی نشان می‌دهد که علمای فن، در نقد حدیث و شناسایی راویان دروغگو، به اهتمام بسیار پرداخته‌اند. از میان کهن ترین کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده است می‌توان کتاب «الموضوعات» اثر عبدالرزاق صنعانی یمنی (متوفی سال ۲۱۱ هـ ق) را نام برد. صنعانی از محدّثین برجسته به شمار می‌رفت و کتاب وی در قاهره به زیور طبع در آمده است. اثر قدیمی دیگری که در این باره بجای مانده کتاب «علل الحديث» اثر حافظ عبدالرحمن بن أبی حاتم (متوفی در سال ۳۲۷ هـ ق) است. کتاب مذکور به ذکر احادیث ساختگی بسنده نکرده بلکه احیاناً خطاهایی را که در متن یا سند احادیث رخ داده نیز خاطر نشان می‌سازد و در حدود سه هزار حدیث را در معرض نقد و ایراد قرار داده است.

دو قرن پس از ابن ابی حاتم، محدّث دیگری بنام حافظ حسین بن ابراهیم جوزکانی همدانی (متوفّی به سال ۵٤۳ هـ ق) کتاب تازه‌ای در بارهٔ احادیث ساختگی پرداخت که «الموضوعات من الأحاديث المرفوعات» نام دارد و به الأباطیل جوزکانی مشهور است سپس عبدالرحمن بن جوزی بغدادی (متوفّی در سال ۵۷۹ هـ ق) کتاب معروف «الموضوعات» را با بهره گیری از اثر جوزکانی، پدید آورد. اثر دیگری که در این زمینه حائز اهمیت است کتاب «الدرر الملتقط في تبيين الغلط ونفي اللغط» اثر دانشمند نقّاد، حسن بن محمّد صاغانی (متوفی به سال ٦۵۰ هـ ق) است که شیخ زین‌الدین عاملی (مشهور به شهید ثانی) قُدِّسَ سِرُّه این کتاب را از کتاب ابن جوزی برتر شمرده و در بارهٔ

۱- به کتاب «شرح الدّراية» اثر شیخ زین‌الدّین عاملی (مشهور به شهید ثانی) چاپ سنگی، ص ۷٤ نگاه کنید.

آن نوشته است: «فإنه تام في هذا المعني مشتمل على انصاف كثير»[۱]. یعنی «این کتاب در موضوع خود به کمال رسیده و در موارد بسیار، شرط انصاف در آن رعایت شده است». در حدود یک قرن پس از صاغانی، احمد بن تیمیهٔ دمشقی (متوفی به سال ۷۲۸ هـ ق) رساله‌ای در بارهٔ «احادیث القصاص» نگاشت و در خلال آن از احادیث مجعول و ساختگی یاد کرد. پس از وی، شاگردش محمد بن قیم جوزیه (متوفّی در سال ۷۵۱ هـ ق) رساله‌ای به نام «المنار المنيف في الصحيح والضعيف» در همین زمینه بپرداخت.

در قرن نهم جلال‌الدین سیوطی مصری (متوفی در سال ۹۱۱ هـ ق) کتابی با عنوان «اللالي المصنوعه في الأحاديث الموضوعه» تألیف نمود و پس از او محمّد بن طاهر فَتَّنی هندی (متوفی به سال ۹۸٦ هـق) کتاب «تذکره الموضوعات» را نگاشت. بعد از فتّنی، نورالدین علی قاری هروی (متوفی در سال ۱۰۱٤ هـق) سه کتاب در این باره تألیف کرد که: «الأسرار المرفوعه في الأخبار الموضوعه» و «الهبات السنيات في تبيين الأحاديث الموضوعات» و «المصنوع في معرفة الحديث الموضوع» نام دارند. سپس قاضی محمّد بن علی شوکانی یمنی (متوفّی به سال ۱۲۵۰ هـ ق) کتاب «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» و کتاب دیگری بنام «التعقبات علي الموضوعات» را ترتیب داد. پس از شوکانی، محمّد عبدالحی لکنوی هندی (متوفی در سال ۱۳۰٤ هـ ق) کتاب «اللؤلؤ المرصوع» را در بارهٔ احادیث موضوع (ساختگی) نوشت. در عصر اخیر، شیخ محمّد بشیر ظافر ازهری (متوفی در ۱۳۲۵ هـ ق) کتاب «تحذير المسلمين من الأحاديث الموضوعه علي سيد المرسلين» را تالیف نمود و سرانجام در روزگار ما محمّد ناصرالدین البانی، ساکن سوریه کتاب «سلسلة الأحاديث الضعيفه والموضوعه» را پدید آورد.

۱- شرح الدّراية، ص ۷۵-۷٦.

البته جز این دانشمندان، علمای دیگری نیز بدینکار اهتمام ورزیده‌اند که از آوردن نام همهٔ آنان و ذکر آثارشان صرف نظر کرده‌ایم. **شکر الله سعیهم وأجزل مثوبتهم.**

نکته‌ای که در اینجا باید گفت اینست که دانشمندان مذکور جز یکی دو تن از ایشان که شیعهٔ زیدی بوده‌اند، بقیه از اهل سنّت شمرده می‌شوند و کتاب‌هایی که نوشته‌اند عموماً در بارهٔ احادیثی تألیف شده که دروغزنان به رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- بسته‌اند امّا شیعهٔ امامیه، در قرن‌های گذشته به نگارش کتاب مستقلی در بارهٔ احادیث دروغین که به ائمهٔ اهل بیت -علیهم السلام- نسبت داده شده، نپرداخته‌اند و هر چند فقهای امامیه در خلال کتاب‌های فقهی گاهی به نقد احادیثی در فروع احکام اهتمام ورزیده‌اند ولی چنانکه گفتیم کتاب جداگانه‌ای که بیان اخبار ساختگی را بر عهده داشته باشد، در میان ایشان پدید نیامده است تا آنکه در روزگار ما دانشمند مدقّق و رجال شناس محقّق، شیخ محمّد تقی شوشتری کتاب «الأخبار الدخیله» و مستدرکات آن را به رشتهٔ تحریر در آورد و فصلی از آن را به ذکر احادیث مجعول اختصاص داد[۱]. ولی هنوز بسیاری از «أخبار غلاة» و «مراسیل[۲] نادرست» و «روایات ساختگی» در کتب امامیه دیده می‌شود که مرحوم شوشتری بدان‌ها نپرداخته است و نیز از «دواعی جعل حدیث» یعنی انگیزه‌های حدیث سازان، سخنی بمیان نیاورده است. از اینرو نگارنده بر خود لازم دید که به پژوهش در بارهٔ اینگونه احادیث و مسائل مربوط به آن‌ها بپردازد و نمونه‌های روشنی از اخبار نادرست را که در معارف دین و تفسیر قرآن کریم و فروع احکام و ادعیه و زیارات ملاحظه نموده است ارائه دهد. بویژه که این روزها در ایران کتب حدیث و

۱- به کتاب «الأخبار الدّخیله» باب الثانی فی الأحادیث الموضوعه (از صفحه ۸۸ به بعد)، چاپ تهران، مکتبه الصدوق ۱۳۹۰ هـ ق نگاه کنید.

۲- مراسیل جمع مرسل از اقسام حدیث است و در اصطلاح، حدیثی را گویند که روایت کننده‌اش آن را بی‌واسطه از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- یا امامی از ائمه -علیهم السلام- گزارش نموده باشد با اینکه خود، رسول اکرم یا آن امام را اساساً ندیده است.!

دعاء را بدون نقد و بررسی، از عربی به پارسی ترجمه می‌کنند و در دسترس عموم قرار می‌دهند با اینکه در کتاب‌های مزبور، احادیث مقبول و مردود و ادعیهٔ صحیح و سقیم هر دو دیده می‌شود و نباید گمان کرد که هر چه در جوامع حدیث و کتب دعاء آمده، بطور قطع از رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– و امامان اهل بیت –علیهم السلام– صادر شده است.

در اهمیت نقد حدیث جا دارد که خاطر نشان سازیم احادیث نادرست و ساختگی همواره مایهٔ ضلالت و اتهام را فراهم آورده‌اند. از یکسو، دوستان ناآگاه را به اندیشه‌ها و عقاید خرافی کشانده‌اند و از سوی دیگر، دشمنان بدخواه را به افتراء و اسائهٔ ادب نسبت به بزرگان دین، برانگیخته‌اند. بنابراین هر گونه تلاش و تحقیق علمی در کشف و نقد این احادیث، حائز اهمیت و نشانهٔ دفاع از ساحت مطهّر دیانت به شمار می‌آید. خداوند منّان را سپاس بی‌پایان می‌گویم که این بنده را به چنین خدمت و دفاعی توفیق بخشید و امید است به عنایت خود، از گزند خطا و غفلت در امان دارد.

وهو بالإجابة جدير وعلى كل شيء قدير.

مصطفی حسینی طباطبایی

١٤٢١ هـ ق

۱۳۷۹ هـ ش

***

۱
اخباری که بر جعل حدیث گواهی می‌دهند

پیش از آنکه در بارۀ متن و مضمون احادیث ساختگی سخن بگوییم و نیز از سند احادیث مزبور و انگیزه‌های جعل آن‌ها بحثی به میان آوریم بهتر است ثابت کنیم که اساساً در میان احادیث امامیه، روایات قابل نقد و مجعول وجود دارد و سپس به بحث و تحقیق در بارۀ مباحث مذکور پردازیم.

برای اثبات این موضوع، راه روشن و منطقی آنست که از خود احادیث کمک بگیریم و آثاری را بگواهی آوریم که از جعل حدیث خبر می‌دهند. از دو صورت خارج نیست، یا این آثار از صحّت و اصالت برخوردارند و نادرست و ساختگی نیستند در اینصورت باید بپذیریم که بنا به مفاد همین آثار، احادیث جعلی در میان اخبار وجود دارد. و یا خود این آثار، ناصحیح و ساختگی‌اند. در اینصورت باز هم ثابت می‌شود که در میان احادیث، آثار دروغین وجود دارد زیرا خود همین اخبار از جملۀ احادیثی به شمار می‌روند که در کتب و جوامع حدیث آمده‌اند. اینک به اخباری که از رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– و ائمه –علیم السلام– در کتب شیعه آمده است و بر جعل حدیث گواهی می‌دهند نظر می‌افکنیم:

در کتاب أصول کافی (باب اختلاف الحدیث) از امیرمؤمنان علی –علیه السلام– روایت شده که فرمود:

«قد كذب على رسول الله -صلى الله عليه وسلم- على عهده حتى قام خطيباً فقال: أيها الناس قد كثرت على الكذبة، فمن كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار. ثم كذب عليه من بعده»[1]!

یعنی: «در روزگار پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست که سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! کسانی که بر من دروغ می‌بندند فراوان شده‌اند پس هر کسی عمداً بر من دروغ بندد برای خود جایگاهی از آتش گیرد. سپس، باز هم بر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بعد از او دروغ بستند»!.

در کتاب رجال کشی[2] از قول امام صادق -علیه السلام- آمده که در پاسخ فیض بن مختار در بارۀ «علّت» اختلاف شیعیان فرمود:

«.... إني أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندي حتى يتأوله على غير تأويله وذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا وبحبنا ما عند الله وإنما يطلبون به الدنيا وكل يحب أن يدعي رأسا»[3]...

یعنی: «... من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیر معنای حقیقی آن، تأویل می‌کند. زیرا که آن‌ها از حدیث ما و از محبّت ما (خاندان پیامبر -علیه السلام-) خشنودی خدا را نمی‌جویند بلکه از این راه دنیا را می‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئیس بر او نهاده شود».!...

۱- الأصول من الكافی، چاپ تهران، الجزء الأول، ص ٦٢ مقایسه شود با نهج‌البلاغة، چاپ بیروت، خطبه ۲۱۰.

۲- نام اصلی این کتاب چنانکه از «معالم العلماء» اثر ابن شهر آشوب استفاده می‌رود: «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين» بوده است سپس شیخ ابو جعفر طوسی کتاب نامبرده را تلخیص کرده و «اختيار معرفة الرجال» بر آن نام نهاده است و کتابی که امروز در دست داریم همان ملخّص شیخ طوسی است.

۳- رجال الكشّی، ١٢٤، چاپ كربلاء.

و نیز کشّی در رجالش از امام صادق -علیه السلام- آورده است که فرمود:

«لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن والسنة أو تجدون معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة، فإن المغيرة بن سعيد -لعنه الله- دس في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها أبي! فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى وسنة نبينا محمد -صلى الله عليه وسلم- فإنا إذا حدثنا قلنا: قال الله عز وجل وقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-».[۱]

یعنی: «هیچ سخنی را - که به ما نسبت می‌دهند - نپذیرند مگر گفتاری را که با قرآن و سنّت موافق باشد یا اینکه شاهدی از احادیث (صحیح) گذشتۀ ما در موافقت با سخن مزبور پیدا کنید زیرا مغیره بن سعید - که خدا او را از رحمتش دور کند - در کتاب‌های یاران پدرم (امام باقر -علیه السلام-) احادیثی را با حیله گری وارد کرده که پدرم آن‌ها را نگفته است. بنابراین از خدا بترسید و گفتاری را که از طرف ما بر خلاف گفتۀ خدای بزرگ و سنّت پیامبر ما (محمّد -صلی الله علیه وسلم-) گزارش کرده‌اند نپذیرید زیرا که ما چون به سخن پردازیم از قول خدای عزّوجل و از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- سخن می‌گوییم».

همچنین در کتاب عیون أخبار الرضا تألیف محمّد بن علی بن بابویه قمّی (شیخ صدوق) آمده که امام علی بن موسی الرضا -علیه السلام- به حسین بن خالد فرمود:

«يابن خالد إنما وضع الأخبار عنا في التشبيه والجبر الغلاة»[۲]...

یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول ما، اخباری را در بارۀ تشبیه (خدا به خلق) و عقیدۀ به جبر جعل کرده‌اند ...!».

باز در همین کتاب از قول امام رضا -علیه السلام- مأثور است که به ابراهیم بن أبی محمود فرمود:

۱- رجال الکشّی، ص ۱۹۵، چاپ کربلاء.

۲- عیون أخبار الرضا، چاپ سنگی، ص ۸۲.

«أن مخالفينا وضعوا أخباراً في فضائلنا وجعلوها على ثلاثة أقسام، أحدها الغلوّ وثانيها التقصير في أمرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا»[۱] ...

یعنی: «مخالفان ما أخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آن‌ها را بر سه بخش کرده‌اند، یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آن‌ها در حقّ ما کوتاهی شده است. سوّم احادیثی که در آن‌ها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند ...».

در رجال کشّی از قول یونس بن عبدالرحمن آمده است که گفت:

«وافيت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر -عليه السلام- متوافرين فسمعت منهم وأخذت كتبهم فعرضتها بعد على أبي الحسن الرضا -عليه السلام- فأنكر منها أحاديث كثيرة أن يكون من أحاديث أبي عبد الله -عليه السلام-»[۲] ...

یعنی: «به عراق آمدم و در آنجا گروهی از یاران ابو جعفر باقر -علیه السلام- و نیز یاران بسیاری از ابوعبدالله صادق -علیه السلام- را یافتم و از ایشان احادیثی شنیدم و رسائل آن‌ها را گرفت و سپس آن رسائل را به ابوالحسن رضا -علیه السلام- نشان دادم و وی بسیاری از آن احادیث را انکار کرد که از ابو عبدالله صادق -علیه السلام- باشد ...».

اینگونه احادیث، بدانچه آوردیم محدود نیست و نظایر دیگری نیز دارد که ما باز گفتن همهٔ آن‌ها را در اینجا لازم نمی‌بینیم امّا این نکته را خاطر نشان می‌سازیم که بنابر اخبار امامیه، احادیث ساختگی تنها به برخی از ائمه -علیه السلام- نسبت داده نشده بلکه از قول عموم ایشان دروغ‌هایی ساخته‌اند چنانکه امام صادق -علیه السلام- بر طبق روایت کشّی فرمود:

«إنا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا فيسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس. كان رسول الله -صلى الله عليه وسلم- أصدق البرية لهجة وكان مسيلمة يكذب عليه، وكان أمير المؤمنين -عليه السلام- أصدق من برأ الله من بعد رسول الله -

---

۱- عيون أخبار الرضا، ص ۱۶۹.

۲- رجال الكشّی، ص ۱۹۵، چاپ کربلاء.

صلى الله عليه وسلم- وكان الذي يكذب عليه من الكذب عبدالله بن سبأ – لعنه الله – وكان أبو عبد الله الحسين بن علي -عليهما السلام- قد ابتلي بالمختار. ثم ذكر أبو عبد الله -عليه السلام- الحارث الشامي وبنان فقال كانا يكذبان على علي بن الحسين -عليهما السلام-، ثم ذكر المغيرة بن سعيد وبزيعاً والسري وأبا الخطاب ومعمراً وبشار الأشعري وحمزه اليزيدي وصائد النهدي فقال: لعنهم الله»[1]...

یعنی: «ما خاندانی راستگوییم ولی از شرّ دروغگویی که بر ما دروغ بندد بر کنار نماندیم و راستگویی ما با دروغ‌هایی که به ما می‌بندند نزد مردم از درجۀ اعتبار ساقط می‌شود. رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- راستگوترین مردم بود ولی مسیلمه بر او دروغ می‌بست، همچنین امیر المؤمنین علی -علیه السلام- پس از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- راستگوترین آفریده‌ای بود که خدا خلق کرده ولی عبدالله بن سبأ - که خدا از رحمت خود دورش کند- بر او دروغ می‌بست، و نیز امام حسین بن علی -علیهما السلام- به مختار مبتلا شد، سپس امام صادق -علیه السلام- از حارث شامی و بنان یاد کرد و گفت که این دو تن بر امام علی بن الحسین -علیهما السلام- دروغ می‌بستند آنگاه از مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابو الخطاب (محمد بن مقلاص) و عمر و بشار أشعری و حمزۀ یزیدی[2] و صائدنهدی نام برد (که بر او و پدرش امام باقر دروغ می‌بستند) و گفت خدا همۀ آن‌ها را لعنت کند»...

و همچنین ابو عمر و کشّی از امام علی بن موسی الرضا -علیه السلام- آورده که فرمود:

«كان بنان يكذب على علي بن الحسين -عليهما السلام- فأذاقه الله حر الحديد، وكان مغيرة بن سعيد يكذب على أبي جعفر -عليه السلام- فأذاقه الله حر الحديد، وكان محمد

۱- رجال الکشی، ص ۲۵۷-۲۵۸، چاپ کربلاء.

۲- در جامع الرواة اثر اردبیلی، نام این شخص «حمزه بربری» ضبط شده است (المجلّد الثانی، ص ۲۵۳).

بن بشير يكذب على أبي الحسن موسى -عليه السلام- فأذاقه الله حر الحدي، وكان أبو الخطاب يكذب على أبي عبدالله -عليه السلام- فأذاقه الله حر الحديد و الذي يكذب على محمد بن فرات.[1]

یعنی: «بنان بر علی بن الحسین –علیهما السلام– دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانید (حکومت وقت، سرش را از تن با شمشیر جدا کرد). و مغیره بن سعید بر ابو جعفر باقر –علیه السلام– دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانید. و محمّد بن بشیر بر ابوالحسن موسی بن جعفر –علیه السلام– دروغ می‌بست او نیز گرفتار همان عقوبت شد. و ابو الخطّاب بر ابو عبدالله صادق –علیه السلام– دروغ می‌بست خداوند به او نیز گرمای آهن را چشانید و کسی که بر من دروغ می‌بندد محمّد بن فرات است».

چنانکه پیش از این گفتیم اینگونه روایات - که در کتب امامیه فراوانند- اگر صحیح باشند بنابر دلالت همین روایات ثابت می‌شود که احادیث ساختگی در میان روایات امامیه وجود دارند. و اگر خود این آثار، ناصحیح و مجعول باشند باز هم ثابت می‌شود که احادیث جعلی در بین أخبار موجودند چنانکه خود این احادیث ساختگی در میان آن‌ها دیده می‌شوند!

***

۱- رجال الکشّی، ص ۲۵۹، چاپ کربلاء.

۲
گواهی بزرگان امامیه در بارهٔ احادیث ساختگی

پس از شواهدی که از خود احادیث در بارهٔ روایات ساختگی آوردیم مناسب است اقوال بزرگان و أساطین فن حدیث را نیز در این باره یاد کنیم تا معلوم گردد که آن‌ها هم به تصریح، از وجود أخبار مجعول در میان روایات امامیه خبر داده‌اند.

شیخ مفید، محمّد بن نُعمان (متوفّی به سال ٤١٣ هـ ق) که از قدما و أعاظم امامیه به شمار می‌رود در نقدی که بر «اعتقادات صدوق» نوشته تصریح می‌کند که در میان روایات امامیه، حق و باطل وجود دارد و شیخ صدوق یعنی ابو جعفر محمّد بن بابویه قمّی، چنانکه باید و شاید این معنا را رعایت نکرده است. شیخ مفید در این باره می‌نویسد:

«الذي ذكره الشيخ أبو جعفر – (رح) – في هذا الباب لا يتحصل ومعانيه تختلف وتتناقض والسبب في ذلک انه عمل على ظواهر الحديث المختلفه ولم يكن ممن يري النظر فيميز بين الحق منها والباطل».[1]

یعنی: «آنچه را شیخ ابو جعفر – که خدایش رحمت کند – در این باب یاد کرده، ثابت نشده و معانی آن مختلف و متناقض است و علّت این تناقض آنست که او بنابر ظواهر احادیث گوناگون عمل کرده است و از اهل نظر نبوده تا احادیث حق را از روایات باطل جدا کند».

دیگر از بزرگان امامیه دانشمند قرن پنجم هجری، ابوالقاسم علی بن حسین موسوی مشهور به شریف مرتضی (متوفّی در ٤٣٦ هـ ق) است که در زمینهٔ احادیث باطل و اخبار نادرست در رسالهٔ «المسائل الطرابلسيه» می‌نویسد:

۱- شرح عقائد الصدوق، چاپ تبریز، ص ١٥ و ١٦ (نام اصلی این کتاب چنانکه از مقدمه آن فهمیده می‌شود: تصحيح اعتقاد الإماميهٔ است).

«إن الحديث المروي في كتب الشيعه وكتب جميع مخالفينا يتضمن ضروب الخطأ وصنوف الباطل من محال لا يجوز و لا يتصور ومن باطل قددل الدليل على بطلانه وفساده كالتشبيه والجبر والرؤية والقول بالصفات القديمة ومن هذا الذي لا يحصي أو يحصر ما في الأحاديث من الأباطيل ولهذا وجب نقد الحديث».[1]

یعنی: «احادیثی که در کتب شیعه و کتاب‌های همهٔ مخالفان ما آمده انواع خطا و اقسام باطل را در بر دارد. از قبیل امور محالی که (بر خدای تعالی) روانیست و قابل تصوّر نمی‌باشد و امور باطلی که بر بطلان و تباهی آن‌ها دلیل اقامه شده است مانند عقیدهٔ به تشبیه و عقیدهٔ به جبر و رؤیت خداوند و قول به اینکه حق تعالی دارای صفات ازلی و (زائد بر ذات) است و از این قبیل آراء باطل که در روایات وارد شده به شمار و حصر در نمی‌آید و از این‌رو نقد حدیث کاری واجب است».

پس از شریف مرتضی کسی که از احادیث باطل یاد کرده است ابوجعفر محمّد بن حسن طوسی (متوفی در سال ٤٦٠ هـ ق) است. وی در کتاب: «عده الأصول» فصلی را به بحث از اخبار نادرست اختصاص داده و می‌نویسد:

«إن من المعلوم الذي لايتخالج فيه شک أن في الأخبار المروية عن النبي - -صلى الله عليه وسلم- - كذبا كما أن فيها صدقا لمن قال أن جميعها صدق فقد أبعد القول فيه».[2]

یعنی: «آنچه معلوم است بطوریکه شک در آن راه ندارد اینست که در اخبار مروی از پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- خبرهای دروغ وجود داد چنانکه خبرهای راست نیز هست و کسی که بگوید همهٔ این اخبار درست‌اند (یعنی از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- صادر شده‌اند) بی‌شک از قول صواب دور افتاده است».

۱- علم الحدیث، تألیف مدیر شانه‌چی، از انتشارات دانشگاه مشهد، ص ٦٤.

۲- عدة الأصول، فصل فی أن الأخبار المروية فيها ما هو كذب و الطريق الذی يعلم به ذلک، ص ۲۷٦، چاپ قم.

دیگر از أکابر امامیه که به وجود اخبار ساختگی و دروغین در میان احادیث سنّی و شیعه گواهی داده است فقیه شهیر، شیخ نجم‌الدّین جعفر معروف به محقّق حلّی (متوفّی به سال ٦٧٦ هـ ق) است. وی در کتاب «المعتبر» می‌نویسد:

«أفرط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتى انقادوا لكل خبر وما فطنوا ما تحته من التناقض فإن من جمله الأخبار قول النبي - -صلى الله عليه وسلم- - ستكثر بعدي القالة علي. وقول الصادق - -صلى الله عليه وسلم- - إن لكل رجل منا رجلا يكذب عليه»[1].

یعنی: «حشویان (أخباری‌ها) در عمل به خبر واحد تا آنجا زیاده‌روی کرده‌اند که در برابر هر خبری تسلیم شدند و تناقضی را که در ذیل این موضوع وجود دارد در نیافته‌اند زیرا از جملهٔ اخبار، این سخن پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- است که فرمود: پس از من کسانی که دروغ بر من می‌بندند فراوان خواهند شد. و نیز این سخن امام صادق -علیه السلام- است که فرمود: در برابر هر مردی از ما (خاندان پیامبر -علیه السلام- مرد دروغزنی قرار گرفته که بر او دروغ می‌بندد».

و بالأخره ملاّ محمّد باقر مجلسی (متوفّی در سال ۱۱۱۰ هـق) در مجلد هفتم از کتاب «بحار الأنوار» چنین می‌نویسد:

إعلم أن الغلو في النبي -صلى الله عليه وسلم- والأئمة -عليه السلام- إنما يكون بالقول بالوهيتهم أو بكونهم شركاء لله تعالى في المعبودية أو في الخلق والرزق، أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحدبهم، أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحي أو إلهام من الله تعالى، أو بالقول في الأئمة -عليه السلام- أنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلى بعض، أو القول بأن معرفتهم تغني عن جميع الطاعات ولا تكليف معها بترك المعاصي، والقول بكل منها إلحاد وكفر وخروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية والآيات والأخبار السالفة وغيرها وقد عرفت أن الأئمة -عليه السلام- تبروا منهم وحكموا بكفرهم وأمروا

۱- المعتبر، چاپ سنگی، ص ٦.

بقتلهم، وإن قرع سمعک شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلک فهي إما مأولة أو هي من مفتريات الغلاة.[1]

یعنی: «بدان که غلوّ در بارۀ پیامبر –صلی الله علیه وسلم– و امامان –علیه السلام– چنانست که کسی مقام خدایی برای آنان قائل شود. یا بگوید که آنان شریک خدای تعالی در عبادتند یا در آفرینش و روزی بخشیدن، ایشان را شریک پندارد. یا آنکه بگوید خداوند متعال در آن‌ها حلول کرده و یا با ایشان را شریک پندارد. یا آنکه بدون وحی یا الهامی از سوی خدا، غیب می‌دانند. یا بگوید که امامان، پیامبر بوده‌اند. یا معتقد باشد که روح برخی از ایشان در (پیکر) برخی دیگر وارد شده است. یا بگوید معرفت آن‌ها آدمی را از همۀ عبادات بی‌نیاز می‌کند و با وجود شناخت آنان ترک گناهان لزومی ندارد. اعتقاد به همۀ این امور موجب إلحاد و کفر و خروج از دین است چنانکه دلائل عقلی و آیات و اخبار گذشته و جز آن‌ها بر این معنی دلالت دارد و پیش از این دانستی که امامان –علیه السلام– از طرفداران این عقاید بیزاری نشان داده‌اند و حکم به کفر آن‌ها نموده‌اند و فرمان قتلشان را صادر کرده‌اند و اگر اخبار و روایاتی به گوش تو رسید که توهّم اینگونه عقاید باطل را پیش آورد (بدان که) اخبار مزبور محمول به ظاهر نیست و تأویلی دگر دارد و یا آنکه أرباب غلو آن‌ها را به دروغ ساخته‌اند».

ذکر این چند تن از بزرگان فقه و حدیث ما را از نقل اقوال دیگر بی‌نیاز می‌کند و گرنه علمای بزرگ امامیه (مانند شهید ثانی در شرح درایه و شیخ بهاء الدّین عاملی در أربعین و شیخ انصاری در فرائد الأصول[2] و دیگر أکابر شیعه) بر وجود احادیث دروغین در میان روایات امامیه اتّفاق دارند.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ٣٤٦، چاپ جدید (دارالکتب الإسلامیة).

۲- شیخ انصاری در «فرائد الأصول» می‌نویسد: «إن المقصود من عرض الخبر علی الکتاب والسنة هو في غیر معلوم الصدور، تعلیل العرض في بعض الأخبار بوجود الأخبار المکذوبه في أخبار الإمامية» (فرائد، چاپ سنگی، ص ٦٣).

***

یعنی: «مقصود از آنکه خبر را به قرآن و سنّت عرضه کنیم اخباری است که صدور آن‌ها از معصوم معلوم نشده (نه اخبار متواتر یا قطعی) برای آنکه در برخی از روایات، علت این کار را وجود اخبار دروغین در میان احادیث امامیه شمرده‌اند».

۳
انگیزه‌های جعل حدیث

انگیزه‌های حدیث‌سازی در میان شیعه با انگیزه‌های جعل حدیث در میان سنّیان از جهاتی تفاوت داشته و در پاره‌ای از موارد نیز همانند بوده است. سنّیان چون حکومت و قدرت را در دست داشتند یکی از انگیزه‌های حدیث‌سازی در میان آن‌ها تقرّب به خلفاء و مراکز قدرت بود چنانچه خطیب بغدادی (متوفّی به سال ٤٦٣ هـ ق) در «تاریخ بغداد» آورده است که روزی أبوالبختری وهب بن وهب قرشی بر خلیفهٔ زمان خود هارون الرشید وارد شد، در این هنگام خلیفه مشغول بازی با کبوترهای خود بود و آن‌ها را پرواز می‌داد! هارون از أبوالبختری پرسید: آیا در بارهٔ این کار، حدیثی (خوب یا بد) می‌دانی؟ أبوالبختری فوراً گفت:

«حدثني هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه أن النبي -صلى الله عليه وسلم- كان يطير الحمام»!

یعنی: «هشام بن عروه از پدرش (عروه بن زبیر) از عائشه برای من نقل کرده است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- کبوتر پرواز می‌داد»!

رشید نگاه تندی به او کرد و گفت: از نزد من بیرون برو.

و پس از رفتن ابوالبختری اضافه کرد: اگر او مردی از قریش نبود از مقام قضاء عزلش می‌کردم[1]. پیدا است که این قاضی طمّاع و دروغگو حدیث مزبور را برای تأیید کار خلیفه و خوشدلی او ساخته است تا از این راه به وی تقرّب جوید. امّا در میان شیعیان جا نداشت کسی بدین دستاویز حدیث‌ساز کند زیرا پس از خلافت امیر مؤمنان علی -علیه السلام- و حکومت کوتاه مدّت امام حسن -علیه السلام- قدرت سیاسی از دست اهل

۱- تاریخ بغداد، جزء ۱۳، ص ٤٨٤ (در شرح احوال ابوالبختری وهب بن وهب قرشی).

بیت -علیه السلام- بیرون رفت و بعلاوه علی -علیه السلام- و فرزندانش آگاه‌تر و بی‌نیازتر از آن بودند که دروغپردازان برای ایشان حدیث بخوانند و از این راه به آنان تقرّب جویند. با وجود این، در عصر امامان -علیه السلام- گاهی افراد منحرف و جاه‌طلب به ایشان نزدیک می‌شدند تا با نقل حدیث از آنان، برای خود نفوذ و اعتباری در میان طرفدارانشان بیابند. ایندسته معمولاً اقوال ائمه -علیه السلام-س را تحریف می‌کردند و سخنان آن‌ها را به نفع خود تفسیر می‌نمودند چنانکه کشّی در کتاب رجالش آورده است که امام صادق -علیه السلام- به فیض بن مختار فرمود:

«یا فیض؛ إن الناس أو لعوا بالکذب علینا کأن الله افترض علیهم لا یرید منهم غیره! وإني أحدث أحدهم بالحدیث فلا یخرج من عندي حتی یتأوله علی غیر تأویله وذلک أنهم لا یطلبون بحدیثنا وبحبنا ما عند الله وإنما یطلبون به الدنیا وکل یحب أن یدعي رأسا»[۱] ...

یعنی: «ای فیض؛ مردم علاقهٔ شدیدی به دروغ بستن بر ما دارند گویی خداوند این کار را بر آنان واجب ساخته و چیز دیگری از آن‌ها نخواسته است! من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیر معنای حقیقی آن تأویل می‌کند زیرا که آن‌ها از حدیث ما و از محبّت ما (خاندان پیامبر -علیه السلام-) خشنودی خدا را نمی‌جویند بلکه از این راه دنیا را می‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئیس بر او نهاده شود».!

برای اینکه بدانیم این دنیاطلبان چگونه احادیث ائمه -علیه السلام- را مغرضانه تفسیر می‌کردند مناسب است به روایتی که ابو جعفر کلینی (متوفّی در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ق) در اصول کافی آورده توجه کنیم.

شیخ کلینی به إسناد خود از محمّد بن مارد نقل کرده که گفت:

«قلت لأبي عبد الله -علیه السلام- حدیث روي لنا أنک قلت: إذا عرفت فأعمل ما شئت! فقال: قد قلت ذلک. قال قلت: وإن زنوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟! فقال لي: إنا لله

۱- رجال الکشّی، ص ١٢٤ (مقایسه شود با: فرائد الأصول شیخ انصاری، ص ۸۷).

وإنا إليه راجعون. والله ما أنصفونا أن نكون أخذنا بالعمل ووضع عنهم، إنما قلت: إذا عرفت فأعمل ما شئت من قليل الخير وكثيره فإنه يقبل منک». [۱]

یعنی: «به ابو عبدالله صادق -علیه السلام- عرض کردم حدیثی از شما برای ما روایت شده که گفته‌اید: چون به معرفت دست یافتی هر گونه که می‌خواهی عمل کن! امام پاسخ داد: آری من این سخن را گفته‌ام. محمّد بن مارد گفت پرسیدم: و اگر چه زنا کند یا دزدی کند یا باده گساری کند؟! امام پاسخ داد: إنا لله و إنا إليه راجعون (و این آیه را به هنگام پیش آمدن مصیبت می‌خوانند) به خدا سوگند (کسانی که سخن مرا بدینگونه تأویل و تحریف نموده‌اند) در بارۀ ما انصاف را رعایت نکرده‌اند که ما در برابر هر عملی مسؤول باشیم ولی از آن‌ها رفع مسؤولیت شده باشد! چیزی که من گفتم جز این نبود که چون به معرفت دست یافتی هر گونه که می‌خواهی عمل کن، کار نیکویت اندک باشد یا بسیار البته از تو پذیرفته می‌شود».

از انگیزه‌های ریاست طلبی که بگذریم، یکی از ناپسندترین علل حدیث سازی و افترا به ائمه، غلوّ در بارۀ آنان یا دشمنی با ایشان بوده است چنانکه شیخ صدوق در کتاب: «عیون اخبار الرضا» آورده است که امام رضا -علیه السلام- به إبراهیم بن أبی محمود گفت:

«إن مخالفينا وضعوا أخباراً في فضائلنا وجعلوها على ثلاثه أقسام. أحدها الغلو وثانيها التقصير وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا ونسبوهم إلى القول بربوبيتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا وقد قال الله عز وجل: «ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم». [۲]

۱- الأصول من الكافی، چاپ تهران، الجزء الثانی، ص ٤٦٤.

۲- عیون اخبار الرضا، ص ١٦٩.

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آن‌ها را بر سه بخش کرده‌اند: یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آن‌ها در حق ما تقصیر و کوتاهی شده است و سوّم احادیثی که در آن‌ها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند.

پس همین که مردم روایات غلوآمیز را در بارهٔ ما می‌شنوند، پیروان ما را تکفیر می‌کنند و به آن‌ها نسبت می‌دهند که مقام خدایی برای ما قائلند. و چون تقصیرها و کوتاهی‌هایی را که در حقّ ما روا داشته‌اند می‌شنوند، به آن‌ها عقیده پیدا می‌کنند. و هنگامی که عیوب دشمنان ما را با نام و نشان آن‌ها، از قول ما می‌شنوند، با نام و نشان به ما ناسزا می‌گویند! با اینکه خدای تعالی (در قرآن کریم) فرموده است: غیر خدا را - که مشرکان می‌خوانند - ناسزا مگویید زیرا ایشان نیز از راه تجاوز و نادانی به خدا ناسزا خواهند گفت».

از میان سه نوع روایت که به قول امام رضا –علیه السلام– مخالفان ائمه –علیه السلام– آن‌ها را ساخته‌اند، خوشبختانه روایات «تقصیر» را امروز در کتب حدیث کمتر می‌توان یافت ولی متأسفانه آثار غلوآمیز و لعن و نفرین دیگران، آن هم با نام و نشان! به فراوانی در میان احادیث دیده می‌شود که باید هشیارانه با آن‌ها روبرو شد و نسل معاصر و آینده را از گزندشان بر کنار داشت.

دیگر انگیزه‌های حدیث سازان، دلسوزی بیش از اندازه برای امور دینی بوده است. شاید این ادّعا مایهٔ شگفتی شود ولی با کمال تأسف، انگیزهٔ مزبور در میان سنّی و شیعه راه یافته و احادیث مجعولی را ببار آورده است.

در کتب اهل سنت نوشته‌اند که از مردی به نام نوح بن مریم مروزی (متوفی در سال ۱۷۳ هـ ق) پرسیدند: حدیثی را که از قول عکرمه به روایت از ابن عباس در ثواب خواندن یکایک سوره‌های قرآن نقل می‌کنی، از چه کسی شنیده‌ای و از کجا آورده‌ای؟

نوح بن مریم پاسخ داد:

«إني رأيت الناس قد أعرضوا عن القرآن وأشتغلوا بفقه أبي حنيفه ومغازي ابن إسحق فوضعت هذا الحديث حسبة»[1]!!

یعنی: «من دیدم مردم از قرآن رویگردانده‌اند و به فقه أبو حنیفه و مغازی[2] محمّد بن اسحق سرگرم شده‌اند از این‌رو حدیث مزبور را برای ثواب (یعنی قربه الی الله)! جعل کرده‌ام».!!

شهید ثانی (شیخ زین‌الدّین عاملی) می‌نویسد: «احادیثی که در تفسیر واحدی و ثعلبی و زمخشری در ثواب خواندن سوره‌ها آمده، همه از همین قبیل شمرده می‌شود و سازندهٔ آن‌ها خود به جعل این احادیث اعتراف کرده است»[3]!

و من اضافه می‌کنم که متأسفانه احادیث مزبور در تفاسیر شیعه نیز راه یافته‌اند و در تفسیر «التِّبیان» اثر شیخ طوسی و تفسیر «مجمع البیان» اثر شیخ طبرسی و تفسیر «روض الجنان و روح الجنان» اثر شیخ ابو الفتوح رازی دیده می‌شوند با اینکه سازندهٔ این احادیث بنا به قول شهید ثانی و دیگران، یکی از صوفیان آبادان بوده است[4]!

این احادیث ساختگی را به صحابی مشهور، ابی بن کعب نسبت داده‌اند که از رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– شنیده است.

نوح بن مریم و امثال او که این احادیث را می‌ساختند در محیط اهل سنّت بسر می‌بردند ولی احادیثی هم داریم که اهل غرض، آن‌ها را ساخته‌اند تا به گمان خود، شیعیان را به مخالفت با بدعت و إحیاء سنّت تشویق کنند! از جملهٔ آن‌ها حدیثی است که

۱– البرهان فی علوم القرآن، اثر بدرالدین زرکشی، چاپ مصر، الجزء الأول، ص ٤۳۲.

۲– مقصود کتاب «السیرة النبویة» اثر محمّد بن اسحق مطلبی است که در شرح زندگانی و جنگ‌های رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– نوشته شده است.

۳– الدّرایة، ص ۵۷.

٤– الدّرایة، ص ۵۷.

در تفسیر «منهج الصادقین» اثر ملافتح الله کاشانی (متوفی به سال ۹۷۷ هـ ق) از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- آمده است که فرمود:

«من تمتع مرة كان درجته كدرجة الحسين ومن تمتع مرتين فدرجته درجة الحسن ومن تمتع ثلاث مرات كان درجته كدرجة علي بن أبي طالب ومن تمتع أربع مرات فدرجته كدرجتي»[1]!!

بهتر است ترجمهٔ این حدیث را از خود ملاّفتح الله نقل کنیم که می‌نویسد:

«هر که یکبار متعه کند درجهٔ او چون درجهٔ حسین باشد، و هر که دوبار متعه کند درجهٔ او چون درجهٔ حسن باشد، و هر که سه بار متعه کند درجهٔ او چون درجهٔ علی بن ابی طالب باشد، و هر که چهار بار متعه کند درجهٔ او درجهٔ من باشد»!!

آیا زشت‌تر از این کار چیزی هست که کسی برای تشویق شیعیان به متعه، چنین دروغی را از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بسازد؟ مگر رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- نفرمود: «من كذب علی متعمداً فليتبوء مقعده من النار»[2]؟

«هر کس عمداً بر من دروغ بندد برای خود جایگاهی از آتش بر گیرد».

گویا عذر گزارشگران این حدیث آنست که حدیث مزبور را دیگران نقل کرده‌اند و ایشان فقط آن را «بازگو» می‌کنند. ولی برحسب روایت شیعه و سنّی، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امام صادق -علیه السلام- فرموده‌اند:

«كفى بالمرء كذبا أن يحدث بكل ما سمع»[3]!

یعنی: «بر دروغگویی شخص همین کافی است که هر حدیثی را شنید برای دیگران نقل کند»!

۱- تفسیر منهج الصادقین، چاپ تهران، ذیل آیه ٢٤ از سوره شریفه نساء.

۲- نهج‌البلاغة، خطبه ۲۱۰ و اصول کافی، الجزء الأول، ص ٦٢.

۳- سفينة البحار، الجزء الثانی، ص ٤٧٤ و صحیح مسلم، الجزء الاول، ص ۱۰.

در میان سنی‌ها گروه دیگری زندگی می‌کردند که آنان را «مرتزقه» نام نهاده‌اند، این دسته در برابر احادیثی که برای مردم حدیث می‌خواند و می‌گفت:

«حدثنا أحمد بن حنبل ويحيي بن معين قالا حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن قتاده عن أنس قال رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- -: من قال لا إلٰه إلا الله، خلق الله تعالى من كل كلمه منها طيرا منقاره من ذهب وريشه من مرجان» ...!!

یعنی: «احمد بن حنبل و یحیی بن معین ما را روایت کرده‌اند از قول عبدالرزاق، از قول معمر، از قول قتاده، از قول انس که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: هر کس بگوید لا اله الا الله، خداوند از هر کلمه‌ای از آن، پرنده‌ای می‌آفرینند که منقارش از طلا و بالش از مرجان باشد و »....!

آن مرد، حدیث ساختگی خود را دنبال کرد و سخن دور و درازی در این باره آورد. پس از بپایان بردن حدیث، ابن معین نگاهی به احمد افکند و احمد نظری به ابن معین انداخت و پرسید: آیا تو این سخنان را برای او نقل کرده‌ای؟!

ابن معین جواب داد: بخدا این حکایت را جز هم اکنون، در عمرم از کسی نشنیده‌ام!

در این هنگام مرد حدیث ساز مزد خود را از این و آن گرفته بود و در انتظار بقیهٔ عطایا بسر می‌برد! ابن مُعین اشاره‌ای به او کرد که پیش بیا. حدیث ساز بگمان آنکه نعمت تازه‌ای به او خواهد رسید جلو آمد، ابن معین گفت:

من یحیی بن مُعین هستم و این شخص نیز احمد بن حنبل است، ما هرگز چنین حدیثی را از رسول خدا - -صلی الله علیه وسلم- - نشنیده‌ایم و برای تو نقل نکرده‌ایم، اگر ناگزیر از دروغگویی هستی این دروغ‌ها را به دیگری نسبت ده!

حدیث ساز گفت: من شنیده بودم که یحیی بن معین مرد احمقی است ولی این امر تا امروز برایم به اثبات نرسیده بود!

ابن معین پرسید: چطور؟! حدیث ساز جواب داد: به دلیل آنکه تو می‌پنداری در دنیا جز شما دو تن، شخص دیگری به نام یحیی بن معین و احمد بن حنبل وجود ندارد، من از هفده احمد ابن حنبل و ابن معین دیگر حدیث نوشته‌ام[1]!!

از احادیث قدیم شیعه استفاده می‌شود که «مرتزقه» کم و بیش در میان امامیه نیز راه یافته بودند و از این‌رو ائمّه -علیه السلام- مردم را از اینکه در برابر احادیث ایشان مزد بگیرند بر حذر می‌داشتند چنانکه شیخ کلینی در اصول کافی آورده است که امام صادق - علیه السلام- فرمود:

«من أراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب»[2]

یعنی: «کسی که برای نفع دنیا خواستار حدیث باشد در آخرت نصیبی نخواهد داشت».

و باز شیخی کلینی آورده است که امام باقر -علیه السلام- به ابو ربیع شامی فرمود:

«ويحک يا أبا الربيع لا تطلبن الرئاسه ولا تكن ذنباً ولا تأكل بنا الناس فيفقرک الله ولا تقل فينا ما لا نقول في أنفسنا فإنک موقوف ومسئول»[3] ...

یعنی: «وای بر تو ای ابا ربیع! در پی ریاست مباش، و دنباله‌رو نیز مشو[4]، و بدستاویز ما اموال مردم را مخور که خدا تو را فقیر گرداند، و در حق ما آنچه را که خود نمی‌گوییم مگو، زیرا که سرانجام در محکمهٔ عدل الهی خواهی ایستاد و در برابر آنچه گفته‌ای و هر چه کرده‌ای مسئول خواهی بود».

۱- الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، اثر نور الدين على قارى، چاپ بيروت، ص ٥٤-٥٥.

۲- الأصول من الكافی، الجزء الأول، صفحه ٤٦.

۳- الأصول من الكافی، الجزء الثانی، صفحه ۲۹۸. (همین سخن در کافی از قول امام باقر‌علیه السلام به ابو نعمان نیز روایت شده است ج ۲، ص ۳۳۸).

٤- در برخی نسخ قدیمی از اصول کافی، بجای (ذنبا) کلمه (ذنبا) ضبط شده است یعنی: گرگ مباش.!

محدّث مشهور، حسن به شعبه (از علمای قرن چهارم هجری) در کتاب: «تحف العقول عن آل الرسول» از امام صادق -علیه السلام- نقل کرده است که فرمود: .... «فرقة أحبونا وسمعوا كلامنا ولم يقصروا عن فعلنا ليستأكلوا الناس بنا فيملأ الله بطونهم نارا»[1] ....

یعنی: «گروهی ما را دوست دارند و حدیث ما را شنیده‌اند و در کار ما کوتاهی نکرده‌اند (ولی این‌ها مقدّمه است) تا بدستاویز ما اموال مردم را بخورند! پس خداوند شکم‌های آنان را از آتش پر خواهد کرد»!

و شیخ ابو عمر و کشّی در رجال خود آورده است که امام علی بن الحسین -علیه السلام- به قاسم بن عوف فرمود:

«إياک أن تستأكل بنا»[2] ...

«بپرهیز از آنکه بدستاویز ما، مال مردم را بخوری».!

تردید نیست که گروه «مرتزقه» برای جلب مشتری، احادیثی ساخته‌اند و آن‌ها را به ائمّه -علیه السلام- نسبت داده‌اند بویژه در اخبار مربوط به شهادت اندوه بار سرور شهیدان، امام ابو عبدالله الحسین سلام الله علیه که متأسفانه دستاویز برخی برای تأمین معیشت شده است و به قول محدّث مشهور، میرزا حسین نوری (متوفّی به سال ۱۳۲۰ هـ ق) در کتاب «لؤلؤ و مرجان»:

«ظاهر آنست که بعضی از جماعت روضه خوانان از آن شیخ صوفی عبادانی (آبادانی) تقلید کرده‌اند[3] و لکن آن شیخ به ملاحظۀ بی‌رغبتی خلق از قرآن، توهّم تقرّبی کرده و آن

۱- تحف العقول، اثر ابن شعبه حرّانی، چاپ تهران، ص ٥٥٤.

۲- رجال الكشّی، ص ۱۱٤، چاپ کربلاء.

۳- ذکر صوفی آبادانی که در فضیلت و ثواب خواندن سوره‌ها به حدیث سازی پرداخته بود پیش از این گذشت.

خبر را جعل کرده و در آن عمل، خیال جلب نفعی برای او نبوده امّا این جماعت در هر منبر که برآیند تازه آرند»[۱]!

اینک هنگام آن فرا رسیده است تا کتب مشهور امامیه را که در بارهٔ حدیث تألیف شده بررسی کنیم و نمونه‌هایی از احادیث نادرست و باطل را در هر کدام نشان دهیم.

***

۱- لؤلؤ و مرجان، چاپ سنگی، ص ۱۲۳.

۴
شیخ کلینی و کتاب کافی

ابو جعفر محمّد بن یعقوب کلینی (متوفّی به سال ۳۲۹ هجری قمری) از قدمای امامیه و از بزرگان و محدّثان نامدار شیعه شمرده می‌شود.

نجارشی –رجال‌شناس مشهور شیعی– در بارهٔ وی می‌نویسد:

«شيخ أصحابنا في وقته بالري».[۱]

«بزرگ یاران ما (فرقهٔ امامیه) بروزگار خود در شهر ری بوده است».

شیخ ابو جعفر طوسی در حقّ وی می‌نگارد:

«ثقة عالم بالأخبار».[۲]

«او مورد اعتماد و آگاه از روایات است».

ابن طاووس در شأن وی می‌گوید:

«الشيخ المتفق على ثقته وأمانته محمد بن يعقوب الكليني».[۳]

«آن شیخ که همگان بر او اعتماد بسته‌اند و در امانتداری وی اتّفاق دارند، محمّد بن یعقوب کلینی» است.

محمّد باقر مجلسی در حقّ وی می‌نویسد:

«مقبول طوائف الأنام، ممدوح الخاص والعامّ، محمّد بن يعقوب الكليني».[٤]

۱– رجال النّجاشی، ص ٢٦٦.

۲– الفهرست، اثر شیخ طوسی، ص ۱۳۵.

۳– کشف المحجة، اثر ابن طاووس، ص ۱۵۸.

٤– مرآة العقول، اثر مجلسی، ج ۱، ص ۳.

«محمد بن یعقوب کلینی را همهٔ گروه‌های مردم پذیرفته‌اند و خاص و عام وی را ستوده‌اند».

خلاصه آنکه مؤلف «کتاب کافی»* را همهٔ بزرگان امامیه به وثاقت و امانت در حفظ و أدای حدیث قبول نموده‌اند چنانکه کتاب او را که در سه بخش (اصول، فروع، روضه) تنظیم شده است نیز همگان ستایش کرده‌اند. به عنوان نمونه: شیخ مفید می‌نویسد:

«الكافي، وهو من أجل كتب الشيعه وأكثرها فائده».[۱]

«کافی، از مهم‌ترین کتاب‌های شیعه به شمار می‌رود و از همهٔ آن‌ها پر فایده‌تر است».

شهید اول می‌گوید:

«كتاب الكافي في الحديث الذي لم يعمل الإماميه مثله».[۲]

«کتاب کافی در فنّ حدیث، کتابی است که فرقهٔ امامیه همانند آن را ننوشته‌اند».

محقق کرکری می‌نویسد:

«الكتاب الكبير في الحديث، المسمى بالكافي الذي لم يعمل مثله».[۳]

«همان کتاب بزرگ در فنّ حدیث که کافی نام دارد و همتای آن نوشته نشده است».

فیض کاشانی می‌گوید:

«الكافي ... أشرفها وأوثقها وأتمها وأجمعها».[٤]

«کتاب کافی ... از همهٔ کتب حدیث شریفتر و مطمئن‌تر و کامل‌تر و جامع‌تر است».

---

* شیخ کلینی غیر از کافی آثار دیگری مانند کتاب تفسیر الرؤیا (تعبیر خواب)، کتاب الرّد علی القرامطة، کتاب الرسائل (رسائل الأئمة)، کتاب الرجال، کتاب ماقیل ی الأئمة من الشعر نیز داشته که بما نرسیده است و کتاب کافی بزرگ‌ترین و مهمترین یادگاری از او شمرده می‌شود که باقی مانده است.

۱- تصحیح الاعتقاد، اثر شیخ مفید، ص ۲۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ٦٧.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ٦٧.

٤- الوافی، اثر فیض کاشانی، ج ۱، ص ٦.

محمّد باقر مجلسی می‌نویسد:

«کتاب الكافي ... أضبط الأصول وأجمعها وأحسن مؤلفات الفرقه الناجيه وأعظمها».[۱]

«کتاب کافی ... بیشتر از همهٔ کتب حدیث، اصول را ضبط کرده و از تمام آن‌ها جامع‌تر است و بهترین و بزرگ‌ترین تألیفی شمرده می‌شود که فرقهٔ ناجیه آن را فراهم آورده‌اند».

علاوه بر ستایش‌هایی که بزرگان امامیه از کتاب کافی نموده‌اند، خود مؤلّف نیز در مقدّمهٔ کتابش آن را تمجید کرده و به صحّت همهٔ مندرجات آن تصریح نموده است و خطاب به کسی که نگارش چنان کتابی را از وی خواسته است، می‌نویسد:

«قلت إنک تحب أن يکون عندک کتاب کاف يجمع فيه من جميع فنون علم الدين ما يکتفى به المتعلم ويرجع إليه المسترشد ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل به بالآثار الصحيحه عن الصادقين - -عليه السلام- - والسنن القائمه التي عليها العمل وبها يؤدي فرض الله – عزوجل – وسنة نبيه - -صلى الله عليه وسلم- ... وقد يسر الله وله الحمد تأليف ما سألت».[۲]

«(ای برادر) گفتی که دوست می‌داری نزد تو کتابی باشد که از کتب دیگر بی‌نیازت کند و همهٔ دانش‌های دین در آن گرد آید و فراگیرندهٔ دانش را بسنده شود و جویای هدایت بدان رجوع کند و کسی که می‌خواهد دانش دین را آموخته بکار بندد، از آن بهره گیرد با اعتماد بر آثار صحیح که از امامان راست‌گفتار رسیده و سنن پایداری که اعمال بر وفق آن‌ها (باید) صورت پذیرد و فرائض خداوند و سنّت پیامبرش بوسیلهٔ آن‌ها اداء می‌گردد .... و خدا را سپاس که تألیف آنچه را درخواست کرده بودی میسّر داشت».

۱- مرآة العقول، اثر مجلسی، ج ۱، ص ۳.

۲- مقدّمه «الأصول من الکافی» ج ۱، ص ۸-۹، چاپ تهران (دارالکتب الإسلامیة).

با وجود این، کتاب کافی در عین داشتن روایات صحیح و سودمند متأسفانه از اخبار باطل و نادرست نیز خالی نیست[۱]. ما در اینجا نمونه‌هایی چند از آن آثار را می‌آوریم و نظر خوانندگان محترم و بویژه پژوهشگران ارجمند را بدانها جلب می‌کنیم. پیش از نقد احادیث کافی لازم می‌دانیم یادآور شویم که برخلاف آنچه که افراد کم اطلاع می‌پندارند احادیث کافی نزد اعلام شیعهٔ امامیه، قطعی الصّدور نیست تا آنجا که محمّد باقر مجلسی در کتاب «مرآه العقول» بسیاری از روایات آن را (به اعتبار اسناد و راویان احادیث) تضعیف نموده است. بنابراین نقد پاره‌ای از روایات کافی نباید موجب شگفتی و مایهٔ انکار کسی شود.

***

۱- علت این امر آنست که احادیث کتاب کافی و دیگر کتب اربعه امامیه (فقیه، استبصار، تهذیب) از کتاب‌ها و جزوات پیشین که به آن‌ها «أصول أربعمأة» گفته می‌شد، برگرفته شده‌اند و آن کتاب‌ها همگی قطعی و بی‌چون و چرا نبوده‌اند، وحید بهبهانی ضمن تعلیقات خود بر «منهج المقال» در این باره می‌نویسد: «یظهر مما في فهرست الشیخ (رح) منضما إلی ما في التهذیب إن الأصول لم تکن قطعیه عند القدماء». یعنی: «از کتاب فهرست شیخ طوسی – که خدایش رحمت کند – و همراهی (و مقایسه آن با) کتاب «تهذیب الأحکام» آشکار می‌شود که «اصول اربعمأة» نزد قدمای شیعه قطعی نبوده‌اند». سپس علامه وحید به آوردن شاهدی در این باره پرداخته است و مدّعا را به اثبات می‌رساند. (به: التعلیقة علی منهج المقال، چاپ سنگی، ص ۸، که بهمراه منج المقال استرآبادی به چاپ رسده است نگاه کنید).

۵
نقد احادیث شیخ کلینی

۱-کتاب کافی چنانکه گفتیم به سه بخش (اصول، فروع، روضه) تقسیم شده است و هر سه بخش به چاپ رسیده و در دسترس قرار دارد. در اصول کافی بابی دیده می‌شود با عنوان «باب النهي عن الأشراف على قبر النبي –صلى الله عليه وسلم–» در این باب که «مشرف شدن بر قبر پیامبر –صلی الله علیه وسلم–» را نهی نموده است تنها یک حدیث آمده و شیخ کلینی با اعتماد بر آن حدیث، چنین عنوانی را برگزیده است که در حقیقت فتوای او را نشان می‌دهد. امّا این یک حدیث بقدری دور از عقل است که شارحین کافی همگی در تفسیرش درمانده‌اند. سند و متن حدیث به قرار زیر است:

«عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن جعفر بن المثني الخطيب قال: كنت بالمدينه وسقف المسجد الذي يشرف على القبر قد سقط والفعله يصعدون وينزلون ونحن جماعة. فقلت لأصحابنا من منكم موعد يدخل على أبي عبد الله -عليه السلام- الليلة؟ فقال مهران بن أبي بصير: أنا. وقال إسماعيل بن عمار الصيرفي: أنا. فقلنا لهما: سلاه لنا عن الصعود لنشرف على قبر النبي - -صلى الله عليه وسلم- - فلما كان من الغد لقينا هما، فأجتمعنا جميعا فقال إسماعيل قد سألنالكم عما ذكرتم، فقال: ما أحب لأحد منهم أن يعلو فوقه ولا آمنه أن يرد شيئا يدهب منه بصره، أو يراه قائما يصلّي، أو يراه مع بعض أزواجه - -صلى الله عليه وسلم-».[1]

۱- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ٤٥٢. مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج ۲، ص ۳٤٦، بقلم جواد مصطفوی (از انتشارات علمیه اسلامیه).

یعنی: «گروهی از یاران ما از احمد بن محمّد برقی روایت کرده‌اند و او از جعفر بن مثنّی مشهور به خطیب شنیده که گفت:

من در مدینه بودم و (بخشی از) سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قرار داشت ریخته بود و کارگران بالا و پایین می‌رفتند و من به همراه جماعتی آنجا بودم. به رفقای خود گفتم چه کسی از شما امشب با ابو عبدالله (امام صادق -علیه السلام-) وعدهٔ ملاقات دارد و بر او وارد می‌شود؟ مهران بن ابی بصیر گفت: من. و اسماعیل بن عمار صیرفی نیز گفت: من. ما به آن دو گفتیم که از امام صادق در بارهٔ بالا رفتن (و مشرف شدن) بر قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- سؤال کنید تا (اگر جایز باشد) ما هم بر فراز قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- رویم! چون روز بعد فرا رسید با آن دو تن، روبرو شدیم و همگی گرد آمدیم. اسماعیل گفت: آنچه گفته بودید ما از ابو عبدالله برایتان پرسیدیم، در پاسخ گفت: من دوست ندارم که هیچ یک از شما بالای قبر (پیامبر - صلی الله علیه وسلم-) برآید و او را ایمن نمی‌گردانم از اینکه در آنجا چیزی دیده کور شود! یا پیامبر را به نماز ایستاده مشاهده کند، یا او را با برخی از همسرانش (در آنجا) ببیند».!!

این حدیث بلحاظ سند و متن، ساقط است زیرا:

اوّلاً: جعفر بن مثنّی مشهور به خطیب، معاصر امام رضا -علیه السلام- بوده و در زمان امام صادق -علیه السلام- نمی‌زیسته است! چنانکه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» می‌نویسد: «فإن جعفر بن المثني من أصحاب الرضا -علیه السلام- ولم یدرک زمان الصادق -علیه السلام-».

یعنی: «جعفرین مثنّی از همراهان امام رضا بوده و زمان امام صادق را در نیافته است».

ثانیاً جعفربن مثنی مذهب واقفی[1] داشته و علمای رجال شیعی به هیچ وجه او را توثیق نکرده‌اند. مامقانی در کتاب «تنقیح المقال» در بارهٔ وی می‌نویسد: «هذا واقفي لم يوثق»[2]! «این مرد، مذهب واقفی داشته و توثیق نشده است».

ثالثاً اگر مقصود از دین پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم-، رؤیت جسم آن حضرت در زیر خاک بوده است که این امر ممکن نبود و چنانچه مقصود، دیدن روح پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- باشد، روح دیدنی نیست و گرنه، همهٔ کارگرانی که برای تعمیر سقف مسجد بر بالای قبر می‌رفتند باید روح پیامبر و همسرش را دیده کور شده باشند!

رابعاً اگر هر کس بر قبر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نظر افکند، بیم آن می‌رود که نابینا شود، چرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از این کار نهی نفرموده و بر خسارت امّتش راضی شده است؟!

۲-شیخ کلینی روایت عجیب دیگری در «باب مولد النبی -صلی الله علیه وسلم- و وفاته» از اصول کافی آورده که ذیلاً ملاحظه می‌شود:

«محمد بن يحيى، عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن محمد الثقفي، عن علي بن المعلي، عن أخيه محمد، عن درست بن أبي منصور، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: لما ولد النبي - -صلى الله عليه وسلم- - مكث أياما ليس له لبن فالقاه أبو طالب على ثدي نفسه فأنزل الله فيه لبنا فرضع منه أياماً حتى وقع أبو طالب على حليمه السعديه فدفعه إليها».[3]

۱- واقفیان، شیعیان هفت امامی هستند که در امامت موسی بن جعفر عليه السلام توقف کرده‌اند یعنی ائمه بعد را نپذیرفته‌اند و آن‌ها را از علمای امت شمرده‌اند.

۲- تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۲۲۰، چاپ سنگی.

۳- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ٤٤٨ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج ۲، ص ۳۳۹.

یعنی: «محمّد بن یحیی از سعد بن عبدالله و او از ابراهیم ثقفی و او از علی بن معلّی و او از برادرش محمّد، و او از درست بن ابی منصور و او از علی بن ابی حمزه و او از ابی بصیر گزارش نموده است که امام ابو عبدالله صادق –علیه السلام– گفت:

چون پیامبر اسلام –صلی الله علیه وسلم– زاده شد چند روزی بدون شیر به سر برد، پس،

ابوطالب او را به پستان خود افکند و خدا در پستان ابو طالب شیر نازل کرد! پس کودک چند روز از پستان ابوطالب شیر خورد تا هنگامی که ابوطالب، حلیمه سعدیه را یافت و کودک را (برای شیر دادن) به او سپرد»!!

این روایت نیز به لحاظ سند و متن مخدوش است. احتمال می‌رود راوی نادانش برای آن که نسبت قرابت و همخونی میان پیامبر –صلی الله علیه وسلم– و علی –علیه السلام– را استوارتر کند به جعل چنین افسانه‌ای پرداخته است. چه لزومی داشت که خداوند در پستان ابوطالب برای برادرزاده‌اش شیر فراهم آورد؟ مگر ممکن نبود که مثلاً این شیر در سینهٔ همسر جوان ابوطالب –فاطمهٔ بنت أسد– فراهم آید؟ همان زن مهربانی که بعدها پرستاری محمّد –صلی الله علیه وسلم– را در خانهٔ ابو طالب بعهده گرفت و او را مانند فرزندانش دوست می‌داشت. برخی از راویان این روایت همچون متن آن، ناشناخته و مطعون‌اند. مثلاً در بارهٔ علی بن معلّی نوشته‌اند: «فهو مجهول الحال»[1]! همچنین در بارهٔ درست بن ابی منصور، علمای رجال گفته‌اند که وی واقفی مذهب بوده است[2]. روشن است که اشخاص خردمند و درست باور نمی‌توانند راوی چنین آثاری باشند.

۳–شیخ کلینی در همان «باب مولد النبی –صلی الله علیه وسلم–» از اصول کافی روایتی در بارهٔ معراج رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– آورده که سنداً و متناً ناموثّق شمرده می‌شود. روایت مزبور بدینگونه در اصول کافی نقل شده است:

۱– تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲– تنقیح المقال، ج ۱، ص ٤١٧.

«عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن علي بن أبي حمزة قال: سأل أبو بصير أبا عبد الله -عليه السلام- وأنا حاضر فقال جعلت فداک كم عرج برسول الله -صلى الله عليه وسلم-؟ فقال مرتين فأوقفه جبرئيل موقفا، فقال له: مكانک يا محمد! فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط ولا نبي، إن ربک يصلي! فقال يا جبرئيل و كيف يصلّي؟! قال: يقول: سبوح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي. فقال: اللّٰهُمَّ عفوک عفوک. قال: وكان كما قال الله: قاب قوسين أو أدني الحديث».[1]

یعنی: «گروهی از یاران ما از احمد بن محمّد جوهری و او از علی بن أبی حمزه شنیده که گفت: أبو بصیر از امام ابو عبدالله صادق -علیه السلام- پرسید و من در آنجا حضور داشتم. گفت: فدایت شوم پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را چند بار به معراج بردند؟ امام صادق پاسخ داد: دو بار! و جبرئیل او را در ایستگاهی متوقّف کرد و گفت ای محمّد در جایت بایست، اینک در مقامی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آنجا توقّف نکرده است. همانا خدای تو نماز می‌گزارد! پیامبر پرسید: ای جبرئیل چگونه نماز می‌گزارد؟! گفت: می‌گوید: بس پاک و منزّه (هستم) من خداوندگار فرشتگان و روح هستم، رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است. پیامبر گفت: خداوندا از تو درخواست عفو دارم، از تو درخواست عفو دارم، امام صادق گفت: و چنان بود که خدا (در قرآن) فرموده است: کان قاب قوسین او ادنی = فاصله‌اش (به خدا) باندازۀ دو کمان یا نزدیک‌تر بود...».

یکی از راویان این خبر چنانکه ملاحظه شد «قاسم بن محمّد جوهری» است. علاّمۀ مامقانی – رجال‌شناس معروف شیعی – در بارۀ وی می‌نویسد:

۱– الأصول من الکافی، ج ۱، ص ٤٤٢ مقایسه شود با ترجمۀ اصول کافی در ج ۲، ص ۳۲۹.

«فالرجل إما واقفي غير موثق أو مجهول الحال وقد رد جمع من الفقهاء روايته، منهم المحقق في المعتبر».[1]

یعنی: «این مرد بقولی واقفی مذهب است و بقولی احوالش شناخته نیست (در هر صورت) گروهی از فقهاء روایت وی را رد کرده‌اند که از جملهٔ ایشان، محقّق حلّی در کتاب المعتبر است».

متن روایت نیز از چند جهت ایراد دارد. اوّل آنکه ظاهر روایت، خدای سبحان را در جایگاه معینی نشان می‌دهد با اینکه خداوند هیچگاه در مکان محاط نمی‌شود بلکه به نص قرآن بر همه چیز محیط است:

﴿أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ ٥٤﴾ [فصلت: 54].

دوّم آنکه نمازگزاردن خدا، امری نامعقول و خرافی است. سوّم آنکه در آیهٔ «فکان قاب قوسین او ادنی» از فاصلهٔ فرشتهٔ وحی با پیامبر سخن رفته است، نه از فاصلهٔ پیامبر با خدا! چنانکه سیاق آیات دلالت بر آن دارد و می‌فرماید:

﴿عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ٥ ذُو مِرَّةٖ فَٱسۡتَوَىٰ ٦ وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٧ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ٨ فَكَانَ قَابَ قَوۡسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ ٩﴾ [التحریم: 5-9].

«او را (فرشته‌ای) که نیروهای سخت داشت آموزش داد. (فرشته‌ای) پرتوان که در افق بالاتر ایستاد. سپس نزدیک شد و فرود آمد. پس فاصله‌اش باندازهٔ دو کمان یا نزدیک‌تر بود».

بنابراین، تفسیری که در روایت آمده موافق با قرآن نیست و موجب رفع اعتماد از روایت می‌شود.

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ص ٢٤ (من ابواب القاف).

٤-در اصول کافی در «باب ما عند الأئمه من سلاح رسول الله -صلی الله علیه وسلم- ومتاعه» داستان خری آمده بنام «عفیر» و شیخ کلینی ماجرای مضحکی در بارهٔ این خر نقل می‌کند و بدون آنکه سندش را بیاورد می‌نویسد:

«روي أن أمير المؤمنين -عليه السلام- قال: إن ذلک الحمار كلم رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فقال: بأبي أنت وأمي إن أبي حدثني عن أبيه، عن جده، عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينه فقام إليه نوح فمسح على كفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم، فالحمد لله الذي جعلني ذلک الحمار».[1]

یعنی: «روایت شده که امیر مؤمنان -علیه السلام- فرمود که آن خر، با رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به سخن در آمد و گفت پدر و مادرم فدایت شود! همانا پدرم از پدرش و او از جدّش و او از پدرش برای من حدیث آورد که پدر جدِّ ما با نوح در کشتی همراه بود و نوح برخاسته دستی به کفل او کشید و گفت: از پشت این خر، خری در آید که سرور پیامبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود، پس خدا را سپاس که مرا همان خر قرار داده است».!

چنانکه ملاحظه می‌شود این روایت، مرسل و مقطوع است و معلوم نیست چه کس این افسانهٔ غریب را ساخته و برای شیخ کلینی نقل کرده است و شگفت از کلینی که آن را باور داشته و در کتابی که بقول خود، آن را از «آثار صحیح» فراهم آورده، گنجانیده است!

کسی نمی‌داند که این جماعت خران، چگونه حدیث نوح -علیه السلام- را در خاطر نگاهداشته‌اند و به یکدیگر رسانده‌اند؟! و نیز بر کسی معلوم نیست که خران، هر یک چند صد سال عمر کرده‌اند که از روزگار پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- تا زمان نوح -علیه السلام- را تنها در پنج نسل گذرانده اند؟! سخن گفتن آخرین خر، به زبان

۱- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۳۷ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج ۱، ص ۳٤۳.

فصیح عربی و نقل حدیث بصورتی که محدّثان گزارش می‌نمایند، نیز از عجائب است! من گمان می‌کنم کسی با کلینی سر شوخی داشته و این افسانۀ خنده آور را برای او حکایت کرده است.

۵- شیخ کلینی در «باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی» از اصول کافی حدیث غریب دیگری آورده است بدین صورت:

«علي بن إبراهيم، عن أبيه قال: استأذن على أبي جعفر -عليه السلام- قوم من أهل النواحي من الشيعه فأذن لهم فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة فأجاب -عليه السلام- وله عشر سنين».[1]

یعنی: «علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده است که گفت: گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از ابو جعفر دوّم (امام جواد -علیه السلام-) اجازۀ ورود خواستند. ایشان بدان‌ها اجازه داد و بر او وارد شدند و در یک مجلس، سی هزار مسئله از وی پرسیدند و همه را پاسخ داد در حالی که ده سال داشت»!

این روایت از حیث سند، مقطوع است زیرا پدر علی بن ابراهیم که ابراهیم بن هاشم قمّی باشد معلوم نیست این حکایت را از چه کسی شنیده؟ بویژه که به حضور خود در آن مجلس نیز اشاره‌ای نمی‌کند. امّا متن روایت بوضوح بر دروغ بودنش دلالت دارد! زیرا چگونه می‌شود که در یک مجلس، به سی هزار مسأله پاسخ داد؟ گیرم که جواب مسائل بر امام جواد -علیه السلام- آسان بوده ولی پرسش کنندگان چگونه توانسته‌اند از سی هزار مسأله در یک مجلس (فی مجلس واحد) سؤال کنند؟ مگر آن مجلس چند شبانه روز به طور انجامیده است؟!

٦- شیخ کلینی در «کتاب فضل القرآن» از اصول کافی روایتی بدین صورت آورده است:

١- الآصول من الکافی، ج ١، ص ٤٩٦ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج ٢، ص ٤١٩.

«علي بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال: أن القرآن الذي جاء به جبرئيل -عليه السلام- إلى محمد -صلى الله عليه وسلم- سبعه عشر ألف آيه».[۱]

یعنی: «علی بن حکم از هشام بن سالم از امام ابو عبدالله صادق -علیه السلام- روایت کرده که گفت: قرآنی که جبرئیل برای محمّد -صلی الله علیه وسلم- آورد هفده هزار آیه بود».!

می‌دانیم که آیات شریفهٔ قرآن -چنانکه در میان ما است- به هفت هزار آیه نمی‌رسد و اگر روایت اصول کافی را صحیح بپنداریم باید بیش از نیم قرآن، حذف شده باشد! و این قول، بکلی باطل و بی‌اساس است زیرا با وعدهٔ الهی مخالفت دارد که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما خود این ذکر را فرو فرستادیم و ما خود نگاهبانش هستیم».

و روایت مشهور از علی -علیه السلام- نیز وارد شده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «جميع آيات القرآن سته آلاف آيه ومائتا آيه وست وثلاثون آيه».[۲] یعنی: «آیات قرآن بر روی هم، شش هزار و دویست و سی و شش آیه است».

امّا آنچه برخی از شارحین اصول کافی احتمال داده‌اند که شاید اختلاف روایت کافی با مصحف کنونی بدلیل شمارش آیات باشد، احتمالی ناموجّه است زیرا لازم می‌آید که امام صادق -علیه السلام- هر آیه ای از مصحف موجود را تقریباً سه آیه به شمار آورده باشد و بطلان این محاسبه روشن است. علاوه بر آنکه با حدیث نبوی مخالفت دارد. ضمناً در سند اصول کافی انقطاع و افتادگی دیده می‌شد زیرا علی بن حکم، با کلینی معاصر نبوده است.

۷-شیخ کلینی در اصول کافی ضمن «باب النوادر» از کتاب التوحید می‌نویسد:

۱- الأصول من الكافی، ج ۲، ص ٦٣٤ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج ٤، ٤٤٦.

۲- تفسیر مجمع البیان، اثر شیخ طبرسی، جزء بیست و نهم، ص ۱۴۰، چاپ لبنان.

«محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسين، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن الهيثم بن عبد الله، عن مروان بن صباح قال قال أبو عبد الله -عليه السلام-: إن الله خلقنا فأحسن صورنا وجعلنا عينه في عباده، ولسانه الناطق في خلقه، ويده المبسوطه على عباده بالرأفه والرحمة، ووجهه الذي يؤتي منه، وبابه الذي يدل عليه، وخزانه في سمائه وأرضه، بنا أثمرت الأشجار، وأينعت الثمار، وجرت الأنهار، وبنا ينزل غيث السماء، وينبت عشب الأرض، وبعبادتنا عبد الله ولو لا نحن ما عبد الله»[1]

یعنی: «محمّد بن ابی عبدالله، از محمّد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن به سعید، از هیثم بن عبدالله، از مروان بن صالح روایت کرده که امام صادق -علیه السلام- گفت: خداوند ما را آفرید و صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در میان بندگانش چشم خود قرار داد، و در میان خلقش زبان گویای خود کرد، و ما را دست گشودهٔ مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهرهٔ خویش قرار داد که از آن سو بدو گرایند و بابی ساخت که بر او دلالت می‌کند، و ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش کرد، به سبب ما درختان میوه می‌آورند، و میوه‌ها به پختگی می‌رسند، و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران آسمان می‌ریزد، و گیاه زمین می‌روید، و به عبادت ما، خدا پرستش می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد».!

اوّلاً در سند این روایت، اشخاص مجهول و ناموثّقی دیده می‌شوند مانند «مروان بن صباح» که مامقانی در بارهٔ وی می‌نویسد: «ليس له ذكر في كتب الرجال»[2]! «از این شخص، هیچ نام و نشانی در کتاب‌ها رجال نیامده است»! یا «بکر بن صالح» که یکی از نامورترین دانشمندان امامیه یعنی علاّمهٔ حلّی نسبت به وی گفته است: «ضعف جدّا، كثير التفرد

١- الاصول من الكافی، ج ١، ص ١٤٤ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی، ج ١، ص ١٩٦.

٢- تنقیح المقال، ج ٣، ص ٢٠٩.

بالغرائب»[1]! «این شخص جداً ضعیف است و آثار غریب بسیاری (از امامان) نقل کرده که دیگران آن‌ها را گزارش ننموده‌اند».

ثانیاً از حیث متن، برخی از بخش‌های روایت مذکور، صریحاً برخلاف قرآن است. مثلاً در این روایت آمده که: «خزانه في سمائه وأرضه» «خدا ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش قرار داد» با آنکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ﴾ [الأنعام: 50].

«بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است».

یا در این روایت می‌خوانیم: لو لا نحن ما عبدالله «اگر ما (آل محمّد -علیه السلام-) نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد»! آیا انبیاء پیشین، پرستندگان خدا نبودند؟ در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ٧٣﴾ [الأنبياء: 73].

«به آنان کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آن‌ها پرستندگان ما بودند».

یعنی: «به آنان کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آن‌ها پرستندگان ما بودند». پس چگونه بر چنین روایت غلوآمیزی می‌توان اعتماد نمود و آن را از «آثار صحیح امامان» شمرد؟

۸- شیخ کلینی در «روضة الكافي» ذیل عنوان «حديث الحوت على أي شيء هو»؟ می‌نویسد:

«محمد عن أحمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: سالته عن الأرض على أي شيء هي؟ قال: على حوت! قلت:

۱- خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، اثر علامه حلّی، ص ۳۲۷، چاپ ایران ۱۴۱۷ هـ ق.

فالحوت على أي شيء هو؟ قال: على الماء. قلت: فالماء على أي شيء هو؟ قال: على صخره! قلت: فعلى أي شيء الصخره؟ قال: على قرن ثور أملس! قلت: فعلى أي شيء الثور؟ قال: على الثري! قلت: فعلى أي شيء الثري؟ فقال: هيهات، عند ذلک ضل علم العلماء».[۱]

یعنی: «محمّد از احمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از آبان بن تغلب روایت کرده که گفت: از ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - پرسیدم زمین بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر ماهی! گفتم: ماهی بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر آب، گفتم: آب بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر سنگ سخت! گفتم: سنگ سخت بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر شاخ گاو نرم تن! گفتم: گاو بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر خاک نمناک! گفتم: خاک نمناک بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: هیهات، در اینجا دانش دانشمندان گم گشته است»!

خرافی بودن متن این روایت روشن است و نیازی به نقد آن نیست.

شیخ کلینی در «روضة الكافي» روایت دیگری آورده که با روایت پیشین پیوند دارد و «علت وقوع زلزله در زمین» را توضیح می‌دهد، روایت مزبور چنین است:

«علي بن محمد، عن صالح، عن بعض أصحابه، عن عبد الصمد بن بشير، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: إن الحوت الذي يحمل الأرض أسر في نفسه أنه إنما يحمل الأرض بقوته! فأرسل الله تعالى إليه حوتا أصغر من شبر وأكبر من فتر، فدخلت في خيا شيمه، فصعق فمكث بذلک أربعين يوما ثم إن الله عز وجل راف به ورحمه وخرج. فإذا أراد الله -جل وعز- بأرض زلزله بعث ذلک الحوث إلى ذلک الحوث فإذا راه اضطرب فتزلزلت الأرض».[۲]

یعنی: «علی بن محمّد از صالح، از برخی یارانش، از عبدالصّمد بن بشیر، از ابو عبدالله صادق -علیه السلام- روایت کرده که گفت: همانا آن ماهی که زمین را حمل می‌کند، این فکر در ضمیرش گذشت که وی با نیروی خود به حمل زمین می‌پردازد! پس خدای

۱- الروضة من الکافی، ج ۱، ص ۱۲۷، چاپ تهران (از انتشارات علمیه اسلامیه).

۲- الروضة من الکافی، ج ۲، صص ۶۷-۶۸.

تعالی ماهی (کوچکی) به سویش فرستاد که از یک وجب کوچک‌تر و از فاصلهٔ میان انگشت شست و سبّابه بزرگ‌تر بود. آن ماهی کوچک بدرون بینی وی رفت و او غش کرد. پس، چهل روز در بینی وی ماند آنگاه خداوند بزرگ بر ماهی حامل زمین، رأفت و رحمت آورد و ماهی کوچک از بینی او بیرون شد. و هر گاه که خدای عزّوجلّ بخواهد تا در زمین زلزله‌ای پدید آید همان ماهی کوچک را به سوی ماهی بزرگ می‌فرستد و چون دیده‌اش بر او افتد، بر خود می‌لرزد و در زمین زلزله پدید می‌آید»!.

هر چند این روایت مانند روایت پیشین نیاز به تحقیق ندارد! ولی یادآور می‌شویم که معلوم نیست «صالح» روایت مذکور را از چه کسی شنیده است. زیرا تعبیر «بعض أصحابه» در سند این حدیث، از مجهول بودن راوی آن حکایت می‌کند.

۹- شیخ کلینی در «روضهٔ کافی» آورده است:

«عنه (علي بن محمد) عن صالح، عن الوشاء، عن كرّام، عن عبد الله بن طلحه قال سألت أبا عبد الله - -عليه السلام- - عن الوزغ[۱]! فقال: رجس وهو مسخ كله! فإذا قتلته فأغتسل. فقال: إن أبي كان قاعدا في الحجر ومعه رجل يحدثه فإذا هو بوزغ يولول بلسانه، فقال أبي للرجل: أتدري ما يقول هذا الوزغ؟ قال: لا علم لي بما يقول. قال: فإنه يقول: والله لئن ذكرتم عثمان بشتيمه لأشتمن عليا حتى يقوم من هيهنا! قال: وقال أبي: ليس يموت من بني أميه ميت إلا مسخ وزغا ... الحديث»![۲]

یعنی: «از علی بن محمّد، از صالح، از وشّاء، از کرّام، از عبدالله بن طلحه روایت شده که گفت: از ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - در بارهٔ مارمولک (چلپاسه) پرسیدم. گفت: پلید است و همهٔ انواعش از حیواناتی به شمار می‌روند که مسخ شده‌اند! پس چون آن را کشتی غسل کن! سپس امام صادق گفت: پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و

۱- وزغ در فارسی برای «قورباغه» بکار می‌رود ولی در معاجم عربی آن را معادل با مارمولک (چلپاسه) آورده‌اند.

۲- الروضة من الکافی، ج ۲، صص ۳۷-۳۸.

مردی با وی بود که با پدرم صحبت می‌کرد، ناگاه مارمولکی را دید که با زبانش صدایی بر می‌آورد، پدرم به آن مرد گفت: آیا می‌دانی که این مارمولک چه می‌گوید؟ آن مرد پاسخ داد: خیر، نمی‌دانم چه می‌گوید. پدرم گفت: او می‌گوید: بخدا قسم اگر عثمان را دشنام دهید تا هنگامی که این مرد (امام باقر) از اینجا برخیزد، من علی -علیه السلام- را دشنام خواهم داد! آنگاه (امام صادق) گفت، پدرم فرمود: هیچ یک از بنی امیه نمی‌میرد مگر آنکه بصورت مارمولکی مسخ می‌شود ...»!!

در سند این روایت، نام «کرام» برده شده که همان «عبدالکریم بن عمرو» باشد و بقول نجاشی در کتاب رجالش، واقفی مذهب بوده است[1] (هر چند مامقانی از او دفاع می‌نماید). راوی دیگر آن، عبدالله بن طلحه است که مامقانی درباره‌اش می‌نویسد: «لم نقف فیه علی مدح یدرجه في الحسان».[2]

یعنی: «در کتب رجال به ستایشی از او واقف نشده‌ایم که وی را در درجۀ حسان (راویان امامی مذهب و ممدوح) قرار دهد». متن روایت دلالت دارد بر اینکه مارمولک، ناصبی و دشمن امیر المؤمنین -علیه السلام- است! اما به درجه‌ای از فهم و ادراک نائل شده که عقاید آدمیان را می‌داند و بر مسائل تاریخی با آن‌ها به مجادله بر می‌خیزد و در قضیۀ خلافت، از عثمان بن عفان جانبداری می‌کند! البته وجود این روایت نباید مایۀ شگفتی شود زیرا هنگامی که قرار است الاغ، محدّث باشد، مارمولک هم باید مورّخ و متکلّم به شمار آید!

۱۰- شیخ کلینی در «اصول کافی» در «باب مجالسه أهل المعاصي» روایتی آورده که سند آن بلحاظ علم رجال، بی‌اشکال است[3] ولی متن حدیث با قرآن مجید سازگاری

۱- رجال النجاشی، ص ١٧٦، چاپ قم.

۲- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳- وقتی که متن حدیثی با کاب خدا موافق نباشد به سندش نباید اعتماد کرد زیرا کسی که متن حدیثی را جعل می‌کند، سندش را هم جعل خواهد کرد.!

ندارد و باید بطلان آن اعلام گردد بویژه که برخی از «اعلام»[1] بدان استناد و استدلال نموده‌اند. متن حدیث بشرح زیر است:

«محمد بن يحيي، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داوود بن سرحان، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدي فأظهروا البرائة منهم وأكثروا من سبئهم والقول فيهم والوقيعه وبا هتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الإسلام ويحذرهم الناس ولا يتعلموا من بدعهم، يكتب الله لكم بذلك الحسنات ويرفع لكم به الدرجات في الآخره».[2]

یعنی: «محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از داوود بن سرحان از ابو عبدالله صادق روایت کرده است که گفت رسول خدا – –صلی الله علیه وسلم– – فرمود: پس از من هنگامی که اهل شک و بدعت را دیدید بیزاری خود را از آن‌ها آشکار کنید و دشنام بسیار بدان‌ها دهید و در بارۀ آنان بدگویی کنید و به ایشان بهتان زنید تا نتوانند به فساد در اسلام طمع بندند و در نتیجه، مردم از آنان دوری گزینند و بدعت‌های ایشان را نیاموزند (که اگر چنین کنید) خداوند برای شما در برابر این کار، نیکی‌ها نویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد»!!

شک نیست که اهل بدعت، سزاوار سرزنش و نکوهش هستند ولی بهتان زدن به ایشان شرعاً و عقلاً جایز نیست چرا که اولاً قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ﴾ [المائدة: 8].

«دشمنی با گروهی، شما را به بی‌عدالتی در بارۀ آن‌ها وادار نکند».

و ثانیاً عقل حکم می‌کند که بهتان زدن به بدعتگذاران از عاقبت نیکی برخوردار نخواهد بود زیرا ممکن است دیر یا زود، نادرستی آن بهتان آشکار شود، و مایۀ رسوایی بهتان زننده را فراهم آورد و اعتماد از دیگر سخنان او نیز برخیزد و در نتیجه، کار به زیان

۱– به کتاب المکاسب، اثر شیخ انصاری، ص ٤٥ (بخط طاهر خوشنویس) نگاه کنید.

۲– الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵ مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج ٤، صص ۸۳–۸٤.

اهل حق و به سود اهل بدعت تمام شود. بعلاوه، دشنام دادن به مخالفان و بدعتگذاران موجب می‌شود که آن‌ها نیز به اهل حق و مقدّسات آن‌ها اهانت ورزند چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ﴾ [الأنعام: 108].

«کسانی را که (مشرکان) جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید زیرا که ایشان نیز ستمگرانه و ناآگاهانه به خدا دشنام می‌دهند».!

ناگفته نماند که برخی از شارحان کافی، عبارت «باهتوهم» را چنین تفسیر نموده‌اند که «با دلیل و برهان، بدعتگذاران را حیران سازید» ولی این معنا با لغت عرب، سازگاری ندارد زیرا هر چند فعل ثلاثی مجرد «بهت» بمعنای: دهش و سکت متحیرا (مدهوش و حیرت زده خاموش شد) آمده است ولی این فعل، چون به باب «مفاعله» رود و بصورت «باهت» در آید بمعنای: «حيرة وأدهشه بما يفترى عليه من الكذب» بكار می‌رود یعنی: «با دروغی که به او بست، وی را حیرت زده و مدهوش ساخت»[1]! آری، با دروغ بستن به بدعتگذاران، نمی‌توان از اسلام دفاع کرد و از پاداش خداوندی بهره‌مند شد بلکه با برهان و دلیل باید به این امتیاز دست یافت که **«الغايات لا تبرر الوسائط»!** «هدف‌ها، وسیله‌ها را توجیه نمی‌کنند»!

در اینجا به نقد کتاب کافی با همین ده نمونه بسنده می‌کنیم و به دیگر کتب مشهور حدیث می‌پردازیم.

***

۱- به المنجد ذیل واژه «بهت» نگاه کنید.

۶
شیخ صدوق و کتابهایش

ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمّی، مشهور به شیخ صدوق (متوفّی در سال ۳۸۱ هـ ق) از بزرگان امامیه و از محدّثان معروف به شمار می‌رود. دانشمندان و رجال شناسان شیعه در آثار خود، وی را بسیار ستوده‌اند. نجاشی در کتاب رجالش در بارهٔ وی می‌نویسد:

«شیخنا وفقیهنا ووجه الطائفة بخراسان...؟»[1]

«او شیخ و فقیه ما و آبروی طائفهٔ (امامیه) در خراسان است...؟»

علامه حلّی (حسن بن یوسف بن مطهّر) در بارهٔ وی می‌نویسد:

«كان جليلاً حافظ للأحاديث، بصيرا بالرجال ناقدا للأخبار، لم يرفي القميين مثله في حفظه وكثرة علمه»[2]....

«او بزرگ مرتبه و حافظ احادیث و آگاه از رجال حدیث و ناقد اخبار بود و در میان علمای قم همانندش در حفظ حدیث و فراوانی دانش دیده نشده است».

محمّد باقر مجلسی در بارهٔ وی می‌نویسد:

«من عظماء القدماء التابعين لآثار الأئمة النجباء الذين لا يتبعون الآراء والأهواء»[3]

«از بزرگان پیشینیان است که از آثار امامان بزرگوار پیروی می‌نموده‌اند و از کسانی است که در پی آراء شخصی و دلخواه نفی بر نیامده‌اند».

مامقانی در بارهٔ وی می‌نویسد:

۱- رجال النجاشی، ص ۲۷٦.

۲- خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۲٤۸.

۳- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ٤۰۵ (چاپ جدید).

«شیخ من مشایخ الشیعة، ورکن من أرکان الشریعة، رئیس المحدثین والصدوق فیما یرویه عن الأئمة -علیه السلام-»[۱]

«او بزرگی از بزرگان شیعه و پایه‌ای از پایه‌های شریعت بود، سرآمد محدّثان شمرده می‌شود و در آنچه از امامان - -علیه السلام- - گزارش می‌کند بسی راستگو و مورد اعتماد است».

دیگر دانشمندان امامیه نیز در آثارشان از او تمجید فراوان نموده‌اند.

علاّمهٔ حلّی در «خلاصة الأقوال» سیصد کتاب از آثار وی را یاد می‌کند که برخی از آن‌ها همچون «مدینه العلم» به ما نرسیده است.

در اینجا ما از میان کتبی که شیخ صدوق بجای نهاده چند کتاب را برگزیده‌ایم و از هر کدام گواهی می‌آوریم. کتاب‌های مزوبر عبارتند از:

۱-من لا یحضره الفقیه

۲-الخصال

۳-معانی الاخبار

٤-کمال‌الدین و تمام النعمه

۵-صفات الشیعه

٦-عقاب الاعمال

۷-عیون اخبار الرضا

جامع‌ترین کتابی که از ابن بابویه در دسترس ما قرار دارد کتاب «من لا یحضره الفقیه» است. اهمیت این کتاب از آنروست که شیخ صدوق کوشیده تا احادیث صحیح و کاملاً مطمئن را در آن فراهم آورد و لذا در آغاز کتابش می‌نویسد:

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ١٥٤.

«لم أقصد فيه قصد المصنفين في إيراد جميع ما رووه، بل قصدت إلى إيراد ما أفتي به وأحكم بصحته وأعتقد فيه أنه حجه فيما بيني وبين ربي».[1]

یعنی: «در این کتاب آهنگ آن نکردم که همانند دیگر مصنّفان، هر چه روایت نموده‌اند بیاورم، بلکه قصد آن کردم تا چیزهایی را گزارش نمایم که بدانها فتوی می‌دهم و بدرستی آن‌ها حکم می‌کنم و عقیده دارم که حجّت میان من و خداوند من است».

هر چند در کتب شیخ صدوق، روایت صحیح و موثّق یافت می‌شود ولی متأسفانه کتاب‌ها و آثاری وی، از اخبار نادرست و باطل نیز خالی نیستند که نمونه‌هایی از آن‌ها را به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم.

***

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، صص ۲ -۳، از منشورات جماعه المدرّسین.

۷

نقد احادیث شیخ صدوق

۱- در کتاب «من لا يحضره الفقيه» که شیخ صدوق، صحّت تمام احادیث آن را ضمانت نموده ضمن «كتاب الصوم» آمده است که ماه رمضان همیشه سی روز تمام خواهد بود و هیچگاه از سی روز کمتر نمی‌شود! روشن است که این حکم، با امر محسوس و مشهود مخالفت دارد، چه بارها در آغاز و انجام ماه رمضان، هزاران تن هلاک را رؤیت کرده‌اند و تعداد روزهای ماه را بیست و نه روز یافته‌اند. روایت مزبور به صورت‌های گوناگون، از جمله به شکل‌های زیر در «من لا يحضره الفقيه» دیده می‌شود:

* «في رواية محمّد بن سنان عن خذيفة بن منصور عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص أبدا».[1]

یعنی: «در روایت محمّد بن سنان از حذیفه بن منصور از امام ابو عبدالله صادق - - علیه السلام- - آمده که گفت: ماه رمضان سی روز است و هیچ گاه کمتر از آن نمی‌شود»!

** «وفي رواية حذيفة بن منصور عن معاذ بن كثير ويقال له معاذ بن مسلم الهراء عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص والله أبدا».[2]

یعنی: «در روایت حذیفه بن منصور، از معاذ بن کثیر (که معاذ بن مسلم هرّاء نیز به او

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ١٦٩ مقایسه شود با ترجمه فارسی آن در ج ۲، ص ۵۲۲ (مترجمان: آقایان صدر بلاغی و محمّد جواد غفاری).

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، صص ١٦٩ و ۱۷۰ مقایسه شود با ترجمه فارسی آن در ج ۲، ص ۵۲۳.

گفته می‌شود) از امام صادق - -علیه السلام- - آمه است که گفت: ماه رمضان سی روز است، سوگند بخدا که هرگز کمتر از آن نمی‌شود»!

*** «روي عن ياسر الخادم قال: قلت للرضا - -عليه السلام- - هل يكون شهر رمضان تسعة وعشرين يوما؟ فقال: إن شهر رمضان لا ينقص من ثلاثين يوما أبدا».[1]

یعنی: «از یاسر خادم، روایت شده که به امام رضا - -علیه السلام- - گفتم: آیا ماه رمضان بیست و نه روز می‌شود؟ گفت: همانا ماه رمضان هیچگاه از سی روز کمتر نمی‌شود»!

غلط بودن این احادیث، بر عالم و عامی آشکار است و به تحقیق در اسناد آن‌ها نیاز نیست (بویژه که شیخ صدوق، اسناد روایاتش را در من لایحضره الفقیه نیاورده و غالباً به ذکر راوی نخستین بسنده می‌کند).

۲- شیخ صدوق در کتاب «من لا يحضره الفقيه» ضمن «باب المعايش والمكاسب» آورده است:

«وقال (الصادق) -عليه السلام- لأبي الربيع الشامي: لا تخالط الأكراد فإن الأكراد حي من الجن كشف الله عز وجل عنهم الغطاء»[2]!

یعنی: «امام صادق - -علیه السلام- - به ابو ربیع شامی گفت: با کردها آمیزش مکن زیرا که کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند عزوجل پرده از آن‌ها برداشته است[3]!

شک نیست که این روایت، ساختگی و دروغ است زیرا قرآن مجید حکم می‌کند که

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۱ مقایسه شود با ترجمه فارسی آن در ج ۲، ص ٥٢٤.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ١٦٤ مقایسه شود با ترجمه آن در ج ٤، ص ۲۱۸.

۳- حدیث مذکور در کافی هم آمده است بدینصورت که امام صادق -علیه السلام- به ابی ربیع شامی فرمود: «لا تنكحوا من الأكراد أحد فإنهم جنس من الجن كشف عنهم الغطاء»! «با هیچ یک از کردها زناشویی مکنید زیرا آن‌ها از جنس جنّیان هستند که پرده از آنان برداشته شده است»! (الفروع من الكافی، ج ٥، چاپ دارالکتب الإسلامیة).

همهٔ افراد بشر به یک اصل و ریشه بر می‌گردند و همه، فرزندان آدم‌اند چنانکه می‌خوانیم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: 13].

«هان ای مردم؛ ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و نژادها و دسته‌های گوناگون قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (ولی بدانید که) گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که از تقوای بیشتری برخوردار باشد همانا خدا از احوال همه آگاه و با خبر است».

برخی از شارحان کتاب «من لا يحضره الفقيه» گفته‌اند که: چون کردها اخلاق و رفتار ناپسندی داشتند از این‌رو امام صادق –علیه السلام– در این حدیث آنان را به طائفه‌ای از جن تشبیه نموده است که بصورت انسان ظاهر شده‌اند! ولی اوّلاً حدیث مزبور، از «أدات تشبیه» شوند. ثالثاً تشبیه طائفهٔ بزرگی چون کردها به جن با آنکه افراد پاک و متقی در میان ایشان فراوان است، هرگز در شأن یک امام و رهبر جامعهٔ اسلامی نیست. بنابراین توجیه این حدیث ساختگی، بی‌فایده بنظر می‌رسد و باید آن را به کنار نهاد.

۳– شیخ صدوق در کتاب «من لا يحضره الفقيه» در ضمن مسائل مربوط به «صلاة الجمعة» روایتی از امام صادق – –علیه السلام– – آورده که نشان می‌دهد خطبهٔ نماز جمعه، باید بعد از نماز برگزار شود! پیداست که این روایت درست نیست زیرا با اجماع مسلمانان (از شیعه و سنّی) و روایات فراوان از سوی هر دو دسته، مخالفت دارد. ابن بابویه می‌نویسد:

«وقال أبو عبد الله – –عليه السلام– – أول من قدم الخطبة على الصلوة يوم الجمعة عثمان لأنه كان إذا صلي لم يقف الناس على خطبتة وتفرقوا وقالوا ما نصنع بمواعظه وهو لايتعظ بها وقد أحدث ما أحدث، فلما رأى ذلک قدم الخطبتين على الصلوة»![1]

یعنی: «امام ابو عبدالله صادق –علیه السلام– گفت: نخستین کس که در روز جمعه،

۱– من لا یحضره الفقیه، ج ۱، صص ۴۳۲–۴۳۳ مقایسه شود با ترجمه آن در ج ۲، ص ۱۰۷.

خطبه را بر نماز مقدّم داشت عثمان بود زیرا که چون نماز را می‌خواند مردم برای شنیدن خطبهٔ او نمی‌ماندند و پراکنده می‌شدند و می‌گفتند که موعظه‌های وی برای ما چه سودی دارد با آنکه خودش از آن‌ها پند نمی‌گیرد و بدعت‌ها پدید آورده است؟! پس چون عثمان چنین دید دو خطبه را بر نماز مقدم داشت»!

همهٔ شارحان «من لا یحضره الفقیه» گفته‌اند که این روایت خطا و باطل است و صدوق، خطبهٔ نماز عیدین را (که پس از نماز باید خوانده شود) بجای خطبهٔ نماز جمعه گمان کرده و به خطا در افتاده است! از امام باقر و صادق - -علیه السلام- - هم روایات متعددی مخالف با این روایت و فتوی در دست داریم.[1]

٤- شیخ صدوق (همانند کلینی) در کتاب «من لا یحضره الفقیه» ضمن فصل مربوط به «صلوة الآیات» اسطورهٔ نهنگی را آورده که سبب زلزلهٔ زمین می‌شود! شیخ مثل دیگر موارد، سند روایتش را حذف کرده است و افسانهٔ مزبور را با اطمینان خاطر به امام صادق -علیه السلام- نسبت می‌دهد او می‌نویسد: قال الصادق - -علیه السلام- - «إن الله تبارک وتعالی خلق الأرض فأمر الحوت فحملتها، فقالت: حملتها بقوتي! فبعث الله عز وجل إليها حوتا قدرفتر فدخلت في منخرها فأضطربت أربعين صباحا. فإذا أراد الله عز وجل أن يزلزل أرضا تراءت لها تلک الحوته الصغيرة فزلزلت الأرض فرقا».[2]

یعنی: «امام صادق -علیه السلام- گفت: همانا خدای تبارک و تعالی زمین را آفرید و به فرمان وی آن ماهی بزرگ (یعنی نهنگ) زمین را حمل کرد. پس نهنگ پیش خود گفت که من زمین را به نیروی خویشتن حمل کردم! آنگاه خداوند عزوجل ماهی کوچکی را

١- به: الفروع من الکافی، کتاب الصلوة، باب تهیئه الإمام للجمعه و خطبته و الإنصات (ج ٣، ص ٤٢١، چاپ تهران) حدیث ١ و ٢ و ٣ و ٧ رجوع کنید.

٢- من لا یحضره الفقیه، ج ١، صص ٥٤٢-٥٤٣ مقایسه شود با ترجمه آن در ج ٢، ص ٢٥٩.

باندازۀ فاصلۀ شست و سبّابه بسویش فرستاد که در بینی وی داخل شد پس چهل روز آن نهنگ، سرگشته و پریشان بود و هر گاه که خدای عزّوجلّ بخواهد در سرزمینی زلزله‌ای پدید آورد آن ماهی کوچک بر نهنگ نمایان می‌شود و نهنگ از ترس وی (می‌لرزد و) زمین را می‌لرزاند»!

ما قبلاً نظیر همین روایت را با مختصر تفاوتی از شیخ کلینی آوردیم و ظاهراً سند صدوق و کلینی مشترک است و دیدیم که سند کلینی درست نبود. در اینجا اضافه می‌کنیم که برخی از شارحان کتاب «من لا یحضره الفقیه» در مقام دفاع از این حدیث گفته‌اند که امام صادق -علیه السلام- به راوی خبر، پاسخی مناسب با فهم وی داده است! ولی ما این ادّعا را نمی‌پذیریم زیرا دروغگویی را بر امام -علیه السلام- روا نمی‌شمریم. اگر راوی یا پرسش‌گری برای درک مطلب آماده نباشد، بر امام مسلمین لازمست همچون رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- (در وقتی که از مسئلۀ «روح» مورد پرسش قرار گرفت) پاسخ گوید:

﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ [الإسراء: 85].

«این امر از امور خداوندی است و شما را درک و فهم کامل آن میسّر نیست، نه آنکه به دروغ افسانه‌ای بسازد و فرهنگ مسلمانان را آلوده سازد!».

بنابراین ما حق داریم بعکس شارحان من لا یحضره الفقیه این قبیل احادیث را اساساً مجعول و نادرست بشماریم و خطّ بطلان بر روی آن‌ها بکشیم.

۵- شیخ صدوق در کتاب «الخصال» در «باب الثلاثة» روایتی خرافی تحت عنوان «ثلاث كن في أمير المومنين -عليه السلام-» آورده است و می‌نویسد: «حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال: حدثنا الحسن بن علي العدوي عن عباد بن صهيب [بن عباد] عن أبيه عن جده عن جعفر بن محمد -عليه السلام- قال سأل رجل أمير المؤمنين -عليه السلام- فقال له: أسئلک عن ثلاث هن فيک: أسألک عن قصر خلقک، وعن كبر بطنک، وعن صلع رأسک! فقال أمير المؤمنين -عليه

السلام- إن الله تبارک وتعالی لم يخلقني طويلا، ولم يخلقني قصيرا، ولكن خلقني معتدلا، أضرب القصير فأقده، وأضرب الطويل فأقطه. وأما كبر بطني فإن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- علمني بابا من العلم ففتح لي ذلک الباب ألف باب فأزدحم العلم في بطني فنفجت عنه عضوي وأما صلع رأسي فمن إدمان لبس البيض ومجالدة الأقران»[۱]!

یعنی: «خبر داد به ما محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی -که خدا از او خشنود باد- گفت خبر داد به ما، حسن بن علی عدوی، از عباد بن صهیب بن عباد، از پدرش، از جدش، از جعفر بن محمّد -علیه السلام- که گفت مردی از امیرمؤمنان -علیه السلام- سؤال کرد و بدو گفت در بارۀ سه چیز که در تو است از تو می‌پرسم: (یکی) از کوتاهی پیکرت می‌پرسم و (دوّم) از بزرگی شکمت و (سوّم) از ریخته شدن موی جلوی سرت! امیر مؤمنان -علیه السلام- پاسخ داد: خداوند تبارک و تعالی مرا دراز نیافرید و نیز کوتاه خلق نکرد بلکه معتدل آفرید (در نتیجه) بر کوتاه قامت ضربه می‌زنم و او را از طول به دو نیم می‌کنم و بر دراز قامت ضربه می‌زنم و او را از عرض به دو نیم می‌کنم! و امّا بزرگی شکمم (علّتش اینست که) رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به من بابی از علم آموخت و آن باب، هزار باب را برای من گشود و علم در شکم من ازدحام کرد و از این‌رو شکمم برآمد! و امّا ریخته شدن موی جلوی سرم، بعلّت بر سر نهادن کلاه خود بمدّت دراز و کارزار با رقیبان است»!

اولاً در سند این حدیث، حسن بن علی عدوی، احوالش مجهول است و نام و نشان وی در کتب رجال دیده نمی‌شود. بعلاوه، عباد بن صهیب چنانکه علاّمۀ حلّی در «خلاصة الأقوال» آورده «بتری مذهب» بوده است[۲] و برخی او را توثیق نموده و بعضی

۱- الخصال، اثر شیخ صدوق، باب الثلاثة، ص ۱۸۹ از منشورات جماعة المدرّسین.

۲- خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۸۰.

تضعیفش کرده‌اند چنانکه فاضل مقداد در «التنقیح» بر قول اخیر رفته است[1]. احوال پدر و جدّ وی هم معلوم نیست لذا خبر مزبور بلحاظ سند، مورد اعتماد و وثوق نمی‌باشد.

ثانیاً متن خبر، شاهکار خرافه‌پردازی است! بلکه نوعی اهانت و اسائهٔ ادب و امیر مؤمنان علی -علیه السلام- در خلال آن صورت گرفته است. آیا حکمت و دانش در شکم آدمی جای می‌گیرد که هر کس از علم بیشتری برخوردار باشد شکمش بزرگ‌تر شود؟ شگفت‌آور، توجیه یکی از شارحان حدیث است که می‌گوید: چون دانش و حکمت لذّت‌آور می‌باشد از این‌رو علی -علیه السلام- از لذّت علم، چاق می‌شد، هر چند تن را به ریاضت و عبادت‌های بسیار وا می‌داشته است! جناب شارح توجه نداشته که اگر قرار باشد کسی از لذت دانش فربه شود، در آن صورت همهٔ اعضای بدن وی فربه خواهد شد و پیکری متناسب پیدا می‌کند نه آنکه تنها شکمش بزرگ گردد! بعلاوه روایت می‌گوید که علّت بزرگی شکم، ازدحام علوم در آن بوده است نه لذّت روحانی از دانش! راستی چه لزومی دارد که ما این قبیل احادیث نابخردانه و خرافی را تأویل و توجیه کنیم؟!

٦-شیخ صدوق در کتاب «معاني الأخبار» ضمن «باب نوادر المعاني» می‌نویسد:

«حدثنا أبي - (رح) قال حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الفضيل، عن العزرمي قال: كنت مع أبي عبد الله - -عليه السلام- - في الحجر جالسا تحت الميزاب ورجل يخاصم رجلا وأحدهما يقول لصاحبه: والله ما تدري من أين تهب الريح؟ فلما أكثر عليه قال له أبو عبد الله -عليه السلام- فهل تدري أنت من أين تهب الريح؟ قال: لا ولكن أسمع الناس يقولون! فقلت: أنا لأبي عبد الله -عليه السلام- من أين تهب الريح جعلت فداک؟ قال: إن الريح مسجونه تحت هذا الركن الشامي فإذا أراد الله عز وجل أن يرسل منها شيئا أخرجه أما جنوب فجنوب وأما شمال فشمال، وأما صبا فصبا، وأما دبور فدبور، ثم قال: وآية ذلک إنک لا

۱- به تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۱ نگاه کنید.

تزال ترى هذا الركن متحركا في الشتاء والصيف أبدا الليل مع النهار».[1]

یعنی: «پدرم -که رحمت خدا بر او باد- بما خبر داد و گفت که سعد بن عبدالله بما خبر داد، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن الحصین، از محمد بن فضیل، از عزرمی، وی گفت که با ابو عبدالله صادق -علیه السلام- در حجر (اسماعیل) زیر ناودان (کعبه) نشسته بودم و مردی با مرد دیگری جدال و گفتگو می‌کرد و یکی از آن دو به رفیقش گفت: بخدا قسم تو نمی‌دانی که باد از کجا می‌وزد! آن مرد پاسخ داد: نه، ولی در این باره سخن مردم را می‌شنوم! در این هنگام من از امام صادق -علیه السلام- پرسیدم: فدایت شوم باد از کجا می‌وزد؟ گفت: باد در زیر این رکن شامی (محلّی در خانهٔ کعبه) محبوس است و هنگامی که خداوند عزّوجلّ اراده فرماید، مقداری از آن را بیرون می‌فرستد، هر نوع بادی از باد جنوب و شمال و صبا و دبور. سپس گفت: نشانهٔ آنهم اینست که تو پیوسته این رکن را در زمستان و تابستان همیشه در شب و روز متحرّک می‌بینی»!

اوّلا در سند این خبر اشکال وجود دارد. محمّد بن الحصین -یکی از راویان آن- احوالش مجهول است. مامقانی در مورد او می‌نویسد: «لم أقف على حاله»[2]! «بر حالش واقف نشدم» همچنین علامهٔ حلّی در بارهٔ راوی دیگر آن یعنی محمّد بن فضیل نوشته است: «يرمي بالغلو»[3]! یعنی: «او متهم به غلو است»! حدیثی را که دو تن -مجهول الحال و غلوکننده- گزارش نموده باشند چگونه می‌توان مورد اعتماد قرار داد؟!

ثانیاً باد، هرگز انبانی در رکن شامی ندارد که هر وقت خدای متعال اراده کند مقداری از آن را بیرون فرستد! باد، نتیجهٔ اختلاف سطح حرارت در هوا است. هوای گرم به بالا صعود می‌کند و هوای سرد جای آن را می‌گیرد و این جابجایی، باد را جلوه‌گر می‌سازد.

۱- معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق، صص ٣٨٤-٣٨٥، از منشورات جماعه المدرّسین.

۲- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳- خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۵.

امروز دیگر کودکان دبستانی نیز این قبیل مسائل را می‌دانند و حدیث مذکور، جز خرافه‌گویی چیزی به شمار نمی‌آید. اینک یا باید گفت که امام صادق -علیه السلام- تنها از احکام مذهبی آگاه بوده‌اند و از رموز طبیعت خبر نداشتند و یا باید پذیرفت که راویان این حدیث، بر امام صادق -علیه السلام- دروغ بسته‌اند و ما قول دوم را ترجیح داده بر می‌گزینیم زیرا که حرکت بادها از رکن شامی، در این خبر به خدای متعال نسبت داده شده است و ما مقام امام صادق -علیه السلام- را اجلّ از آن می‌دانیم که چنین نسبت دروغی را به خداوند سبحان دهد.

۷- در کتاب «کمال الدین وتمام النعمة» اثر شیخ صدوق، حدیث طولانی و غریبی از «سعد بن عبدالله قمّی» نقل شده که ضمن آن، امام حسن عسکری -علیه السلام- در بارهٔ خلیفهٔ اوّل و دوّم (ابوبکر و عمر) گفته‌اند:

«... أسلما طمعا وذلک بأنهما یجلسان الیهود ویستخبر إنهم عما کانوا یجدون في التوریة وفي سائر الکتب المتقدمة الناطقة بالملاحم من حال إلی حال من قصة محمد - -صلی الله علیه وسلم- - ومن عواقب أمره، فلما کانت الیهود نذکر أن محمدا یسلط علی العرب کما کان بختنصر سلط علی بني إسرائیل ولابد له من الظفر بالعرب کما ظفر بختنصر ببني إسرائیل غیر إنه کاذب في دعواة أنه نبي فأتیا محمداً -صلی الله علیه وسلم- فساعداه[1] .... الحدیث»

یعنی: «(ابوبکر و عمر) از روی طمع اسلام آوردند زیرا که آن دو با یهود مجالست داشتند و از اطلاعات ایشان در بارهٔ پیش‌بینی‌ها یا ملاحم تورات و دیگر کتب گذشته که در این امر سخن بمیان آورده‌اند، خبرگیری می‌نمودند و از احوال و ماجرای محمّد - صلی الله علیه وسلم- و سرانجام کار او می‌پرسیدند. پس چون یهود گفتند که محمّد بر عرب چیره می‌شود همانگونه که بختنصر (نبوکد نصر، پادشاه بابل) بر بنی اسرائیل چیره شد و این پیروزی حتمی است - جز آنکه محمّد در ادّعای پیامبری خود دروغگو

۱- کمال الدین و تمام النعمة، اثر شیخ صدوق، ص ٤٦٣، از انتشارات جماعة المدرّسین.

می‌باشد! آن دو بسوی محمّد -صلی الله علیه وسلم- آمدند و او را یاری نمودند...»!

دربارهٔ این خبر باید گفت که:

اولاً سند روایت مزبور غیرقابل اعتماد است زیرا در میان راویان آن از «محمد بن بحر شیبانی» یاد شده که ابن الغضائری درباره‌اش گوید: انه ضعیف فی مذهبه ارتفاع[1] یعنی «او در گزارش حدیث ضعیف است و در مذهب وی غلو (نسبت به امامان) وجود دارد» و علامهٔ حلّی نیز در روایت وی توقّف نموده است[2]. و همچنین در سند، از «احمد بن مسرور» نام برده شده که اساساً نشانی از وی در کتب رجال دیده نمی‌شود. «احمد بن عیسی بغدادی» نیز شناخته شده نیست و برویهم سند حدیث، اعتبار لازم را ندارد.

ثانیاً متن خبر، مخالف با قرآن کریم است زیرا در خلال آن ادّعا شده که یهود از پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- و پیروزی وی خبر می‌دادند امّا می‌گفتند که او در ادعای نبوتش، کاذب است! با آنکه در قرآن مجید می‌خوانیم که یهود نشانه‌های نبوّت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در تورات یافته بودند:

﴿ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ [الأعراف: 157].

و پیش از نزول قرآن از همراهی با پیامبر موعود (در غلبه بر کفّار) خبر می‌دادند ولی پس از آمدن وی، کفر ورزیده او را انکار کردند! چنانکه می‌فرماید:

﴿وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ﴾ [البقرة: 89].

«پیش از این بر کافران پیروزی می‌جستند ولی وقتی چیزی را که می‌شناختند بسویشان آمد، انکارش کردند»!.

لذا این روایت، ساختگی و دروغست و آن را برای تحریک مسلمانان بر ضدّ یکدیگر ساخته‌اند.

۱- خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۷.

۲- خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۷.

۸-در کتاب «صفات الشیعة» اثر شیخ صدوق حدیثی بدینصورت آمده است:

«الحديث الرابع عشر. قال أبو حمزة وسمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد -عليه السلام- يقول: رفع القلم عن الشيعة بعصمه الله وولايته».[1]

یعنی: «حدیث چهاردهم، ابو حمزه گفت از ابو عبدالله جعفر بن محمّد (امام صادق) -علیه السلام- شنیدم که می‌گفت: از نوشتن گناهان شیعه، قلم برداشته شده است (هر گناهی کنند به حساب نمی‌آید!) بدان سبب که در حفظ و ولایت خدا هستند»!

اولاً این حدیث در سندش «انقطاع» وجود دارد زیرا صدوق آن را از شیخ خود (محمّد بن حسن بن احمد بن ولید) شنیده و او از مفضل، به نقل از ابو حمزه گزارش کرده است و میان استاد صدوق و ابو حمزه که از یاران امام صادق -علیه السلام- بوده افراد دیگری باید باشند که ذکر همهٔ آن‌ها نیامده است.

ثانیاً متن حدیث مورد اشکال است زیرا اگر ادعا کنیم که شیعیان بدلیل حفظ خداوند، هرگز دچار گناه نمی‌شوند. این ادّعا مخالف با امر مشهود و محسوس است! و چنانچه بگوییم آنان به گناه مبتلا می‌گردند ولی قلم از گناهانشان برداشته شده است! این قول با قرآن کریم نمی‌سازد که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ﴾ [یس: ۱۲].

«ما خود مردگان را زنده می‌کنیم و کارهایی که پیش فرستادند و آثارشان را می‌نویسیم».

علاوه بر این، چنین احادیثی، مایهٔ جرأت ورزیدن بر گناه در میان شیعیان می‌شود و با «حکمت شرع» موافقت ندارد.

۹-در کتاب «عقاب الأعمال» اثر شیخ صدوق آمده است:

«حدثني محمد بن الحسن قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله

۱- صفات الشیعة و فضائل الشیعة، اثر شیخ صدوق، ص ۱۳، از انتشارات کتابخانه شمس (تهران).

البرقي قال في رواية إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال سمعته يقول من مضت له جمعة لم يقرا فيها «قل هو الله أحد» ثم مات، مات على دين أبي لهب»[1]!

یعنی: «محمّد بن حسن -که خدا از او خشنود باد- مرا حدیث کرد، گفت محمّد بن حسن صفّار مرا حدیث کرد از احمد بن ابی عبدالله برقی گفت در روایت اسحاق بن عمّار از ابو عبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنیدم که می‌گفت هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سورۀ «قل هو الله احد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابی لهب (عموی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که ایمان نیاورد) مرده است»!

این حدیث به اجماع امّت اسلام (از شیعه و سنّی) باطل است زیرا هر هفته یکبار خواندن سورۀ توحید، بر مسلمانان واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش، بر آیین ابی لهب بمیرد!

یعنی: «محمّد بن حسن -که خدا از او خشنود باد- مرا حدیث کرد، گفت محمّد بن حسن صفّار مرا حدیث کرد از احمد بن ابی عبدالله برقی گفت در روایت اسحاق بن عمّار از ابو عبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنیدم که می‌گفت هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سورۀ «قل هو الله أحد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابی لهب (عموی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که ایمان نیاورد) مرده است»!

این حدیث به اجماع امّت اسلام (از شیعه و سنی) باطل است زیرا هر هفته یکبار خواندن سورۀ توحید، بر مسلمانان واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش، بر آئین ابی لهب بمیرد!

۱۰- در کتاب «عیون أخبار الرضا» اثر شیخ صدوق آمده است:

۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، اثر شیخ صدوق، ۵۱۰، از انتشارات اخلاق (قم).

«وبهذا الإسناد قال قال رسول الله -صلی الله علیه وسلم- يا علي إن الله تعالی قد غفر لک ولأهلک ولشیعتک ومحبي شیعتک ومحبي محبي شیعتک ....[1] الحدیث»

یعنی: «با این اسناد (که قبلاً ذکرش گذشت) پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: ای علی، همانا خداوند متعال تو را آمرزید و خاندانت و پیروانت و دوستان پیروانت و دوستان دوستان پیروانت (همگی را آمرزید)»!

در این حدیث چنانکه ملاحظه می‌کنید مبالغه‌ای شگفت صورت گرفته است، اعلام می‌دارد که هر کس (هر چند کافر و ظالم و فاسق باشد) دوستان دوستان شیعیان را دوست بدارد نزد خدای سبحان آمرزیده می‌شود! بی‌شک این سخن، کلام نبوی -صلی الله علیه وسلم- نیست و دروغ آن چنان آشکار است که نیاز به بررسی سند ندارد.

این ده نمونه از احادیث کتب گوناگون شیخ صدوق، نقل و نقد شد تا خوانندگان ارجمند دریابند که در کتاب‌های مهمّ حدیث، چه اخبار نادرستی آمده است و اگر بخواهیم بدون قید و شرط، احادیث این کتاب‌ها را بپذیریم و مفتون بزرگی یا اشتهار نویسندگان آن‌ها شویم، چه آسیب عظیمی به دین خدا وارد ساخته‌ایم.

***

۱- عیون اخبار الرضا، اثر شیخ صدوق، چاپ سنگی، ص ۲۱۱.

۸

محمّد باقر مجلسی و آثار وی

از قدمای محدثین (که عمدهٔ ایشان شیخ کلینی و شیخ صدوق‌اند)[1] چون بگذریم به محدثین متأخّر می‌رسیم و در میان آن‌ها، ملاّ محمّد باقر مجلسی (متوفّی در سال ۱۱۱۰

۱- البته شیخ ابو جعفر طوسی (متوفّی در سال ٤٦٠ هـ ق) را نیز نباید از یاد برد که او را «شیخ الطائفه الامامیه» شمرده‌اند و دو کتاب «تهذیب الاحکام» و «الاستبصار فیما اختلف فیه من الاخبار» کتب اربعه امامیه را او فراهم آورده است و کتاب «امالی» شیخ در علم حدیث نیز در دسترس قرار دارد. شیخ، بیشتر فقیه بوده تا محدّث، چنانکه کتاب «المبسوط» اثر وی گواهی می‌دهد و همچنین کتاب «مسائل الخلاف» در فقه تطبیقی، نمایندهٔ فقاهت او شمرده می‌شود و از این‌رو اهمیت کلینی و ابن بابویه در حدیث بیشتر از او است و ما هم در میان قدمای محدثین، آن دو را بر گزیدیم. با وجود این، خاطر نشان می‌سازیم که در خلال نقد احادیث مجلسی و شیخ حر عاملی، روایات شیخ طوسی را در کتاب ما مکرّر ملاحظه می‌کنید که نقّادی شده‌اند. این هم ناگفته نماند که بزرگ‌ترین کتاب شیخ طوسی در حدیث یعنی «تهذیب الاحکام» مانند کتب دیگر حدیث از تحریف و خطا مصون نمانده است. شیخ یوسف بحرانی (صاحب کتاب الحدائق الناضرة) با آنکه خود از محدثین و اخباریون مشهور بشمار می‌آید، ناگزیر در کتاب «لؤلؤة البحرین» به این امر اذعان نموده و می‌نویسد: و قدبینا فی کتابنا الحدائق الناضرة جملةً ما وقع له (للشیخ الطوسی) أیضا من السهو و التحریف فی متون الاخبار و قلما یسلم خبر من اخبار الکتاب المذکور (ای تهذیب الاحکام) من سهو او تحریف فی سنده او متنه (لؤلؤة البحرین، ص ٦٥، چاپ موسسه آل البیت). یعنی: «ما در کتاب (الحدائق الناضرة) جمله‌ای از خطاها و تحریفاتی را که برای شیخ طوسی در متون اخبار رخداده روشن ردیم و در حقیقت، اندکی از اخبار کتاب مذکور (یعنی تهذیب الاحکام) بلحاظ سند یا متن، از گزند سهو یا تحریف در امان مانده است». همچنین کتاب دیگر شیخ طوسی یعنی «الاستبصار» احادیث ضدّ و نقیضی را در بر دارد بطوریکه علاّمه ابوالحسن شعرانی در کتاب «المدخل الی عذب المنهل» دربارهٔ آن می‌نویسد: «یشمل کتاب الإستبصار على نحو ألف ومأتي باب ويوجد في أكثر أبوابه – إن لم يكن

هجری قمری) را محدّثی برجسته و پر آوازه می‌یابیم که از ارکان شیعهٔ امامیه در دورهٔ صفویه شمرده می‌شود و محدّثین پس از وی، تحت تأثیر آثار او قرار گرفته‌اند. در بارهٔ شخصیت مجلسی و آثارش در کتاب‌های تذکره، به تفصیل سخن گفته شده است و غالباً او را از اقطاب مذهب مامیه و زنده‌کنندهٔ حدیث و خادم علوم اهل بیت -علیه السلام- معرّفی نموده‌اند. نویسندهٔ کتاب «لؤلؤه البحرین» در بارهٔ مجلسی می‌نویسد:

«هذا الشيخ كان إمامنا في وقته في علم الحديث وسائر العلوم، شيخ الإسلام بدار السلطنه أصفهان، رئيسا فيها بالرئاستين الدينيه والدنيويه، إماما في الجمعه والجماعه، وهو الذي روج الحديث ونشره لاسيما في ديار العجميه وترجم لهم الأحاديث العربيه بأنواعها بالفارسيه»[۱]...

یعنی: «این شیخ (محمّد باقر بن محمّد تقی مشهور به مجلسی) پیشوای ما در علم حدیث و دیگر دانش‌ها در روزگار خود به شمار می‌رود. او در دارالسلطنة اصفهان شیخ الإسلام بود و ریاست دینی و دنیوی را بر عهده داشت. در نمازهای جمعه و جماعت نیز امامت می‌کرد. او کسی است که حدیث را بویژه در دیار عجم منتشر ساخت و انواع احادیث را برای پارسی زبانان از عربی به پارسی ترجمه کرد ...».

آثار مجلسی، متعدد است و از میان همهٔ آن‌ها کتاب «بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار -علیه السلام-» از شهرت فراوانی برخوردار است و مرجع محدّثین و

(في) جميعها – حديث لا يمكن حمله على وجه يجوز صدور من أهل العصمة – عليهم السلام- إلا بتكلف يترجح عليه إحتمال عدم صدوره في العقل! (المدخل الى عذب المنهل، صص ۴۳-٤٤، چاپ باقری، قم). یعنی: «کتاب استبصار در حدود ۱۲۰۰ باب را در بر دارد و در بیشتر ابوابش – اگر نگوییم در همه آن‌ها – حدیثی موجود است که ممکن نیست آن را به صورتی معنی کنیم که صدورش از سوی معصوم -علیه السلام- روا باشد مگر با تکلّف، بطوریکه نزد عقل احتمال صادر نشدنش ترجیح دارد».!

۱- لؤلؤة البحرین، اثر شیخ یوسف بحرانی، ص ۵۵، چاپ قم.

علاقمندان به حدیث فرقهٔ امامیه به شمار می‌آید. مجلسی در این کتاب (که اخیراً در صد و ده مجلّد، تجدید چاپ شده است) از کتب قدماء و نیز معاصرانش بهره می‌گیرد و گاهی هم از برخی کتاب‌ها، حدیثی را نقل می‌کند که مورد اعتماد خودش نیست! به عنوان نمونه در مجلد پنجاه و هفتم، حدیث غریبی از کتاب «جامع الأخبار» گزارش می‌نماید و سپس در بارهٔ آن می‌نویسد:

«أوردها صاحب الجامع فأوردتها ولم أعتمد عليها»[1]

یعنی: «این حدیث را صاحب جامع الاخبار آورده است و من نیز آن را آوردم ولی اعتماد بر آن ندارم»!

باز در همان مجلّد، خبر دیگری را از شیخ صدوق نقل می‌نماید و در پی آن می‌نویسد:

«أقول: الخبر في غاية الغرابة وال أعتمد عليه لعدم كونه مأخوذا من أصل معتبر وإن نسب إلي الصدوق ره».[2]

یعنی: «می‌گویم: این خبر در نهایت غرابت است و من اعتماد بر آن ندارم زیرا که از اصل معتبری گرفته نشده هر چند به صدوق -(رح)- نسبت داده شده است»!

بنابراین، مجلسی بر خلاف کلینی و ابن بابویه، بر آن نبوده که تنها احادیث صحیح و مورد اعتماد را در کتاب خود گرد آورد. وی بیشتر در صدد جمع اخبار در کتاب «بحار الأنوار» بر آمده است از این رو در کتاب مذکور علاوه بر اخبار صحیح و سودمند، احادیث دروغین و اخبار مجعول نیز به فراوانی یافت می‌شود و انتشار آن‌ها در میان تودهٔ مردم، بدون تصریح به ساختگی بودنشان فرهنگ عامّه را آلوده می‌سازد و آنان را به

۱- بحار الأنوار، اثر محمّد باقر مجلسی، ج ۵۷، ص ۳۳۱ (چاپ جدید)، از انتشارات دارالکتب الإسلامیة.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳٤۱.

خرافات و اساطیر و عقاید غلوآمیز پای بند می‌کند. توضیح و بیانی که مجلسی در ذیل برخی از اخبار غریب آورده هر چند گاهی مفید است ولی کافی نیست. بعلاوه، وی در بارۀ اخبار بسیاری که به خطا، یا به غلو آمیخته شده سکوت نموده است. از این‌رو «بحار الانوار» به نقد گسترده و دقیقی نیاز دارد و کتاب مستقلّی در این باره باید نگاشت.[1]

ملاّ باقر مجلسی کتاب‌های متعدّدی به زبان فارسی نیز بنگارش در آورده که از آن جمله:

«حلیة المتقین» و «عین الحیوة» و «حیوة القلوب» و «حق الیقین» و «جلاء العیون» و «زاد المعاد» و جز این‌ها است.

ما در این جا به عنوان نمونه، به نقد ده حدیث از دو کتاب عربی و فارسی مجلسی (بحار الانوار و حلیة المتقین) می‌پردازیم تا خوانندگان ارجمند، خود حدیث مفصّل از این مجمل بخوانند.

***

۱- سید محسن امین عاملی در کتاب أعیان الشیعة (ج ۹، ص ۱۸۳) درباره مؤلفات مجلسی نوشته است: «لكن لا يخفي أن مولفاته تحتاج إلى زياده تهذيب وترتيب، وقدحوت الغث والسمين. وبياناته وتوضيحاته وتفسيره للأحاديث وغيرها كثير منه كان على وجه الإستعجال الموجب قله الفائدة والوقوع في الإشتباه». یعنی: «مخفی نماند که آنچه (مجلسی) تألیف نموده به پاکسازی و ترتیب نیازمند است چرا که نادرست و درست را در بر دارد و بسیاری از توضیحات و تفسیرهایش درباره احادیث و جز این‌ها، از روی شتاب صورت گرفته و موجب کمی فائده و افتادن در اشتباه شده است».

۹
نقد آثار مجلسی

۱-مجلسی در کتاب «بحار الانوار» روایت مفصّلی از امام صادق - -علیه السـلام- - در بارۀ ولادت علی - -علیه السلام- - در خانۀ کعبه آورده اسـت. در ضـمن آن روایت می‌خوانیم که پس از تولّد علی -علیه السلام- و بازگشت مادرش به خانـه، حضرت محمّد -صلی الله علیه وسلم- برای دیدن نوزاد تصمیم گرفت به خانۀ ابو طالب رود و آنگاه:

«دخل رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلما دخل أهتز له أمير المؤمنين -عليه السلام- وضحک في وجهه وقال: السلام علیک يا رسول الله ورحمة الله وبركاته. ثم تنحنح بإذن الله تعالى وقال: بسم الله الرحمن الرحيم. قد أفلح المؤمنون. الذين هم في صلوتهم خاشعون. إلي آخر الآيات. فقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- قد أفلحوا بک وقرء تمام الآيات إلى قوله: أولئک هم الوارثون. الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون. فقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-: أنت والله أميرهم[۱] الحديث».

یعنی: «رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به خانۀ (ابوطالب) وارد شد و چون بدانجا قدم نهاد امیر مؤمنان (که تازه تولّد یافته بود) به حرکت در آمد و در چهرۀ او خندید و گفت: ای فرستادۀ خدا، درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! سپس به اذن خدای بزرگ صدائی از سینه‌اش بر آورد و این آیات را خواند: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ. قَدۡ

۱- بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۷-۳۸ در رساله ساختگی «مکالمات حسنیه» که بهمراه «حلیة المتقین» بچاپ رسیده، آمده است که علی -علیه السلام- هنگامی که از مادر زاده شد کتاب آدم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی و قرآن مجید را از اوّل تا آخر خواند! (حلیه المتقین مکالمات حسنیه – ص ٥٠٤ از انتشارات مطبوعاتی حسینی ١٣٦٢).

أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢...﴾ تا پایان آیات. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم- به او فرمود: مؤمنان بسبب تو رستگار می‌شوند. سپس علی -علیه السلام- تمام آیات سورۀ مؤمنون تا ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ۝١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝١١﴾ را قرائت نمود و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بدو گفت: سوگند به خدا که تو امیر ایشان هستی...»!

بنابر مفاد این روایت، ده سال پیش از آن که حضرت محمّد بن عبدالله -صلی الله علیه وسلم- به نبوّت رسد و در غار حراء، قرآن بر او نازل شود، علی -علیه السلام- بهنگام نوزادی، قرآن خوانده و از آیات سورۀ مؤمنون آگاه بوده است! با آنکه در خود قرآن تصریح شده که پیش از وحی، نه پیامبر از قرآن اطلاعی داشته است و نه قوم وی! چنانکه می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ۝٤٩﴾ [هود: ٤٩].

«این‌ها از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم، پیش از این، نه تو آن‌ها را می‌دانستی و نه قومت».

باز در قرآن می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ﴾ [الشوری: ٥٢].

«اینچنین روحی را به فرمان خو بسوی تو با وحی فرستادیم، تو نمی‌دانستی که کتاب چیست و نه ایمان کدامست»!.

و همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ تَرۡجُوٓاْ أَن يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبُ إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ﴾ [القصص: ٨٦].

«تو امید نداشتی که این کتاب بسویت فرو فرستاده شود مگر آنکه رحمت خدایت چنین کرد».

جایی که پیامبر ارجمند اسلام –صلی الله علیه وسلم– پیش از بعثت و نزول روح القدس، از کتاب خدا خبر نداشت (و در غار حراء از نزول فرشتهٔ وحی دچار دهشت شد) چگونه علی –علیه السلام– در نوزادی قرآن خوانده است؟ آیا او پیش از رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– به دریافت وحی نائل آمدهاست؟! آیا این افسانه، از جملهٔ اخباری نیست که غالیان برای بزرگداشت مقام امیر مؤمنان –علیه السلام– ساختهاند؟! عجب آنکه در ذیل همین حدیث می‌خوانیم: «فلما كان من غد دخل رسول الله -صلى الله عليه وسلم- على فاطمة (بنت أسد) فلما بصر علي -عليه السلام- برسول الله -صلى الله عليه وسلم- سلم عليه وضحک في وجهه وأشار إليه أن خذني إليک واسقفي بما سقيتني بالأمس قال: فأخذه رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فقالت فاطمة: عرفه ورب الكعبة قال فلكلام فاطمة سمي ذلک اليوم يوم عرفة يعني أن أمير المؤمنين -عليه السلام- عرف رسول الله -صلى الله عليه وسلم-» (بحار، ج ۳۵، ص ۳۸) یعنی: «چون فردا فرا رسید پیامبر خدا –صلی الله علیه وسلم– دوباره بر فاطمهٔ بنت اسد (مادر علی –علیه السلام–) وارد شد و چون چشم علی –علیه السلام– بر پیامبر –صلی الله علیه وسلم– اوفتاد سلام کرد و در چهره‌اش بخندید و اشاره نمود که مرا در آغوش خود بگیر و از آنچه دیروز بمن نوشاندی (یعنی از آب دهانت!) امروز هم بنوشان. رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– او بر گرفت و فاطمهٔ بنت اسد گفت سوگند بخدای کعبه که او را شناخت! و بخاطر سخن فاطمه، آن روز را روز عرفه نامیدند! یعنی امیر مؤمنان –علیه السلام– پیامبر –صلی الله علیه وسلم– را شناخت»!

در حالی که نزد مورّخان از جمله مسلّمات تاریخ است که روز «عرفه» پیش از تولّد علی –علیه السلام– نامگذاری شده بود و در میان عرب مشهور و معروف بوده است.

۲–مجلسی در مجلّد چهل و یک از کتاب «بحار الانوار» چنین می‌نویسد:

«أبو الفتح الحفار بإسناده أن عليا - -عليه السلام- - قال مازلت مظلوما مذكنت! قيل له: عرفنا ظلمک في كبرک، فما ظلمک في صغرک؟! فذكر أن عقيلا كان به رمد، فكان

لا يذرهما حتى يبدؤوا بي»![1]

یعنی: «ابو الفتح حفّار به اسناد خود آورده است که علی -علیه السلام- گفت: من تا عمر داشتم همواره مورد ستم قرار گرفته‌ام! گفته شد (ای امیر مؤمنان) ستمی را که در سنین بزرگی بر تو رفته است شناخته‌ایم ولی ظلمی که در کودکی بر تو شد چیست؟ پاسخ داد: عقیل (برادر بزرگ‌ترم) درد چشم داشت و هیچ گاه بر دو چشمش دارو نمی‌ریختند مگر آنکه از من آغاز می‌کردند (برای راضی شدن او، نخست بر دیدگان من دارو می‌ریختند!)».

بایدگفت که سازندهٔ این خبر، بسیار ناشی بوده است زیرا عقیل مدّت بیست سال از علی -علیه السلام- بزرگ‌تر بود! و هیچ گاه برای آنکه جوانی بیست ساله حاضر شود تا در چشمانش دارو بریزند، در دیدگان نوزادی شیرخوار دارو نمی‌ریزند. اینکار را اگر بکنند برای کودکان می‌کنند نه برای جوان عرب بیت ساله!

از اختلاف سنّ عقیل و علی -علیه السلام- در همان کتاب «بحار الأنوار» بدین صورت یاد شده است:

«أن مولانا أمير المؤمنين - -عليه السلام- - كان أصغر ولد أبي طالب كان أصغر من جعفر بعشر سنين وجعفر أصغر من عقيل بعشر سنين وعقيل أصغر من طالب عشر سنين»[2].

یعنی: «همانا مولای ما امیر مؤمنان - -علیه السلام- - کوچک‌ترین فرزندان ابو طالب بود. او از جعفر ده سال کوچک‌تر بود و جعفر از عقیل ده سال کوچک‌تر بود و عقیل از طالب ده سال کوچک‌تر بود». بنابراین، تفاوت سنّ عقیل و علی -علیه السلام- بیست سال بوده است.

۳-در کتب شیعیان و سنّیان روایت شده که خلیفهٔ دوّم (عمر بن خطّاب) دختر علی -

---

۱- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۱۰.

علیه السلام- یعنی: ام کلثوم را به همسری برگزید و فرزندی بنام «زید بن عمـر»[۱] از او پدید آمد. برخی از نویسندگان شیعه مانند شیخ مفید، این روایت را تضـعیف کرده‌اند و سند آن را که از طریق سنیان رسیده تخطئه نموده‌انـد ولـی مجلسـی در «بحار الأنوار» روایاتی از طریق شیعیان آورده کـه حکایـت از صـحّت آن مـاجری می‌کند و در بارۀ انکار شیخ مفید می‌نویسد:

«إنكار المفيد – (رح) – أصل الواقعة إنما هو لبيان أنه لم يثبت ذلک من طريقهم وإلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلک عجيب وقد روي الكليني عن حميد بن زياد عن أبي سماعة عن محمد بن زياد عن عبد الله بن سنان ومعاوية بن عمار عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: إن عليا لما توفي عمر أتى أم كلثوم فأنطلق بها إلى بيته. وروي نحو ذلک عن محمد بن يحيي وغيره عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله -عليه السلام-».[۲]

یعنی: «انکار شیخ مفید -که خدای رحمتش کند- در بارۀ اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنستکه این حادثه از طریق آنان (اهل سـنّت) ثابـت نمـی‌شـود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امـر، شـگفت اسـت! و کلینی به سند خود (سلسلۀ سند را می‌آورد) از ابو عبـدالله صـادق - -علیـه السـلام- - گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی -علیه السلام- نزد امّ کلثوم رفـت و او را به خانۀ خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سـند را ذکـر مـی‌کنـد) از ابـو

۱- در کتاب «وسائل الشیعة» اثر شیخ حر عاملی، ضمن «کتاب المیراث» از امام باقر -علیه السلام- نقل کرده است که: ماتت ام کلثوم بنت علی -علیه السلام- و ابنها زید بن عمر بن الخطاب فی ساعه واحدة ... (وسائل الشیعة، چاپ سنگی، ج ۳، ص ٤٠٨) یعنی: «ام کلثوم دختر علی -علیه السلام- و پسرش زید فرزند عمر بن خطاب در یخک زمان (مقارن با یکدیگر) مردند ...».

۲- بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٠٩.

عبدالله صادق -علیه السلام- نیز گزارش شده است».

امّا موضوع عجیب آنستکه مجلسی در مجلّد ٤٢ بحار الأنوار روایتی از امـام صـادق - علیه السلام- آورده که این ازدواج را به صورت غریبی توجیه می‌کند! و آن روایت بسـی نامعقول و باور نکردنی است.

متن آن روایت با سندش در کتاب بحار، چنین آمده است:

«الصفار عن أبي بصير، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حموية بن إسماعيل، عن أبي عبد الله الربيبي، عن عمر بن أُذينه قال قيل لأبي عبد الله - -عليه السلام- - إن الناس يحتجون علينا ويقولون: إن أمير المؤمنين -عليه السلام- زوج فلانا إبنته أم كلثوم. وكان متكئا فجلس وقال: أيقولون ذلک؟ إن قوماً يزعمون ذلک لا يهتدون إلى سواء السبيل. سبحان الله ما كان يقدر أمير المؤمنين -عليه السلام- أن يحول بينه وبينها فينقذها؟! كذبوا ولم يكن ما قالوا! إن فلانا خطب إلى علي - -عليه السلام- - بنه أم كلثوم فأبي علي - -عليه السلام- - فقال للعباس: والله لئن لم تزوجني لأنتز عن منک السقايه وزمزم! فأتى العباس عليا فكلمة فأبي عليه، فألح العباس، فلما رأى أمير المؤمنين- عليه السلام- مشقة كلام الرجل على العباس وأنه سيفعل بالسقاية ما قال أرسل أمير المؤمنين -عليه السلام- إلى جنية من أهل نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت جريرية فأمرها فتمثلت في مثال أم كلثوم وحجبت الأبصار عن أم كلثوم وبعث بها إلى الرجل، فلم تزل عنده حتى أنه استراب بها يوما فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثم أراد أن يظهر ذلک للناس فقتل وحوت الميراث وأنصرفت إلى نجران وأظهر أمير المؤمنين - عليه السلام- أم الكلثوم»![1]

یعنی: «صفّار از ابی بصیر از جذعان بن نصر از محمّد بن مسعده از محمّد بن حمویـه بن اسماعیل، از ابی عبدالله ربیبی از عمر بن اذینه، روایت کرده است کـه گفـت: بـه ابـو عبدالله صادق - -علیه السلام- - گفتم مردم بر ضدّ ما دلیل می‌آورند و می‌گوینـد: امیـر

۱- بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ۸۸.

مؤمنان –علیه السلام–س دخترش ام کلثوم را به همسری فلانکس (عمر بـن خطـاب) در آورد. امام صادق که در این هنگام تکیه زده بود نشست و گفت: آیـا چنـین مـی‌گوینـد؟ گروهی که اینگونه گمان می‌کنند به راه راست هـدایت نشـده‌انـد. سـبحان الله! آیـا امیـر مؤمنان –علیه السلام– توانایی نداشت که میان او و دخترش مانع شـود و دختـر خـود را نجات دهد؟ دروغ گفتند و چنین چیزی نبوده است که آن‌ها گفته‌اند.

فلانکس (خلیفه) دختر امیر مؤمنان –علیه السلام– امّ کلثوم را از او خواستگاری کرد و علی –علیه السلام– از دادن دخترش خودداری ورزید. آنگاه (خلیفه) بـه عبّـاس (عمـوی علی –علیه السلام–) گفت: سوگند بخدا که اگر دختر علی را به همسری من در نیـاوری مقام آب رسانی به حجاج و سرپرستی زمزم را از تو می‌گیرم. عبّاس بسوی علـی –علیـه السلام– آمد و با وی مذاکره نمود. علی –علیه السلام– با هم از دادن دخترش بـه خلیفـه خودداری ورزید. عبّاس در این باره اصرار کرد و امیر مؤمنان –علیه السلام– چون دید که سخن خلیفه بر عبّاس دشوار آمده و کاری را که خلیفـه در بـارهٔ آب‌رسـانی بـه حجـاج، گفته بود انجام خواهد داد به سوی زنی از جنّی‌های نجران که او را سحیفه دختر جریریه می‌گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آید و ام کلثوم از نظرها پنهان شد و علی –علیه السلام– آن زن جنّی را به سوی خلیفه فرستاد و مدّتی نزد وی بود تا اینکـه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنـی هاشـم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کنـد ولـی کشـته شـد و آن زن جنّی، میراث او را گرفته به نجران بازگشت و امیـر مؤمنـان –علیـه السـلام– امّ کلثـوم را آشکار ساخت».!

اوّلاً در سند این افسانهٔ خرافی، نام افراد مجهولی مانند جذعان بن نصر و محمّـد بـن مسعده و محمّد بن حمویه دیده می‌شود و از این‌رو اعتبار روایت بلحاظ سند، مخـدوش می‌گردد.

ثانیاً باید پرسید که آیا جنّیان می‌توانند بـا آدمیـان ازدواج کننـد و از ایـن راه فرزنـدی

(چون زید بن عمر) پدید آید؟! آیا جایز است که امام متقیان –علیه السلام- بخاطر مقام آب‌رسانی عبّاس، نیرنگ بکار برد و جنّی را بصورت انسان در آورد تا خلیفه با وی زناشویی کند؟ بعلاوه اگر این روایت صحیح باشد که زن جنّی به نجران بازگشت و ام کلثوم آشکار شد! پس چرا در روایات دیگر آمده که پس از قتل عمر، علی –علیه السلام- به خانهٔ خلیفه رفت و ام کلثوم را به منزل خودش برد؟!

٤-بدتر از روایت مذکور، روایت دیگری است که مجلسی در مجلّد چهل و دوم «بحار الأنوار» آورده و می‌نویسد:

«علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم وحماد، عن زرارة عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - في تزويج أم كلثوم فقال: إن ذلک فرج غصبناه»![1]

یعنی: «علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم و حمّاد، از زراره از ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - در بارهٔ به همسری در آوردن امّ کلثوم روایت کرده است که امام صادق گفت: آن عورتی بود که از ما غصب کردند».!

به نظر ما علی –علیه السلام-، بسیار غیورتر از آن بود که اجازه دهد کسی ناموس او را غصب کند بلکه ازدواج امّ کلثوم و خلیفه، با رضایت امّ کلثوم صورت گرفته است چنانکه برخی از مورّخان بدین امر تصریح نموده‌اند و در خود کتاب «بحار الأنوار» نیز آمده است که: «تارة يروي أنه كان عن إختيار وإيثار»[2] یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است».

۵-مجلسی در مجلد چهل و دوّم از «بحار الأنوار» چنین می‌نویسد:

«روي عن محمد بن سنان قال دخلت علي الصادق - -عليه السلام- - فقال لي: من بالباب؟ قلت: رجل من الصين! قال فأدخله، فلما دخل قال له أبو عبد الله -عليه السلام- هل تعرفونا بالصين؟ قال: نعم يا سيدي. قال بماذا تعرفوننا؟ قال يا ابن رسول الله إن عندنا

۱- بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٠٦.

۲- بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٠٧.

شجرة تحمل كل سنة وردا يتلون كل يوم مرتين فإذا كان أول النهار نجد مكتوبا عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، وإذا كان آخر النهار فإنا نجد مكتوبا عليه: لا إله الا الله، على خليفة رسول الله».![1]

یعنی: «از محمّد بن سنان روایت شده که گفت بر امـام صـادق - -علیـه السـلام- - وارد شدم، به من گفت: چه کسی در آستانهٔ (خانهٔ ما) ایستاده است؟ گفتم: مردی است از اهل چین. گفت: او را داخل کن. پس چون آن مرد به خانه وارد شد، امام صـادق -علیـه السلام- از او پرسید: آیا ما (خاندان پیامبر -علیه السلام-) را در چین می‌شناسید؟ آن مرد جواب داد: آری ای سرور من! گفت: به چه چیز ما را مـی‌شناسـید؟ پاسـخ داد: ای پسـر رسول خدا، نزد ما درختی هست که هر ساله گلی بر مـی‌آورد کـه رنگـش روزی دوبـار دگرگون می‌شود، چنن آغاز روز آید ملاحظه می‌کنیم که بر آن نوشته شده: لا إلـه إلا الله. محمد رسـول الله. و چون پایان روز فرا می‌رسد می‌بینیم که بر آن نوشته شده است: «لا إلـه إلا الله، علي خليفة رسول الله».

اولاً این روایت، سلسله سندش بطور کامل معلوم نیست تا بلحاظ رجال حدیث، مورد نقد قرار گیرد ولی همان را وی اولش که محمد بن سنان باشد اعتماد ما را از روایت سلب می‌کند زیرا در بارهٔ وی اختلاف شده و گروهی از رجال‌شناسان او را مورد وثوق ندانسته‌اند[2]. ابن الغضائری و نجاشی در شأن وی گفته‌اند: «إنه ضعيف غال لا يلتفت إليه»[3]. «او در نقل حدیث ضعیف است و غلو می‌کند و نباید بدو اعتناء کرد». شیخ طوسی نیز وی را تضعیف نموده است. ابو عمر وکشی هم در کتاب رجالش در بارهٔ وی می‌نویسد: «فإنه قال قبل موته كلما حدثتكم به لم يكن لي سماع ولا رواية إنما

۱- بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٨.

۲- و به اصطلاح علم رجال: «جارح بر معدل، مقدم است».

۳- خلاصة الأقوال فى معرفة الرجال، ص ٣٩٤.

وجدته»[1]!

یعنی: «محمّد بن سنان، پیش از مرگش گفته است هر حدیثی که برای شما نقل کـردم آن را از کسی نشنیدم و از راویان نیز نقل نکرده‌ام فقط آن را یافته‌ام»! پس حدیث چنـین مردی در خور اعتماد نیست.

ثانیاً اگر در کشور چین گلی با آن اوصاف هر ساله می‌رویی، حکایتش بر سر زبـان‌هـا می‌افتاد و آوازهٔ آن فراگیر می‌شد و هزاران تن در چین به تشیع روی می‌آوردند و چه بسا آن گل (همچون چای چین) به نواحی دیگر بویژه کشورهای اسلامی صـادر مـی‌شـد! در حالی که ابداً از این امور خبری در میان نبوده و نیست و بیشتر مردم چین اساساً مسـلمان نیستند و اکثر قریب باتفاق مسلمانان آن دیار، بر مذهب اهل سنّت و جماعت‌انـد کـه در اثر رفت و آمد بازرگانان سنّی بدانجا و تبلیغ آنان، به مذهب اهـل سـنّت روی آورده‌انـد. پس این افسانه را نباید باور کرد.

٦- مجلسی در مجلد بیست و ششم از «بحار الانوار» چنین می‌نویسد:

«ومن كتاب القائم للفضل بن شاذان عن صالح بن حمزة، عن الحسن بن عبد الله، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال أمير المؤمنين -عليه السلام- على منبر الكوفـه: والله إني لديان الناس يوم الدين ... وأنا صاحب النشر الأول والنشر الآخر ... الحديث».

یعنی: «از کتاب قائم اثر فضل بن شاذان نقل شده از صـالح بـن حمـزه، از حسـن بـن عبدالله، از ابو عبدالله صادق -علیه السلام- که گفت: امیر مؤمنان -علیه السلام- در بـالای منبر کوفه فرمود: سوگند به خدا که من پـاداش دهنـدهٔ مـردم در روز جـزا هسـتم و مـن خداوند زندگی نخستین و زندگی باز پسین هستم...»!

دربارهٔ این حدیث باید گفت که:

اولاً برخی از راویانش به غلو متّهم‌اند و برخی دیگر مجهولنـد! مـثلاً علاّمـه حلّـی در

۱- رجال کشّی (اختیار معرفظ الرجال)، ص ۵۰۷، چاپ مشهد ۱۳۴۸.

«خلاصة الأقـوال» در بارۀ «حسن بن عبدالله» می‌نویسد: «**يرمي بالغلو**»[1] یعنی «به او نسبت غلو داده می‌شود».

ثانیاً هر کس از دوران حکومت امیر مؤمنان -علیه السلام- در کوفه و اوضاع اجتماعی آنجا آگاهی داشته باشد بخوبی در می‌یابد که این خبـر، سـاختگی و دروغسـت! زیـرا در کوفه پای منبر علی -علیه السلام- مردمان متعصّـب و خشـکی (چـون خـوارج) نشسـته بودند که هرگز تحمّل نمی‌کردند امام بگوید: «مـن خداونـد زنـدگی نخسـتین و زنـدگی بازپسین هستم»! دروغ بودن این خبر از همین جـا معلـوم مـی‌شـود کـه راوی ناشـی آن نمی‌گوید که علی -علیه السلام- این سخنان را در خفاء و مثلاً به اصحاب سرّ خود گفت بلکه ادّعا دارد امیر مؤمنان -علیه السلام- بالای منبر کوفه آشکارا دم از اوصـاف خـدایی برای خود می‌زد!

پیداست که این خبر، ساختۀ غـلاه و دروغگویـانی اسـت کـه مـولای متقیـان -علیـه السلام- در بارۀ ایشان فرمود:

«هلک في رجلان، محب غال مبغض قال».[2]

«دو مرد در حقّ من به هلاکت رسـیدند، یکـی دوسـت غلوکننـده و دیگـری دشـمن خصومت‌گر».

باز فرمود:

«يهلک في رجلان، محب مفرط وباهت مفتر».[3]

«دو مرد در بارۀ من هلاک می‌شوند، دوستی که زیاده‌روی کند و بهتان زننده‌ای که (بر من) دروغ بندد».

۷-مجلسی در مجلد بیسـت و ششـم از «بحـار الأنـوار» حـدیث غریبـی را از کتـابی

۱- خلاصة الأقوال، ص ٣٣٤.

۲- نهج البلاغة، کلمات قصار، شماره ٤٦٩، چاپ بیروت.

۳- نهج البلاغة، کلمات قصار، شماره ٤٦٩، چاپ بیروت.

ناشناخته بدینصورت نقل می‌کند:

«ذکر والدي – (رح) – أنه رأي في كتاب عتيق جمعه بعض محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين - -عليه السلام- - هذا الخبر ووجدته أيضا في كتاب عتيق مشتمل على أخبار كثيرة. قال روي عن محمد بن صدقة أنه قال: سال أبو ذر الغفاري سلمان الفارسي – (رض) – يا أبا عبد الله ما معرفة الإمام أمير المؤمنين -عليه السلام- بالنورانيه؟ قال يا جندب فأمض بنا حتى نسأله عن ذلک قال فأتيناه فلم نجده. قال فأنتظرناه حتى جاء قال – صلوات الله عليه – ما جاء بكما؟ قالا جئناک يا أمير المؤمنين نسألک عن معرفتک بالنورانية! قال – صلوات الله عليه – مرحبا بكم من وليين متعاهدين لدينه لستم بمقصرين، لعمري إن ذلک الواجب على كل مؤمن ومؤمنة ثم قال - صلوات الله عليه – يا سلمان ويا جندب قالا: لبيک يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- إنه لا يستكمل أحد الإيمان حتى يعرفني كنه معرفتي بالنورانية فإذا عرفني بهذه المعرفة فقد أمتحن الله قلبه للإيمان وشرح صدرة للإسلام وصار عارفا مستبصرا ومن قصر عن معرفة ذلک فهو شاک ومرتاب! يا سلمان ويا جندب قالا لبيک يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- معرفتي بالنورانية معرفة الله عز وجل ومعرفة الله عز وجل معرفتي بالنورانية ... يا سلمان ويا جندب. قالا لبيک يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- أنا الذي حملت نوحا في السفينة بأمر ربي! وأنا الذي أخرجت يونس من بطن الحوت بإذن ربي! وأنا الذي جاوزت موسى بن عمران البحر بأمر ربي! وأنا الذي أخرجت إبراهيم من النار بإذن ربي! وأنا الذي أجريت أنهارها وفجرت عيونها وغرست أشجارها بإذن ربي ... وأنا الخضر عالم موسى! وأنا معلم سليمان بن داوود! وأنا ذو القرنين! وأنا قدرة الله عز وجل[1] ... الحديث»

یعنی: «پدرم -که رحمت خدا بر او باد- گفت در کتاب‌های قدیمی که بوسیلۀ برخی از محدّثین شیعه در بارۀ فضائل امیر مؤمنان -علیه السلام- گردآوری شده، این خبر را دیده است و من نیز در کتابی کهن که اخبار بسیاری را در بر داشت آن را یافتم. در آنجا

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱ و ۵ و ٦.

نوشته بود از محمّد بن صدقه روایت شده که گفت ابوذر غفاری از سلمان پارسی پرسید: ای ابا عبدالله، شناسایی امام امیر مؤمنان –علیه السلام– به نورانیت کدامست؟ سلمان پاسخ داد: ای جندب (نام ابوذر بوده است)، باید نزد علی برویم و در این باره از او سؤال کنیم. هر دو رفتند و علی –علیه السلام– را نیافتند و گفتند که در انتظار وی می‌مانیم. تا آنکه علی –صلوات الله علیه– آمد و پرسید چه امری شما را بدینجا آورده است؟ گفتند ای امیر مؤمنان آمده‌ایم تا در بارۀ شناسایی تو در مقام نورانیت سؤال کنیم! علی –صلوات الله علیه– فرمود آفرین بر شما دو دوست هم‌پیمان در دیانت که در کار دین کوتاهی نمی‌کنید. بجان مردم سوگند که تحقیق از این امر بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است سپس گفت: ای سلمان وای جندب، گفتند بله ای امیر مؤمنان. فرمود: ایمان هیچ کس به کمال نمی‌رسد تا به کنه معرفت من در مقام نورانیت نائل شود و چون آن را شناخت خداوند دل او را در ایمان آزموده و سینه‌اش را برای اسلام گشوده و او عارفی شده که بصیرت یافته است و هر کس در این راه کوتاهی ورزد، وی اهل شک و تردی است. ای سلمان و ای جندب، معرفت من به نورانیت، معرفت خداوند عزّوجلّ به نورانیت است و معرف خداوند عزّوجل، معرفت من به نورانیت است! ... ای سلمان و ای جندب، گفتند بله ای امیر مؤمنان گفت منم کسی که به اذن خداوندم نوح را در کشتی حمل کردم! منم کسی که به اذن خداوندم یونس را از شکم نهنگ بیرون آوردم! منم کسی که به اذن خداوندم موسی بن عمران را از دریا گذراندم! منم کسی که به اذن خداوندم ابراهیم را از آتش بدر آوردم! منم کسی که به اذن خداوندم رودخانه‌ها را روان ساختم و چشمه‌سارهای زمین را شکافتم و درختان آن را نشاندم! من خضر دانشمندم که با موسی همراه بود. من آموزگار سلیمان بن داوودم و من قدرت خداوند عزّوجل هستم» ...! در بارۀ این حدیث غریب باید گفت:

اولاً بلحاظ سند، مجلسی و پدرش این روایت را در کتابی قدیمی یافته‌اند که هیچ معلوم نیست مؤلف آن چه کسی بوده و از چه راهی این روایت بدو رسیده است؟!

بعلاوه در سند روایت مذکور، انقطاع وجود دارد زیرا محمّد بن صدقه -راوی آن- با ابوذر و سلمان معاصر نبوده و معلوم نیست چگونه این روایت را از آن دو نقل می‌کند؟! از این گذشته، ما در کتب رحال دو شخص به نام محمّد بن صدقه داریم. یکی محمّد بن صدقۀ عبدی است که با امام صادق -علیه السلام- و امام کاظم -علیه السلام- معاصر بوده و ابو عمر و کشّی او را «بتری مذهب» می‌داند و خود مجلسی هم وی را تضعیف می‌کند[1]. دوّم محمّد بن صدقۀ عنبری بصری است که با امام رضا -علیه السلام- معاصر بوده و شیخ طوسی و علامۀ حلّی هر دو، او را از غلاه معرفی نموده‌اند.[2]

پس این دو تن، علاوه بر آنکه فاصلۀ زمانی با ابوذر و سلمان داشته‌اند، مورد وثوق همۀ علمای امامیه نیز نیستند و از این‌رو سند روایت مذکور، مخدوش و بی‌اعتبار است. شگفت آنکه خود مجلسی هم بدان اعتماد ندارد! و هنگامی که تصمیم می‌گیرد این روایت را توجیه نماید می‌نویسد: «لو صح صدور الخبر عنه -علیه السلام- لاحتمل أن یکون المراد» ...[3]

یعنی: «اگر صدور این خبر از علی -علیه السلام- درست باشد احتمال دارد که مراد آن حضرت این بوده است که ...»!

ثانیاً متن روایت مذکور، با قرآن مجید سازگار نیست زیرا قرآن کریم در آیات متعدّدی تصریح فرموده که پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- در عصر پیامبران پیشین نبوده و بر احوال آنان حضور و آگاهی نداشته است! چگونه می‌شود که علی -علیه السلام- این سمت را احراز کرده و از پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- سبقت گرفته است؟! قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذۡ نَادَيۡنَا﴾ [القصص: ٤٦].

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۳۳.

۲- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۲٦، صص ۷-۸.

«تو (ای پیامبر) در جانب طور نبودی چون ندا در دادیم».

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ۝٤٤﴾ [القصص: ٤٤].

«تو (ای پیامبر) در جانب غربی (میقات موسی) نبودی چون وحی بر موسی را به انجام رساندیم و تو از شاهدان (آن صحنه) نبودی».

﴿وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ﴾ [آل عمران: ٤٤].

«و تو (ای پیامبر) نزد ایشان نبودی آنگاه که قلم‌های خود را (به قصد قرعه) افکندند تا کدامیک مریم را سرپرستی کند».

بعلاوه معنای «أنا قدره الله عز وجل» چیست؟ مگر قدرت، از صفات ذاتی حق تعالی به شمار نمی‌آید؟ و مگر کسی می‌تواند در مقام ذات، با خدای سبحان متّحد یا شریک شود؟! آیا ظاهر این کلمات، کفر آمیز به نظر نمی‌آید؟ و آیا غلاه و علی اللهی‌ها مخترع این سخنان نیستند؟!

۸- مجلسی در مجلد بیست و ششم از «بحار الانوار» روایتی از ابوجعفر باقر -علیه السلام- بدینصورت نقل کرده است:

«عن أحمد بن الحسين عن الأهوازي عن عمر بن تميم عن عمار بن مروان عن أبي جعفر -عليه السلام- قال: إنا لنعرف الرجل إذ رأيناه بحقيقة الإيمان وبحقيقة النفاق»[۱]

یعنی: «از احمد بن حسین از اهوازی از عمر بن تمیم از عمّار بن مروان از ابو جعفر باقر - -علیه السلام- - روایت شده که گفت: ما هر گاه مردی را ببینیم می‌شناسیم که آیا حقاً ایمان دارد یا براستی منافق است»!

این روایت نیز علاوه بر آنکه در سندش کسی مانند «عمر بن تمیم» دیده می‌شود که ناشناخته و مجهول است با قرآن کریم نیز سازگاری ندارد زیرا در قرآن مجید بتصریح

۱- بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ١٢٧.

آمده است که پیامبر عالیقدر اسلام -صلی الله علیه وسلم- منافقان را نمی‌شناخته، چگونه امام -علیه السلام- بمحض دیدن مردی، می‌شناخته که او منافق است یا مؤمن؟!

در قرآن ضمن سورۀ شریفۀ توبه می‌خوانیم:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«در پیرامون شما از بادیه نشینان، کسانی منافقند و برخی از اهل مدینه نیز بر نفاق خوگرفته‌اند، تو (ای پیامبر) آن‌ها را نمی‌شناسی و ما آنان را می‌شناسیم».

باز در قرآن مجید ضمن سورۀ کریمۀ بقره می‌خوانیم:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤﴾ [البقرة: ۲۰٤].

«از میان مردم کسی است که گفتارش در بارۀ (بی‌اعتباری) زندگانی دنیا تو را به شگفت می‌افکند و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، ولی او (در باطن) سخت‌ترین دشمنان است».

پیدا است سخنی که با قرآن مخالفت داشته باشد از امام باقر -علیه السلام- صادر نشده و افتراء بر ایشان است.

۹- یکی از راه‌های شناخت احادیث ساختگی آنست که در خلال حدیث، وعدۀ ثواب‌های عجیب و غریب و بسیار مبالغه‌آمیز در بارۀ کاری سهل و آسان آمده باشد مانند آنچه مجلسی در کتاب «حلية المتقين» می‌نویسد که:

«از حضرت رسول -صلی الله علیه وسلم- منقول است که هر که بپای خود برود بخانۀ خویشان به دیدن ایشان یا برای آنکه مالی به ایشان برساند، حقتعالی ثواب صد شهید او را کرامت فرماید و به عدد هر گاه بر دارد چهل هزار حسنه در نامۀ اعمالش نوشته شود و چهل هزار گناه محو شود و چهل هزار درجه برای او در بهشت بلند شود و

چنان باشد که صد سال عبادت خدا به اخلاص کرده باشد»![1]

با این حساب، شهیدان راه خدا بسیار زیان کرده‌اند! زیرا اگر بجای رفتن به میدان جهاد و شهادت، مثلاً بسوی خانهٔ خاله و عمّهٔ خویش رهسپار می‌شدند هر بار، دویست برابر بیشتر از ثواب شهادت، بهره می‌بردند!

آیا چنین روایت غلوآمیزی، ساختگی و مجعول نیست؟!

۱۰- باز مجلسی ضمن همان کتاب در بارهٔ ثواب سنگ‌هایی که در بیابان‌های نجف افتاده و می‌توان از آن‌ها انگشتری ساخت و بر دست کرد، می‌نویسد:

حضرت صادق -علیه السلام- فرمود: «آن دری که در نجف اشرف، خدا ظاهر می‌سازد بدرستی که هر که آن را دست کند به هر نظر کردنی به آن، خداوند عالمیان زیارتی یا حجی یا عمره‌ای در نامهٔ اعمال او بنویسد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و اگر خدا رحم نمی‌کرد بر شیعیان ما، هر آینه هر نگین از آن، به قیمت بسیار می‌رسید و لیکن خدا ارزان کرده است برای ایشان که توانگر و فقیر ایشان توانند در دست کرد».[2]

آیا ثواب پیغمبران خدا آن اندازه ارزان است که با نگاه کردن به قطعه سنگی برابری می‌کند؟!

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

***

۱- حلیة المتقین، ص ۱۹۳، ص چاپ تهران، چاپ مطبوعاتی حسینی ۱۳۶۲.

۲- حلیة المتقین، صص ۱۹-۲۰.

۱۰
حُرّ عامِلی و آثار وی

از جملهٔ محدّثین اخیر که آوازه‌ای بسیار در علم حدیث دارد، شیخ محمّد بن حسن حرّ عاملی (متوفّی در سال ۱۱۰٤ هجری قمری) را باید نام برد که کتاب مشهور وی «وسائل الشیعه» مرجع فقهای پس از او، در رأی و فتوی قرار گرفته است. شیخ حرّ در یکی از دهکده‌های جبل عامل (در جنوب لبنان) زاده شد و در آن دیار به تحصیل علوم دینی و فرا گرفتن حدیث پرداخت. سپس مسافرت‌هایی به حجاز و عراق و ایران کرد و سرانجام در شهر مشهد اقامت گزید و در همانجا وفات کرد. شیخ حرّ با ملاّ محمّد باقر مجلسی معاصر بود و از او اجازهٔ روایت گرفت چنانکه مجلسی نیز از وی اجازهٔ نقل حدیث دریافت کرد. شرح احوال و ذکر آثار شیخ حر در کتب تذکره آمده است و خود او نیز کتابی بنام «أمل الأمل» در احوال علمای جبل عامل، تألیف کرده و در بارهٔ سوانح زندگی و آثار خودش نیز سخن گفته است. شیخ یوسف بحرانی در کتاب «لؤلؤه البحرین» از وی تجلیل نموده می‌نویسد او دانشمندی فاضل و محدّثی اخباری مسلک بود: «کان عالما فاضلا محدّثا أخباریا»[1]. حرّ عاملی در ایران شهرت فراوانی یافت و از سوی پادشاه وقت، مقام «شیخ الإسلام» و «قاضي القضاة» در خطّهٔ خراسان بدون تفویض شد. کتاب‌هایی که ما از این شیخ در اختیار داریم همه به روش علمای اخباری تألیف شده است و از جملهٔ آن‌ها: کتاب «الجواهر السنیه» در احادیث قدسی و «الفوائد الطوسیه» در مباحث گوناگون و «الإیقاظ من الهجعه» در موضوع رجعت و «الإثنا عشریه» در ردّ صوفیه و «الفصول المهمه في إصول الأئمة» را می‌توان نام برد. ولی بی‌تردید مهم‌ترین

۱– لؤلؤة البحرین، ص ۷٦.

کتاب شیخ حر عاملی «تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعة» شمرده می‌شود. شیخ حرّ در این کتاب کوشیده تا احادیث کتب اربعهٔ امامیه یعنی (کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار) را با روایات کتب دیگری در امر حدیث گرد آورد ولی از میان احادیث این کتاب‌ها، آنچه را که با «فروع مذهب امامیه» پیوند دارد جمع‌آوری کرده است و از این حیث با «بحار مجلسی» که محدود به فروع مذهب نیست و در مباحث گوناگون تألیف شده تفاوت دارد و لذا چنانکه گفتیم کتاب وسائل، از مراجع مهّم فقهای امامیه در رای و فتوی به شمار می‌آید و محدّث مشهور، میرزا حسین نوری هم مستدرکی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده و در دسترس قرار دارد. شیخ حر در کتاب اخیرش به روش اخباری‌های شیعه، معمولاً همهٔ احادیث را می‌پذیرد و به بررسی اسناد و رجال حدیث نمی‌پردازد و بیشتر می‌کوشد تا مفاد احادیث را جمع یا توجیه کند و در این کار از شیخ ابو جعفر طوسی بسیار تأثیر پذیرفته است بطوریکه غالباً به توجیهات شیخ طوسی استناد می‌نماید.

شیوهٔ کار و روش نگارش او حتّی مورد قبول برخی از اخباری‌های معتدل امامیه، مانند شیخ یوسف بحرانی قرار نگرفته است و از این‌رو بحرانی در کتاب «لؤلؤة البحرین» در مورد تصانیف شیخ حر می‌نویسد:

«لایخفي إنه وإن كثرت تصانیفه – قدس سره – كما ذكر إلا انها خالیة عن التحقیق والتحبیر، تحتاج إلی تهذیب وتحریر كما لا یخفي علی من راجعها».[1]

یعنی: «پوشیده نماند که مصناف (شیخ حر قدس سره) هر چند بسیار است –همانگونه که ذکر شد– ولی خالی از تحقیق و زیبانویسی می‌باشد و به پاکسازی و بازنویسی نیاز دارد چنانکه هر کس بدان‌ها رجوع کند بر او پنهان نمی‌ماند».

۱– لؤلؤة البحرین، ص ۸۰.

ما پس از مجلسی، در میان محدّثین دوران‌های اخیر، شیخ حرّ عاملی را برگزیده‌ایم و به نقد احادیث او پرداخته‌ایم زیرا ملاحظه کردیم که بویژه کتاب بزرگ وی یعنی «وسائل الشیعة» اثر بسیاری در معاصرین ما بجای نهاده است بطوریکه اغلب فتاوای ایشان با عنوان‌های این کتاب، هماهنگی دارد. در اینجا مانند فصل‌های پیشین، ده نمونه از احادیث کتاب وسائل را می‌آوریم و نشان می‌دهیم که آن احادیث، غیرقابل اعتماد و ساختگی‌اند.

***

۱۱
نقد احادیث وسائل الشیعه

۱-شیخ حر عاملی در «کتاب الطهارة» از وسائل الشیعه روایت عجیبی آورده است بدین صورت که می‌نویسد:

«محمد بن الحسن الطوسي بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحي، عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير، عن داوود بن فرقد عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال كان بنو إسرائيل إذا أصاب أحدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاريض وقد وسع الله عليكم بأوسع ما بين السماء والأرض وجعل لكم الماء طهورا، فأنظروا كيف تكونون».[۱]

یعنی: «محمّد بن حسن طوسی -که خدا از او خشنود باد- به اسناد خود از محمّد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از داود بن فرقد از ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - روایت نموده که گفت: چون بر پیکر فردی از بنی اسرائیل قطره‌ای بول می‌رسید، آنان گوشت‌های پیکرشان را با قیچی‌ها می‌چیدند! ولی خداوند کار طهارت شما (مسلمانان) را بیشتر از فاصلهٔ میان آسمان و زمین وسعت داده و آب را وسیلهٔ پاکی شما قرار داده است. پس بنگرید که شما چگونه (شکرگزار) می‌باشید»!

آیا چنین کاری در میان بنی‌اسرائیل مرسوم بوده است که بمحض چکیدن قطره بولی بر بدنشان -بجای شستن آن- پیکر خود را قیچی می‌کردند؟! (بیچاره کسانی که به بیماری سلسله البول دچار بودند)! پس چگونه از این حکم دردناک، هیچ خبر و اثری در تورات دیده نمی‌شود؟! و آیا خداوند عادل و حکیم و مهربان برای پاک کردن یک آلودگی طبیعی، چنین حکمی را صادر می‌کند؟! و آیا برای نشان دادن سهولت احکام اسلام، لازمست به چنین دروغ‌هایی متوسّل شد؟!

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۷ (چاپ سنگی). و ج ۱، ص ۱۰۰ چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیة.

ساختگی بودن این حدیث و امثال آن، بقدری روشن است که به تحقیق در اسناد آن‌ها نیاز نداریم.

۲-شیخ حرّ عاملی در همان «کتاب الطهارة» از وسائل الشیعه روایتی آورده که بر «نجس بودن آهن» دلالت دارد! صورت روایت مزبور چنین است:

«وبالاسناد عن عمار عن أبي عبد الله -عليه السلام- في الرجل إذا قص أظفاره بالحديد أو جز شعره أو حلق قفاه فإن عليه أن يمسحه بالماء قبل أن يصلي؟ سال: فإن صلي ولم يمسح من ذلک بالماء؟ قال - -عليه السلام- -: يعيد الصلوة لأن الحديد نجس وقال لأن الحديد لباس أهل النار والذهب لباس أهل الجنة».[1]

یعنی: «محمّد بن حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از عمّار از ابی عبدالله صادق - -علیه السلام- - روایت کرده که عمار در بارۀ مردی از امام سؤال که چون ناخن‌های خویش را با آهن (قیچی آهنین) بچیند یا مویش را قطع کند یا پشت سرش را بتراشد، آیا وظیفه دارد پیش از آنکه نماز گزارد، آنجا را با آب بشوید؟ و پرسید که اگر آن مرد نماز گزارد ولی جایگاه مذکور را با آب نشسته باشد، چه باید بکند؟ امام صادق -علیه السلام- پاسخ داد: وی نماز را اعاده کند (دوباره بخواند) زیرا که آهن نجس است و گفت: زیرا که آهن، لباس دوزخیان و طلا، جامۀ بهشتیان است»! این حکم (نجاست آهن) و لزوم اعادۀ نماز، بر خلاف اجماع علمای اسلام است. در قرآن کریم نیز آمده که مسلمانان در سفرهای جنگی، با سلاح (آهنین) نماز گزارند و نفرموده تا سلاحشان را بکنار خود نهند چنانکه می‌خوانیم:

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡ﴾ [النساء: ۱۰۲].

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۹٤ (چاپ سنگی). و ج ۱، ص ۲۰٤ چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیة.

«و چون در میان یارانت بودی و برای ایشان نماز بپا داشتی، پس گروهی از آنان بهمراه تو به نماز برخیزند و اسلحۀ خود را بر گیرند...».

بنابراین کسی که مثلاً ناخن خود را با قیچی گرفت و سپس نماز خواند، لازم نیست نمازی را که خوانده است اعاده کند زیرا که آهن، نجس و باطل‌کنندۀ نماز نیست.

۳- و ٤- شیخ حرّ عاملی در «کتاب الصلوة» از وسائل الشیعه می‌نویسد:

«محمد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن ثعلبه بن میمون عن میسر عن أبي جعفر - -علیه السلام- - قال: شیئان یفسد الناس بهما صلواتهم، قول الرجل: تبارک اسمک وتعالی جدک ولا إله غیرک، وإنما قالته الجن بجهالته فحکي الله عنهم. وقول الرجل: السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین».[۱]

یعنی: محمّد بن حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از احمد بن محمّد، از ابن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از میسر از ابو جعفر باقر - -علیه السلام- - روایت کرده است که گفت: مردم با گفتن دو چیز، نماز خود را باطل می‌کنند! (یکی) سخن مردی که (در دعای افتتاح نمازش) گوید: تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک (یعنی: خداوندا نام تو مبارک است و جلال و عظمت تو بلند است و معبودی جز تو نیست) و این سخنی است که جن‌ها از روی نادانی گفتند و خداوند (در قرآن) از ایشان حکایت نمود! و (دوّم) سخن مردی که (در تشهد اول نماز خود) بگوید: «**السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین**».

در «وسائل الشیعه» روایت مزبور بصورت دیگری هم آمده است و می‌نویسد:

۱- وسائل االشیعة، ج ۱، ص ٤۱٥ (چاپ سنگی) و ج ٦، ص ۱۰۰۰ چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیة.

«محمد بن علي بن الحسين قال قال الصادق - -عليه السلام- - أفسد ابن مسعود على الناس صلوتهم بشيئين، بقوله: تبارک اسم ربک وتعالی جدک. فهذا شيء قالته الجن بجهالة، فحكي الله عنها. وبقوله: السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين في التشهد الأول»![1]

یعنی: «محمّد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق) گفت که امام صادق – –علیه السلام– – گفته است: عبدالله بن مسعود (صحابی معروف) نماز مردم را با دو چیز باطل کرد: (یکی) با گفتن تبارک اسم ربک و تعالی جدک که جنیان از روی نادانی آن را گفتند و خداوند (در قرآن) از آنها حکایت نمود و (دوّم) با گفتن «**السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين**»، در تشهد اوّل».

این هر دو روایت، بدون تردید غلط است زیرا عبارت «**تعالى جد ربنا**» در قرآن کریم عبارتی نیست که خداوند سبحان از جنّیان نادان حکایت نموده باشد لکه خدای متعال آن را به رسم تصدیق، از مؤمنان و موحّدان ایشان گزارش فرموده است که گفتند:

﴿وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا ۝٣﴾ [الجن: ۲].

«همانا جلال و عظمت خداوند ما بس بلند است، او نه همسری اختیار کرده و نه فرزندی گرفته است».

امّا راویان نادان چنان پنداشته‌اند که واژۀ «جدّ» در این آیۀ شریفه بمعنای «پدر بزرگ»! بکار رفته است و جنّیان از روی نادانی آن را به خداوند نسبت داده‌اند! از این‌رو اضافه کلمۀ مذکور را به «ربنا» جایز ندانسته‌اند و از قول امام –علیه السلام– گفتن آن را موجب بطلان نماز شمرده‌اند! در حالی که مفسّران بزرگ شیعه و سنّی معنای صحیح واژۀ مزبور را آورده‌اند و به عنوان نمونه شیخ طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» می‌نویسد:

«تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا أي: تعالى جلال ربنا وعظمته عن اتخاذ الصاحبة والولد. من قولك: جد فلان في عيني إذا عظم».[1]

۱– وسائل الشیعة، ج ۱، ص ٤١٥ (چاپ سنگی) و ج ٦، ص ۱۰۰۱ چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیة.

می‌گوید: «تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا» یعنی جلال و عظمت خداوند ما برتر از آنست که همسر و فرزندی گیرد. از قبیل این سخن که گویی: جد فلان فی عینی. یعنی فلانکس در چشم من بزرگ آمد»[1].

از مؤیدات این مطلب آنست که در دعای توحیدی و معروف «جوشن کبیر» که از رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– مروی است می‌خوانیم:

«یا من تبارک اسمه، یا من تعالی جده، یا من لا إلٰه غیره[2]....»

یعنی: «ای کسی که نام تو مبارک است، ای کسی که جلال و عظمت تو بس بلند است، ای کسی که جز تو معبودی نیست ...».

بنابراین، آن دو روایت ساختگی از جهل راویانش نسبت به زبان عرب ناشی شده است و با کتاب خداوند و دعای پیامبر –صلی الله علیه وسلم– مخالفت دارد.

۵– شیخ حر عاملی در «کتاب التجارة» از وسائل الشیعه آورده است:

«محمد بن إدریس في آخر السرائر نقلا من کتاب جعفر بن محمد بن سنان الدهقان، عن عبید الله، عن درست (بن أبي منصور)، عن عبد الحمید بن أبي العلا، عن موسی بن جعفر –علیه السلام– عن آبائه قال رسول الله – –صلی الله علیه وسلم– – من انهمک في طلب النحو سلب عنه الخشوع».[3]

یعنی: «محمد بن ادریس در آخر کتاب «سرائر» از کتاب جعفر بن محمد بن سنان معروف به دهقان نقل کرده از عبیدالله، از درست (بن ابی منصور) از عبدالحمید بن ابی العلا، از موسی بن جعفر – –علیه السلام– – از پدرانش که رسول خدا – –صلی الله علیه وسلم– – گفت: کسی که در جستجوی (دانش) نحو، بسیار کوشد فروتنی از او سلب می‌شود»!

۱– تفسیر جوامع الجامع، اثر طبرسی، ج ٤، ص ۳۷۱، چاپ دانشگاه تهران (۱۳۷۸ هـ ش).

۲– مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، بند ٧٦.

۳– وسائل الشیعة، ج ۲، کتاب التجارة، ص ٦٠٧ (چاپ سنگی). و ج ۱۲، ص ٢٤٦ چاپ اسلامیه.

این حدیث، ساختگی است زیرا علاوه بر اینکه درست بن ابی منصور، واقفی مذهب بوده و روایتش پذیرفته نیست (چنانکه علاّمهٔ حلی و مامقانی بدان تصریح نموده‌اند)[1] علم نحو اساساً در زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- ناشناخته بود و به اتّفاق دانشمندان شیعه و سنّی، پس از دورهٔ رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- پدید آمد و از این‌رو با صدور این حدیث، مخاطبان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بهیچ وجه نمی‌فهمیدند که آن بزرگوار چه می‌گوید و از تلاش در فرا گرفتن چه چیزی نهی می‌کند؟! با آنکه از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- رسیده است که فرمود: «أنا معاشر الأنبياء أمرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم»[2]. یعنی: «ما گروه پیامبران فرمان یافته‌ایم که با مردم به اندازهٔ عقلشان سخن گوییم».

این هم ناگفته نماند که هر چند «محمد بن ادریس حلّی» در آخر کتاب «سرائر» بخشی از اخبار آحاد را آورده است ولی به همهٔ آن‌ها اعتماد نشان نمی‌دهد و برخی را صریحاً رد می‌کند[3]. بویژه که در آغاز کتابش می‌گوید اخبار آحاد، به هیچ وجه حجیت ندارد تا آنجا که می‌نویسد:

«لا أعرج على أخبار الأحاد فهل هدم ال؛سلام الإهى»؟![4]

یعنی: «من بر اخبار آحاد اعتماد نمی‌کنم، آیا اسلام را چیزی جز همین خبرهای واحد، ویران نموده است».؟!

پس چنین خبر واحدی که سندش بلحاظ علم رجال، اشکال دارد و متنش با تاریخ علم نحو نمی‌سازد، حتماً با مذاق خود محمّد بن ادریس نیز سازگار نیست.

٦- شیخ حر عاملی در «کتاب الطهارة» از وسائل الشیعه می‌نویسد:

١- خلاصة الأقوال، ص ٣٤٦ و تنقيح المقال، ج ١، ص ٤١٧.

٢- الأصول من الكافی، ج ١، ص ٢٣.

٣- به کتاب «السرائر» اثر ابن ادریس حلی، ص ٤٧٧ چاپ قم (المطبعة العلمية) نگاه کنید.

٤- السرائر، ص ٥.

«**محمد** بن يعقوب، عن **محمد** بن يحيى، عن **أحمد** بن عيسى، عن **محمد** بن إسماعيل بن بزيع، عن أبي إسماعيل السراج عن هارون بن خارجة، قال سمعت أبا عبد الله - -عليه السلام- - يقول من دفن في الحرم أمن من الفزع الأكبر! فقلت له: من بر الناس وفأجرهم؟! قال من بر الناس وفأجرهم»![1]

یعنی: «محمّد بن یعقوب (شیخ کلینی) از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل بزیع، از ابی اسماعیل سرّاج، از هارون بن خارجه روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله صادق – –علیه السلام– – شنیدم که می‌گفت: هر کس در حرم (خدا) دفن شود، از بزرگ‌ترین ترس (فزع قیامت) در امان است! (هارون بن خارجه گفت) از امام صادق –علیه السلام– پرسیدم: چه از مردم نیکوکار باشد و چه از بد کارانشان؟ پاسخ داد: چه از مردم نیکوکار باشد و چه از بدکارانشان».!

این روایت با دهها آیهٔ قرآن مخالفت دارد که در آن‌ها تصریح شده است هر شخصی در گرو اعمال خویش است و تنها سعی و عمل وی برایش کارساز خواهد بود مانند:

﴿كُلُّ ٱمۡرِيِۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ٢١﴾ [الطور: ۲۱].

﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩﴾ [النجم: ۳۹].

پس خاک و زمین، بدکاران را از فزع قیامت ایمن نمی‌سازد بلکه اعمال نیک است که موجب نجات و امنیت ایشان خواهد شد چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا وَهُم مِّن فَزَعٖ يَوۡمَئِذٍ ءَامِنُونَ ٨٩ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٠﴾ [النمل: ۸۹– ۹۰].

۱– وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۲۰۳ (چاپ سنگی). و ج ۲، ص ۸۳٤، ص ۹، ص ۳۸۱ چاپ اسلامیه.

«هر کس نیکی آورد (پاداشی) بهتر، از آن اوست و ایشان در آن روز از ترس (فزع قیامت) در امان خواهند بود. و هر کس بدی آورد، ایشان با چهرهٔ خویش در آتش سرنگون خواهند شد، آیا جز در برابر آنچه می‌کردید جزا می‌یابید؟».

چه بسیار بدکاران اموی و نواصب (دشمنان ائمه -علیه السلام-) که در حرم خدا (با توجه به اینکه حرم، مساحت وسیعی دارد) دفن شده‌اند، آیا دفن آن فاجران و ستمگران از وی یارانشان، موجب ایمنی آن‌ها از حوادث ترسناک قیامت خواهد شد؟!

این روایت، امنیت و آسودگی آخرت را امری اعتباری و بی‌ریشه نشان می‌دهد در حالی که عذاب و ثواب و ترس و امنیت اخروی، از نفسانیات آدمی و اعمال انسان سرچشمه می‌گیرد نه از مکانی که در آن دفن شده است و بر این معنا، دلائل گوناگونی از قرآن و حدیث دلالت می‌نماید که در اینجا از آوردن آن‌ها خودداری می‌ورزیم زیرا که مسئله بر خردمندان و اهل درایت، روشن است.

۷- و ۸- شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» روایات متناقضی را نقل می‌نماید که قابل جمع نیستند و ناگزیر یکی از آن دو باطل است. جالب آنکه راه علاج شیخ که غالباً حمل یکی از دو روایت به «تقیه» است نیز گاهی کارآمد نیست. با وجود این شیخ حر که مسلک اخباری دارد به هیچ وجه حاضر نمی‌شود به بطلان یکی از دو حدیث اعتراف کند! در احادیث ذیل، نمونه‌ای از آن روایات را آورده‌ایم:

«محمد بن الحسن (الطوسي) بإسناده عن سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي بن إبراهيم بن محمد عن جده إبراهيم بن محمد، إن محمد بن عبد الرحمن الهمداني كتب إلى أبي الحسن الثالث - -عليه السلام- - يسأله عن الوضوء للصلوة في غسل الجمعة، فكتب: لا وضوء للصلوة في غسل يوم الجمعة ولا غيره».[1]

یعنی: «محمد بن حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از سعد بن عبدالله، از حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد، از نیای خود ابراهیم بن محمد روایت کرده است که محمد بن

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ١٤٦. و ج ۱، ص ۵۱۳، چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیه.

عبدالرحمن همدانی نامه‌ای به ابی الحسن سوّم (یعنی امام کاظم –علیه السلام– نگاشت و از وی در بارهٔ وضوء گرفتن برای نماز پرسید در حالی که غسل جمعه انجام شده است. امام –علیه السلام– در پاسخ نوشت: با انجام غسل روز جمعه و غیر آن، وضوء برای نماز لازم نیست».

با وجود این روایت، شیخ حر عاملی در ذیل آن می‌نویسد:

«قال الكليني وروي أنه ليس شيء من الغسل فيه وضوء إلا غسل يوم الجمعة فإن قبله وضوء»![1]

یعنی: «کلینی گوید: روایت شده که هیچ غسلی نیست که بهمراه آن وضوء لازم باشد مگر غسل روز جمعه که پیش از آن وضوء باید گرفت».

پیدا است که روایت شیخ کلینی با حدیث شیخ طوسی سازگار نیست و هیچ یک را حمل بر تقیه نیز نتوان کرد زیرا که هیچ کدام با فتاوای ائمهٔ اهل سنّت موافق نمی‌باشد چرا که تمام فقهای اربعه گفته‌اند جایی که لازم است وضوء گرفته شود، غسل کفایت نمی‌کند، چه غسل جمعه باشد یا غیر آن![2]

۹– و ۱۰– شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» آورده است:

«محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري، عن جميل بن دراج، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - في زيارة القبور قال إنهم يأنسون بكم فإذا غبتم عنهم استوحشوا».[3]

۱– وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ١٤٦، و ج ۱، ص ٥١٤، چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیه.

۲– در کتاب «الفقه على المذاهب الخمسة» تألیف مغنیه آورده است: «والمذاهب الأربعة لم تفرق بين غسل الجنابة وغيره من الأغسال، من حيث عدم الإكتفاء به فيما يشترط به الوضوء» و (الفقه على المذاهب الخمسه، ص ٥٦، چاپ بیروت).

۳– وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۲۱۰ و ج ۲، ص ۸۷۸، چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیه.

یعنی: «محمد بن یعقوب (شیخ کلینی)، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از جمیل بن درّاج از ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - روایت کرده که در بارهٔ زیارت قبور گفت: ایشان (مردگان قبور) با شما انس می‌گیرند و چون از آنان غایب شدید به وحشت می‌افتند»!

شیخ حرّ عاملی در همان کتاب الطهارة از «وسائل الشیعه» روایت دیگری آورده بدینصورت:

«محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن صفوان بن يحيي، قال قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر -عليه السلام- بلغني أن المؤمن إذا أتاه الزائر أنس به فإذا أنصرف عنه استوحش!س قال: لا يستوحش»![1]

یعنی: «محمّد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق)، به إسناد خود از صفوان بن یحیی روایت کرده که گفت من به أبی الحسن موسی بن جعفر - -علیه السلام- - گفتم: به من رسیده است که شخص مؤمن، چون زیارت‌کننده‌ای به سوی (قبرش) آید، با او اُنس می‌گیرد و همین که زائرش بر گردد به وحشت می‌افتد! گفت: به وحشت نمی‌افتد»!

می‌بینیم که راوی این حدیث، ظاهراً مضمون روایت امام صادق -علیه السلام- را برای فرزندش (امام کاظم -علیه السلام-) نقل کرده و با تکذیب ایشان روبرو شده است! آیا ممکن است این دو روایت متناقض، هر دو صحیح باشند؟ یا امامان با اقوال یکدیگر مخالفت نموده باشند؟!

شیخ حر عاملی که نمی‌خواهد حتی از روایات متناقض صرفنظر کند، در حلّ این مشکل چاره‌ای اندیشیده و در ذیل روایت کلینی می‌نویسد: اقول هذا مخصوص ببعض الزائرين دون بعض! یعنی: «گویم که این امر (وحشت مردگان) ویژهٔ برخی از زیارت‌کنندگان ایشان است نه همهٔ آن‌ها»! در صورتی که چنین تقسیمی در روایت نیامده و اگر توجیه مزبور درست بود لازم می‌آمد که امام کاظم -علیه السلام- آن را برای سائل

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۲۱۰، و ج ۲، ص ۸۷۸، چاپ ۲۰ جلدی مطبعه اسلامیه.

بیان می‌نمود با اینکه ایشان روایت او را مطلقاً نفی فرمود. شفگتا از عالم اخباری که به میل خود در روایت تصرّف می‌کند و چیزی را که در حدیث نیامده بدان می‌افزاید! شک نیست که لاأقل، یکی از دو روایت باطل است و می‌توان ادّعا نمود که هر دو حدیث، ساختگی است (یعنی اساساً مردگان با زیارت‌کنندگان انس نمی‌گیرند)!

***

۱۲
نقد احادیث تفسیری

تفسیری قرآن کریم به لحاظ مرتبه، در میان علوم اسلامی در درجهٔ نخست قرار دارد. برای ورود در فنّ تفسیر، روش‌های گوناگونی میان مسلمین متداول شده است. بهترین روش، «تفسیر قرآن به وسیلهٔ خود قرآن» است. یعنی هر مفسّری بکوشد تا اجمال یا ابهامی را که در آیه‌ای می‌یابد با کمک گرفتن از آیات دیگر، رفع کند و از این راه مقصود حقیقی آیات را کشف نماید. این روش را پیامبر اکرم –صلی الله علیه وسلم– بنیانگذاری فرمود و همانگونه که در کتب تفسیر آورده‌اند واژهٔ «ظلم» در آیهٔ

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ [الأنعام: ۸۱].

را با کمک آیهٔ

﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: ۱۳].

به شرک تفسیر نمود[۱]. سیاق سورهٔ انعام که از مناظرهٔ ابراهیم خلیل –علیه السلام– با مشرکان حکایت می‌کند نیز این تفسیر را تأیید می‌نماید. رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– با این کار، امت خویش را به مقایسهٔ آیات با یکدیگر و فهم مقاصد آن‌ها از این طریق، ارشاد فرمود.

اما برخی از محدثان شیعه که به «اخباریگری» متمایل بودند، راه دیگری را برای تفسیر قرآن در پیش می‌گرفتند و آن «تفسیر قرآن بوسیلهٔ روایات» است یعنی در فهم آیات به روایاتی که در تفسیر از ائمه –علیه السلام– رسیده رجوع کرده‌اند و بطور مطلق بر آن‌ها اعتماد نموده‌اند. این راه با یک اشکال اساسی روبرو می‌باشد و آن اینست که در «احادیث

۱– به تفسیر مجمع البیان اثر شیخ طبرسی و تفسیر جامع البیان اثر طبری، در ذیل آیه ۸۳ از سوره انعام نگاه کنید.

متواتر»[1] از امامان -علیه السلام- وارد شده که احادیث ما را با قرآن بسنجید و حدیث‌های ناسازگار با آن را نپذیرید. بنابراین لازم می‌آید که حدیث را همواره، مفسّر قرآن نشماریم بلکه صحّت و سقم آن را با قرآن ارزیابی کنیم بعلاوه معلوم می‌گردد که قرآن بشرط تدبّر، فهیده می‌شود و گرنه چگونه می‌توان آن را میزان تشخیص برای احادیث درست از نادرست قرار داد؟! بعبارت دیگر: فهم این امر که فلان حدیث موافق با قرآن است یا نه؟ فرع بر آنست که قرآن فهمیده شود. در خود قرآن کریم نیز با تأکید به «تدبّر در قرآن» سفارش شده است چنانکه می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩].

و نیز:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: ٢٤].

و نیز:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: ٨٢].

و نیز:

﴿أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٦٨﴾ [المؤمنون: ٦٨].

با این همه، بنابر سلیقهٔ «اخباریگری» جمعی از محدّثین امامیه به گردآوری احادیث تفسیری از صحیح و ناصحیح پرداختند و کتب «تفسیر قرآن بوسیلهٔ روایات» را تدوین کردند که از جملهٔ آن‌ها: تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر محمد بن مسعود عیاشی و تفسیر «برهان» اثر سید هاشم بحرانی و تفسیر «وافی» اثر فیض کاشانی را می‌توان نام برد. در این فصل، ما ده نمونه از احادیث تفسیری را که در این کتاب‌ها آمده است نقد

۱- شیخ انصاری در کتاب «فرائد الاصول» بخشی از این روایات را آورده و به «تواتر معنوی» آن‌ها تصریح کرده است.

می‌کنیم و مخالفت آن‌ها را با متن قرآن توضیح می‌دهیم. متأسفانه اینگونه احادیث در کتب مذکور بفراوانی یافت می‌شوند.

۱-در تفسیر «علی بن ابراهیم قمّی» ذیل آیهٔ

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلٗا مَّا بَعُوضَةٗ فَمَا فَوۡقَهَا﴾ [البقرة: ٢٦].

«همانا خدا شرم نمی‌دارد که به پشّه‌ای و بالاتر از آن، مثل بزند».

می خوانیم که مفسّر مزبور می‌نویسد:

«حدثني أبي، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن المعلي بن خنيس عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - إن هذا المثل ضربه الله لأمير المؤمنين علي بن أبي طالب فالبعوضه أمير المؤمنين وما فوقه رسول الله والدليل على ذلک قوله: «فأما الذين آمنوا فيعلمون أنه الحق من ربهم» يعني أمير المؤمنين كما أخذ رسول الله الميثاق عليهم»[۱]

یعنی: «پدرم حدیث کرد از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از معلّی بن خنیس، از ابوعبدالله صادق - -علیه السلام- - که گفت: همانا این مثل را خداوند برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -علیه السلام- زده است پس مراد از پشّه، علی -علیه السلام- است و بالاتر از پشّه، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است! دلیلش هم اینست که در دنبالهٔ آیه می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۖ﴾ (امّا مؤمنان می‌دانند که آن مثل درست است و از سوی خداوند ایشان است) یعنی امیر مؤمنان! چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از (یارانش برای او) پیمان گرفت».

دربارهٔ این تفسیر عجیب باید گفت:

اوّلاً معلی بن خنیس که راوی بلاواسطهٔ آن از امام صادق -علیه السلام- است مورد وثوق همهٔ علمای رجال نیست. نجاشی در بارهٔ وی می‌نویسد: «هو ضعيف جدا لا يعول

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۳۱، چاپ سنگی.

علیه»[1]. یعنی: «او جداً ضعیف است و اعتماد بر وی نباید کرد». و ابن الغضائری به نقل علاّمۀ حلّی درباره‌اش گفته است: «الغلاة یضیفون إلیه کثیرا ولا اري إعتمادا علی شيء من حدیثه»[2]. یعنی: «غالیان، سخنان بسیاری را بر احادیث وی می‌افزایند و بنظر من به هیچ یک از احادیث او اعتماد نباید داشت». بنابر قول ابن الغضائری، اگر خود معلی بن خنیس هم مورد وثوق باشد باز احادیث وی مشکوک است زیرا در معرض تحریف قرار گرفته‌اند. احوال را وی دوّم یعنی قاسم بن سلیمان نیز بهتر از راوی نخستین نیست! مامقانی در بارۀ او می‌نویسد: «قد ضعف الرجل غیر واحد»[3]. یعنی: «بیش از یک تن از علمای رجال وی را تضعیف نموده اند». آیا با چنین سندی، صدور روایت مذکور از امام صادق -علیه السلام- اثبات می‌شود؟

ثانیاً آیۀ مورد بحث در مقام تحقیر آمده است نه بزرگداشت! و می‌فرماید خداوند شرم ندارد که برای هدایت خلق، به چیز حقیری چون پشّه مثل زند (همانگونه که در یکی از سوره‌های قرآنی به عنکبوت مثل زده است). در اینجا علی -علیه السلام- را بجای پشّه نهادن، اهانت به آن امام بزرگوار محسوب می‌شود و تفسیری کاملاً نابجا به شمار می‌آید. بویژه که مفسّران قرآن «فما فوقها» را به موجودی فوق پشّه در حقارت و کوچکی تفسیر کرده‌اند چنانکه شیخ طبرسی در «تفسیر مجمع البیان» می‌نویسد: «قیل فما فوقها في الصغر والقله لان الغرض ههنا الصغر»[4]. یعنی: «گفته شده که مقصود از فما فوقها در کوچکی و ریزی است زیرا غرض (خداوند) در اینجا مثل زدن به چیزی کوچک است». و این تفسیر درست به نظر می‌رسد زیرا در صورتی که خداوند از مثل زدن به موجود حقیری چون پشّه حیا نداشته باشد البته در مثل زدن به اشیاء بزرگ‌تر مانند شیر و شتر و فیل ...

۱- رجال النجاشی، ص ٢٩٦، چاپ قم (مكتبة الداوری).

۲- خلاصة الأقوال، ص ٤٠٩.

۳- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۰.

٤- مجمع البیان، ج ۱، ص ١٤٧، چاپ لبنان، ١٣٧٧ هـ ق.

شرمی نخواهد داشت و ذکر این موضوع، لازم نیست ولی برای مثل زدن به موجوداتی حقیرتر از پشّه، جای توضیح باقی می‌ماند. مانند اینکه: اگر کسی بگوید من از دادن یکتومان به فقیر شرمی ندارم، لازم نیست تا بگوید که از بخشیدن مالی بالاتر از آن نیز شرمنده نیستم ولی می‌تواند بگوید حتی از بخشیدن کمتر از آن (مثلاً ۵ ریال) هم شرمی ندارم.

با این توضیح، مصداق (فما فوقها) را رسول خدا دانستن، بدان معنی می‌انجامد که مقام رسول اکرم –صلی الله علیه وسلم– از امیر مؤمنان –علیه السلام– کمتر و پایین‌تر باشد! و این معنا، بر خلاف ضرورت اسلام و فرمودهٔ خود علی –علیه السلام– است.

علاوه بر این، دلیلی که در متن روایت بر صحّت آن تفسیر کذایی آمده است به هیچ وجه مدّعا را اثبات نمی‌کند و امام –علیه السلام– بالاتر از آنست که در وقت استدلال، مدّعای خود را تکرار نماید (و به اصطلاح، مصادره به مطلوب روا دارد).

اینکه در دنبالهٔ آیه می‌فرماید: «مؤمنان می‌دانند که خدا هر مثلی زند، درست است» چه ربطی دارد به اینکه مراد از پشّه امیر مؤمنان باشد؟!

۲–در تفسیر «محمد بن مسعود عیاشی» ذیل آیهٔ شریفه

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٧﴾ [البقرة: ٤٧].

چنین آمده است:

«عن هارون بن محمد الحلبي قال: سئلت أبا عبد الله - –عليه السلام– - عن قول الله «يا بني إسرائيل» قال هم نحن خاصه»![1]

۱– التفسیر، اثر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (معروف به عیاشی)، ج ۱، ص ٤٤، چاپ تهران (المكتبة العلمية الإسلامية).

یعنی: «هارون محمد حلبی گفت از ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - در بارۀ گفتار خداوند که فرمود: «یا بنی اسرائیل» پرسیدم، پاسخ داد: ایشان، مخصوصاً ما (آل محمد -صلی الله علیه وسلم- -صلی الله علیه وسلم-) هستیم»!

در ذیل همان روایت می‌نویسد: «عن محمد بن علي عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال سالته عن قوله «يا بني إسرائيل» قال: هي خاصة بال محمد -صلى الله عليه وسلم-»[1]

باز می‌نویسد:

«عن أبي داوود عمن سمع رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - يقول أنا عبد الله اسمي أحمد وأنا عبد الله اسمي إسرائيل ...»[2]

یعنی: «از ابی داوود روایت شده و او از کسی که از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیده نقل کرده است که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌گفت: من بندۀ خدا هستم، نامم احمد است و من بندۀ خدا هستم، نامم اسرائیل است...»

دربارۀ این تفسیر غریب باید گفت که:

اولاً محمد بن مسعود عیاشی هر چند خود مورد وثوق علمای امامیه است ولی همۀ راویان او، ثقه نیستند. نجاشی دربارہ‌اش می‌نویسد: «كان يروي عن الضعفاء كثيرا»[3]. یعنی: «او از کسانی که نزد علمای رجال ضعیف شمرده می‌شوند، بسیار نقل کرده است». علاّمۀ حلّی نیز همین تعبیر را در بارۀ عیاشی می‌آورد[4]. شاهد گفتار ما، سند روایات مذکور است بدین معنی که «هارون بن محمد» در کتب رجال ابداً شناخته نیست و چند را «حلبی» گفته‌اند که هیچ کدام «هارون بن محمد» نیستند! در روایت دوم نیز سند کاملاً

۱- التفسیر، اثر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (معروف به عیاشی) ج ۱، ص ٤٤، چاپ تهران (المكتبة العلمية الإسلامية).

۲- التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ٤٤.

۳- رجال النجاشی، ص ۲٤۷.

٤- خلاصة الأقوال، ص ۲٤٦.

ذکر نشده و حذف و ارسال در آن وجود دارد و در سوّمین روایت، عبارت «عمن سمع رسول الله» آمده و معلوم نشده که این راوی چه کسی بوده است؟ بنابراین، سند روایت عیاشی در خور اعتماد و اعتبار نمی‌باشد.

ثانیاً متن روایت عیاشی بکلی ضایع است زیرا اگر فرضاً بپذیریم که نام رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم- اسرائیل بوده و قبول کنیم که آل محمد نیز همان بنی اسرائیل مذکور در قرآن هستند، به مشکل بزرگ‌تری برخورد می‌کنیم و آن مشکل اینست که در همان سورۀ بقره، بنی‌اسرائیل بسختی نکوهش شده‌اند و خداوند با خطاب «یا بنی اسرائیل ...» به آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُمۡ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۭ بِهِۦۖ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗا وَإِيَّٰيَ فَٱتَّقُونِ ٤١﴾ [البقرة: ٤٠].

«بدانچه فرو فرستاده‌ام که تصدیق می‌کند آنچه را با شما است ایمان آورید و نخستین کافر به آن مباشید و آیات مرا ببهایی اندک مفروشید و تنها از من پروا دارید».

و همچنین قرآن کریم از «فساد» بنی اسرایل یاد می‌کند چنانکه می‌فرماید:

﴿وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤﴾ [الإسراء: ٣].

«در کتاب (خود) بسوی بنی‌اسرائیل وحی فرستادیم که شما دو بار در روی زمین فساد بر پا خواهید کرد و با سرکشی خودتان طغیان بزرگی خواهید نمود».

با وجود این آیات، چگونه می‌توان ادّعا کرد که مراد از «بنی‌اسرائیل» آل محمد -صلی الله علیه وسلم- هستند؟ آیا این سخن، اهانت به آن بزرگواران به شمار نمی‌آید؟

اساساً در کدام کتاب از کتب تاریخ و سیره گزارش شده است که نام پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم- اسرائیل بوده تا آل محمد هم بنی‌اسرائیل باشند؟ آیا این یک دروغ آشکار نیست؟!

۳-محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود بمناسبت آیۀ کریمۀ:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

حدیثی را از امام صادق - -علیه السلام- گزارش می‌کند و در خلال آن می‌نویسد:

«إن رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - كان نائما في ظل الكعبه فأتاه جبرئيل ومعه طاس فيه ماء من الجنة فأيقظه وأمره أن يغتسل بهثم وضع في محمل، له ألف ألف لون من نور ثم صعد به حتى انتهى إلى أبواب السماء فلما راته الملائكه نفرت عن أبواب السماء وقالت الهين، إله في الأرض وإله في السماء»[1]

یعنی: «رسول خدا - -صلی الله علیه وسلم- - در سایۀ کعبه خوابیده بود که جبرئیل بسویش آمد و جامی بهمراه داشت که در آن آبی از بهشت بود. جبرئیل پیامبر را بیدار کرد و دستور داد که غسل کند سپس او را در محملی نهاد که هزاران نور رنگارنگ داشت آنگاه پیامبر را بالا برد تا به درهای آسمان رسید. چون فرشتگان، پیامبر را دیدند از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند: دو خدا !!! خدایی در زمین و خدایی در آسمان»!.

این روایت مضحک، بلحاظ سند و متن مخدوش است زیرا اولاً راوی آن (عبدالصمد بن بشیر) مردی مجهول الهویه می‌باشد که هیچ نشانی از او در کتب رجال دیده نمی‌شود.

ثانیاً این روایت فرشتگان را گروهی جاهل و دور از معرفت خدای سبحان معرفی می‌کند زیرا که ادعا دارد آن‌ها بمحض دیدن پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- گمان کردند با خدای جدیدی که از زمین آمده، روبرو شده‌اند! و این سخن، خود از جهالت و ناآشنایی با کتاب خدا سرچشمه می‌گیرد که تصریح می‌نماید فرشتگان همگی به یگانگی خدا و توحید او معترفند چنانکه در سورۀ آل عمران می‌خوانیم:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ﴾ [آل عمران: ۱۸].

۱- التفسیر، اثر عیاشی ج ۱، ص ۱۵۷.

«خدا گواهی داد که جز او معبودی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز (بر یکتایی وی) گواهی دادند».

ولی روایت ابن بشیر، فرشتگان خدا را مشرک معرّفی می‌کند! فرشتگانی که در همان آیۀ ۲۸۵ از سورۀ بقره، ایمان به آن‌ها واجب شمرده شده و پس از ایمان به خدا ذکر آنان رفته است چنانکه می‌خوانیم:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ﴾ [البقرة: ۸۵].

«و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش ایمان آورده‌اند ...».

مضحک‌تر آنکه در دنبالۀ این حدیث ساختگی آمده است:

«ومر النبي -صلى الله عليه وسلم- حتى انتهي إلى السماء الرابعة فإذا هو بملک وهو على سرير، تحت يده ثلثماة ألف ملک، تحت كل ملک ثلثماة ألف ملک. فهم النبي -صلى الله عليه وسلم- بالسجود وظن أنه! فنودي أن قم فقام الملک على رجليه قال فعلم النبي -صلى الله عليه وسلم- أنه عبد مخلوق! قال فلا يزال قائما إلى يوم القيامة»![1]

یعنی: «پیامبر (از آسمان سوّم) گذشته تا به چهارمین آسمان رسید، ناگاه با فرشته‌ای روبرو شد که بر تختی تکیه زده بود و زیردستش سیصد هزار فرشته (خدمت می‌کردند) و زیردست هر کدام از آن‌ها نیز سیصد هزار فرشته بود، پیامبر تصمیم گرفت تا در برابر او سجده کند و گمان کرد که وی همان (خداوند جهان) است! در این هنگام ندایی رسید که برخیز! بلافاصله آن فرشته بر دو پای خود ایستاد و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- دانست که او بنده‌ای آفریده است (نه خداوند آفریننده) پس آن فرشته پیوسته تا روز قیامت همچنان برپا ایستاده است»!

این روایت کذایی چنانکه می‌بینید پیامبر اکرم اسلام -صلی الله علیه وسلم- را نیز -علاوه بر فرشتگان- به خدا نشناسی متّهم می‌کند و می‌گوید پیامبر تصمیم داشت در برابر

۱- التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۸.

فرشته‌ای -بگمان اینکه او خدا است- سجده نماید!س آیا این سخنان را بعنوان حدیث امام صادق -علیه السلام- باید پذیرفت؟ و از خلال آن (و امثال آن) تفسیر قرآن را باید آموخت؟ یا باید به ساختگی بودن این قبیل احادیث اعتراف کرد و آنها را از کتاب‌های مسلمین زدود؟

٤-محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش ذیل آیهٔ شریفهٔ

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل عمران: 18].

چنین می‌نویسد:

«عن جابر قال سئلت أبا جعفر -عليه السلام- عن هذه الآية ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾. قال أبو جعفر: شهد الله أنه لا إله إلا هو فإن الله تبارک وتعالى يشهد بها لنفسه وهو كما قال فأما قوله: «والملائكة» فإنه أكرم الملائكة بالتسليم لربهم وصدقوا وشهدوا كما شهد لنفسه وأما قوله «وأولوا العلم قائما بالقسط» فإن أولي العلم الأنبياء والأوصياء وهم قيام بالقسط والقسط هو العدل في الظاهر والعدل في الباطن أمير المؤمنين -عليه السلام-».[1]

یعنی: «از جابر رسیده است که گفت از ابو جعفر باقر - -علیه السلام- - در بارهٔ این آیه پرسیدم که می‌فرماید: ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾. ابو جعفر گفت: در «شهد الله أنه لا إله إلا هو» خداوند تبارک و تعالی گواهی بر (یگانگی) خویش می‌دهد و او همچنانست که خود گفته اما در بارهٔ «والملائكة» خداوند فرشتگان را با تسلیم در برابر پروردگارشان، گرامی داشته است و آنها نیز راست گفتند و گواهی (بر یکتایی خدا) دادند چنانکه خداوند بر یگانگی خود گواهی داد. امّا در بارهٔ «وأولوا العلم قائما بالقسط» همانا اولوا العلم، پیامبران

١- التفسير، اثر عياشی، ج ١، صص ١٦٤-١٦٥.

و جانشیان ایشانند که قسط را بپا داشتند و قسط در ظاهر، همان عدل است و عدل در باطن، امیر مؤمنان –علیه السلام– است».

در این تفسیر، اشتباه آشکاری رویداده که هر کس با زبان عربی آشنا باشد آن را در می‌یابد، چه رسد به امام باقر –علیه السلام– و آن اشتباه اینست که اگر چنین بود باید بصورت «قائمین بالقسط» بیاید. و چون بشکل مفرد ذکر شده بنابراین جمله‌ای حالیه برای «شهد الله» به شمار می‌آید. یعنی خدا به یکتایی خود گواهی داد در حالی که بپا دارندۀ عدالت است. شیخ طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» می‌نویسد:

«قائما بالقسط ... انتصابه على أنه حال مؤكدة من اسم الله»[1]. یعنی: نصب قائماً بالقسط بنابر آنست که حال مؤکد برای نام «الله» می‌باشد.

آیا می‌توان گفت که امام باقر –علیه السلام– این نکته را نمی‌دانسته و در تفسیر آیۀ شریفه بخطا افتاده است؟ البته خیر، بلکه باید گفت که روایت عیاشی نادرست و ساختگی است (بویژه که در سند آن، حذف و ارسال دیده می‌شود).

۵–در تفسیر «برهان» اثر محدث بحرانی، ذیل آیۀ شریفۀ

﴿۞وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ۝٨٣﴾ [الصافات: ۸۳].

«شرف الدين النجفي قال روي عن مولانا الصادق - -عليه السلام- - أنه قال (في) قوله عز وجل: «وإن من شيعته لإبراهيم» أي إبراهيم -عليه السلام- من شيعة علي -عليه السلام-»[2]!

یعنی: «شرف الدین نجفی گفته است که از مولای ما امام صادق – –علیه السلام– – روایت شده در بارۀ این سخن خداوند که می‌فرماید: «و ان من شیعته لابراهیم گفت: مراد اینست که ابراهیم –علیه السلام– از پیروان علی –علیه السلام– بود»!

۱– تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ١٦٤.

۲– البرهان فی تفسیر القرآن، اثر هاشم ابن سلیمان البحرانی، ج ٤، ص ۲۰ چاپ تهران (چاپخانه آفتاب).

هر کس به متن قرآن مجید در سورهٔ صافّات بنگرد، خطای این تأویل را بوضوح در می‌یابد. در آن سوره، خداوند می‌فرماید:

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٖ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٩ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٨٠ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨١ ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ٨٢ ۞وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ٨٣﴾ [الصافات: ۷۹-۸۳].

«سلام بر نوح در میان جهانیان باد ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم او از بندگان با ایمان ما بود. آنگاه دیگران را (با طوفان) غرق ساختیم. و همانا ابراهیم از پیروان او بود».

چنانکه ملاحظه می‌شود ذکر از علی -علیه السلام- در آیات پیشین نیامده تا ضمیر «شیعته» بدو باز گردد امّا نام نوح -علیه السلام- در آیات قبل بتصریح آمده است و معلوم می‌شود که ابراهیم -علیه السلام- پیرو راه نوح بود و مبارزات توحیدی وی را به دنبال می‌کرد. آیا این روش تفسیری صحیح است که هر جا ذکری از «شیعه» بمیان آمد ما فوراً آن را با شیعیان علی -علیه السلام- منطبق سازیم و به سیاق عبارت توجه نکنیم؟ و آیا حق داریم چنان تفسیری را به امامان -علیه السلام- نسبت دهیم؟ روایتی که شرف الدین نجفی نقل کرده نه سند متّصلی دارد و نه با متن قرآن سازگار است.

٦-در تفسیر «برهان» اثر محدّث بحرانی ذیل آیهٔ ۱ تا ۵ سورهٔ روم چنین آمده است:

«محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحي، عن أحمد بن محمد وعدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح عن أبي عبيدة، قال سالت أبا جعفر - -عليه السلام- - عن قول الله عز وجل: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ فقال يا أبا عبيدة إن لهذا تأويلاً لا يعلمه إلا الله و الراسخون في العلم من آل محمد -صلى الله عليه وسلم- أن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- لما هاجر إلى المدينة وأظهر الإسلام، كتب إلى ملك الروم كتابا وبعث به مع رسول يدعوه إلى الإسلام وكتب إلى ملك فارس كتابا يدعوه إلى الإسلام وبعثه إليه مع رسول، فأما ملك الروم فعظم كتاب رسول الله -

صلى الله عليه وسلم- وأكرم رسوله وأما ملك فارس فإنه استخف بكتاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم- ومزقه واستخف برسوله. وكان ملك فارس يومئذ يقاتل ملك الروم أرجي منهم لملك فارس. فلما غلب ملك فارس لملك الروم كرة المسلمون وأغتموا به فأنزل الله عز وجل بذلك كتابا قرآنا ﴿الٓمٓ ① غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ② فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ يعني غلبتها فارس في أدني الأرض و هي الشامات و ما حولها يعني فارس ﴿وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ③﴾ يعني يغلبهم المسلمون ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ④ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ﴾ عز وجل فلما غزا المسلمون فارس وافتتحوها فرح المسلمون بنصر الله عز وجل».

«قال (أبو عبيدة): يقول ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ﴾ وقد مضي للمؤمنين سنون كثيرة مع رسول الله -صلى الله عليه وسلم- وفي إمارة أبي بكر وإنما غلب المؤمنون فارس في إمارة عمر! فقال -عليه السلام-: ألم أقل لكم إن لهذا تأويلا وتفسيرا؟ والقرآن يا أبا عبيدة ناسخ ومنسوخ! أما تسمع يقول عز وجل: ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ﴾ يعني إليه المشية في القول أن يؤخر ما قدم ويقدم ما أخر في القول يوم يحتم في القضاء بنزول النصرفيه على المؤمنين فذلك قوله عز وجل: ﴿وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ④ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ يوم يحتم القضاء بنصر الله».[1]

یعنی: «محمد بن یعقوب (شیخ کلینی) از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و گروهی از یاران ما، همگی از سهل بن زیاد نقل کرده‌اند و او از ابن محبوب، و ابن محبوب از جمیل بن صالح، و او از ابو عبیده روایت نموده است که گفت از ابو جعفر باقر - -علیه السلام- - در بارۀ سخن خداوند عزوجل که فرمود: ﴿الٓمٓ ① غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ② فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ سوال کردم. گفت: ای ابا عبیده این آیه تأویلی دارد که جز خداوند و راسخان در دانش از آل محمد -صلی الله علیه وسلم- کسی آن را نمی‌داند. رسول خدا

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۵۸.

-صلی الله علیه وسلم- چون به مدینه هجرت کرد و اسلام را به پیروزی رساند، نامه‌ای به پادشاه روم نوشت و آن نامه را با پیکی بسوی وی فرستاد و او را به اسلام دعوت نمود و نیز نامه‌ای به پادشاه پارس نگاشت و وی را هم به قبول اسلام فرا خواند و بهمراه نامه پیکی را بسوی او روانه ساخت. امّا پادشاه روم نامۀ پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را بزرگ شمرد و پیک وی را گرامی داشت امّا پادشاه پارس نامۀ پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را پاره کرد و به پیک او اهانت نمود! در آن روزگار پادشاه پارس با پادشاه روم جنگ داشت و مسلمانان همگی مایل بودند که پادشاه روم بر پادشاه پارس پیروز شود و از ناحیۀ او امیدوارتر بودند تا از سوی پادشاه پارس. ولی هنگامی که پادشاه پارس رومیان را شکست داد مسلمانان از این رویداد ناخشنود و اندوهناک شدند. در این زمان خدای عزوجل آیاتی از قرآن را فرو فرستاد و فرمود: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ «ا. ل. م. رومیان در نزدیک‌ترین سرزمین شکست خوردند» یعنی پارسیان در نزدیک‌ترین سرزمین (به قلمرو اسلام) که همان شام و حوالیش باشد، بر روم غلبه کردند. ﴿وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣﴾ «و آنان پس از شکست خویش پیروز خواهند شد» یعنی در آینده، مسلمانان بر پارسیان پیروز می‌شوند! ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ﴾ «در مدتی کمتر از ده سال، پیش از این و پس از آن، فرمان خدا راست و در آن هنگام مؤمنان از یاری خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد یاری می‌کند» پس چون مسلمانان با پارسیان نبرد کردند و سرزمین آن‌ها را فتح نمودند از یاری خدای عزوجل شادمان گشتند!

ابو عبیده گفت به ابو جعفر باقر -علیه السلام- عرض کردم: آیا خداوند عزوجل نفرموده است ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ﴾ «در مدتی کمتر از ده سال؟» با اینکه سال‌های بسیاری در زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و حکومت ابوبکر سپری شد و مؤمنان در زمان فرمانروایی عمر، بر پارسیان غلبه نمودند؟!

ابو جعفر باقر –علیه السلام– پاسخ داد: آیا به تو نگفتم که این آیه تأویل و تفسیری دارد؟! ای ابو عبیده، قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ است مگر سخن خدای عزوجل را نشنیدی که فرمود: ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ﴾ «پیش از این و پس از آن، فرمان خدا راست»؟ یعنی اختیار در سخن با خدا است که وعدهٔ خویش را به تأخیر افکند یا آن را پیش اندازد تا روزی که قضای حتمی با نزول یاری بر مؤمنان پیش آید. و این همانست که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ﴾ «در آن هنگام مؤمنان از یاری خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد یاری می‌کند» یعنی همان روزی که قضای حتمی برای یاری مؤمنان مقرر شود»!

این تفسیر بلحاظ سند و متن، غلط است و با هیچ ملاک صحیحی سازگاری ندارد و محدّث بحرانی آن را از شیخ کلینی (در روضهٔ کافی)[1] نقل کرده است. امّا سند شیخ کلینی، خدشه دارد زیرا در سلسلهٔ سند او نام «سهل بن زیاد» آمده و سهل کسی است که نجاشی درباره‌اش می‌نویسد:

«كان ضعيفا في الحديث غير معتمد فيه وكان أحمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو والكذب وأخرجه من قم».[2]

یعنی: «سهل بن زیاد در حدیث، ضعیف است و اعتماد بر روایتش نیست و احمد بن محمد بن عیسی بر غلو و دروغگویی وی گمراهی می‌داد و او را از قم بیرون کرد»!

و نیز ابن الغضائری (به نقل علامهٔ حلی) در بارهٔ سهل بن زیاد می‌نویسد:

«إنه كان ضعيفا جدا، فاسد الرواية والمذهب»![3]

یعنی: «او جدا ضعیف است و روایت و مذهبش هر دو، فاسدند»!

۱– به: الروضة من الكافی، بخش دوّم، صص ۸۶–۸۷ نگاه کنید.

۲– رجال النجاشی، ص ۱۳۲.

۳– خلاصة الأقوال: ص ۳۵۷.

پس بر حدیثی که «سهل بن زیاد» در طریق روایت آن قرار گرفته است نتوان اعتماد نمود.

امّا متن حدیث، نه با قرآن سازگار است نه با تاریخ! زیرا اولاً در خلال آن ادعا شده که سورۀ روم پس از هجرت رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- بمدینه و پیروزی اسلام و ارسال نامه به پادشاهان روم و ایران، نازل شده است! با اینکه به اتفاق مفسران، سورۀ مزبور از سوره‌های مکی شمرده می‌شود و پیش از هجرت نزول یافته است. روایت علی - -علیه السلام- - و ابن عبّاس در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، نیز این موضوع را تصدیق می‌کند.[1]

ثانیاً ضمیرهای منفصل و متصل در بخش ﴿وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣﴾ به اجماع مفسران، به همان رومیان باز می‌گردد که ذکرشان قبلاً رفته بود، پارسان که اساساً ذکری از آن‌ها در آیه نیامده است.

ثالثاً دراین حدیث ادعا شده که خداوند عزوجل وعدۀ خود را به تأخیر می‌افکند یا پیش می‌اندازد! با آنکه در سورۀ روم تصریح شده که این وعده، تخلف‌ناپذیر است و می‌فرماید:

﴿وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٦﴾ [الروم: ٦].

«خداوند وعده داده است و وعده‌اش را خلاف نمی‌کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

رابعاً مدتی را که خدا تعیین فرموده ﴿بِضۡعِ سِنِينَۗ﴾ به هیچ وجه نسخ ننموده است و جملۀ ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ﴾ کم‌ترین دلالتی بر نسخ مدت یا تردید در پیشگویی ندارد بلکه نشان می‌دهد که قبل از این ماجرا و بعد از آن، در شکست و پیروزی، کار

۱- رجوع شود به: المقدمتان فی علوم القرآن»، ص ١٤، چاپ قاهره و مقایسه شود با ترتیب نزول سور به روایت از علی -علیه السلام- و ابن عباس در تفسیر مجمع البیان، جزء ۲۹ (سورة الإنسان».

بدست خدا بوده و به امر و قضای او صورت گرفته است چنانکه شیخ طبرسی می‌نویسد: یعنی «أن کونهم مغلوبین أولا وغالبین آخرا لیس إلا بأمر الله وقضائه».[1]

اگر گفته شود که این روایت و تأویل آن، به باطن آیات مربوط است* و با ظاهر آن‌ها پیوندی ندارد و لذا ایرادهای شما وارد نیست. پاسخ آنست که پس چرا در این روایت به ظاهر آیه رجوع شده است؟ آیا از جملهٔ ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ﴾ برای نسخ مدت، دلیل آوردن رجوع به ظاهر نیست؟!

مجموعهٔ ایرادهای مذکور، واهی بودن حدیث مزبور را به اثبات می‌رساند. امّا اصل ماجرا -بطوریکه از قرآن مجید و تاریخ ایران باستان بدست می‌آید- چنین بوده است که: پیامبر بزرگوار اسلام -صلی الله علیه وسلم- و مسلمانان در مکّه و قبل از هجرت به مدینه، خبر یافتند که سپاهیان روم شرقی -یعنی بیزانس- از سپاه پارس شکست خورده‌اند و لشکر خسرو پرویز، شهر مذهبی «بیت المقدس» را به تصرف در آورده است (حادثهٔ مزبور مقارن با سال ٦١٤ میلادی رخداد). این خبر از جهات گوناگون برای مسلمین غم انگیز بود بویژه که «بیت المقدس» در آن زمان قبلهٔ ایشان به شمار می‌آمد. در این هنگام آیات سورهٔ روم بر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نازل شد و نوید داد که حداکثر تا ۹ سال آینده، این شکست جبران خواهد شد. ۹ سال بعد یعنی در سال ٦٢۳ میلادی سپاه هر قل (هراکلیوس) لشکر پارس را شکست داد و شاهین سردار پارسی در جنگ کشته شد و بیت‌المقدس آزاد گشت. فاصلهٔ آن شکست و این پیروزی دقیقاً ۹ سال می‌شود[2] وصدق الله العلي العظيم.

۷- در تفسیر «برهان» اثر محدّث بحرانی ذیل آیهٔ ۱۳۰ از سورهٔ «صافات» آمده است:

۱- تفسیر جوامع الجامع، اثر شیخ طبرسی، ج ۳، ص ۲۵۹.

* درباره «باطن آیات» بزودی سخن خواهیم گفت.

۲- به تفسیر مجمع البیان آیات ۱ نا ٦ سوره روم و تاریخ ایران باستان، اثر حسین پیرنیا (حوادث سال‌های ٦١٤ تا ٦٢۳) نگاه کنید.

«ابن بابويه قال حدثنا محمد بن الحسن، قال حدثنا محمد بن يحيي العطار، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحق، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، قال قلت لأبي عبد الله - -عليه السلام- - جعلت فداک من الآل؟ قال: ذرية محمد - -صلى الله عليه وسلم- - قال: قلت: فمن الأهل؟ قال: الأئمة - -عليه السلام- - فقلت قوله عز وجل: ﴿أَدْخِلُوٓاْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ٤٦﴾ قال: والله ما عني إلا ابنته».[1]

یعنی: «ابن بابویه (شیخ صدوق) گفت محمد بن حسن ما را حدیث کرد، گفت محمد بن یحیی عطار ما را حدیث کرد، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش گفت به ابوعبدالله صادق - -علیه السلام- - گفتم: فدایت شوم «آل» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: فرزندان محمد -صلی الله علیه وسلم- گفت پرسیدم: پس «اهل» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: ایشان، امامان -علیه السلام- اند. گفتم: این سخن خداوند چه می‌شود که فرمود: ﴿أَدْخِلُوٓاْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ٤٦﴾ «آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید» پاسخ داد: سوگند بخدا که مراد خداوند از آل فرعون، جز دخترش کسی نیست»!

این روایت از حیث سند و متن، مخدوش است زیرا اولاً در سند آن، نام «محمد بن سلیمان دیلمی» آمده که نجاشی در بارۀ او می‌نویسد:

«ضعيف جداً لا يعول عليه في شيء»[2]!

«او جدا ضعیف است و در هیچ چیز اعتماد بدو نتوان کرد»!

علامۀ حلّی نیز در بارۀ محمد بن سلیمان دیلمی گوید:

«ضعيف في حديثه، مرتفع في مذهبه»[3]!

«او در حدیث ضعیف است و در مذهب، از اهل غلو شمرده می‌شود»!

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٤، ص ٣٥.

۲- رجال النجاشی، ص ٢٥٨.

۳- خلاصة الأقوال، ص ٤٠٤.

ثانیاً در این حدیث، آل فرعون را به معنای دختر او معرّفی نموده است با آنکه خلاف این معنا در قرآن آمده است و مثلاً می‌فرماید:

﴿فَأَنجَيۡنَٰكُمۡ وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٠﴾ [البقرة: ٥٠].

«پس شما (بنی‌اسرائیل) را نجات دادیم و آل فرعون را غرق کردیم در حالی که (آن منظره را) می‌دیدید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَۚ وَكُلّٞ كَانُواْ ظَٰلِمِينَ ٥٤﴾ [الأنفال: ٥٤].

«و آل فرعون را غرق کردیم و همگی ستمگر بودند».

از سوی دیگر، آل فرعون که غرق شدند کسانی جز «سپاهیان فرعون» نبودند چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠﴾ [القصص:٤٠].

«پس او (فرعون) و سپاهیانش را گرفتیم و آن‌ها را در دریاف افکندیم بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بود».

و نیز می‌خوانیم:

﴿فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلۡيَمِّ مَا غَشِيَهُمۡ ٧٨﴾ [طه: ٧٨].

«پس فرعون با سپاهیانش ایشان (بنی‌اسرائیل) را دنبال کرد و دریا آنان را فرو پوشاند...».

بنابراین، آل فرعون که در دریا غرق شدند یا در قیامت گرفتار شدیدترین عذاب‌ها خواهند شد، منحصر به یک دختر (دختر فرعون) نیستند چنانکه روایت مذکور ادّعا دارد. بویژه که از آن‌ها در آیهٔ مورد بحث با ضمیر «جمع مذکر» یاد شده است چنانکه می‌فرماید:

﴿وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ۝٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ۝٤٦﴾ [غافر: ٤٥- ٤٦].

(شاهد سخن، ضمیر جمع مذکّر در «یعرضون» است).

۸- در کتاب «الصافی فی تفسیر القرآن» اثر «فیض کاشانی» ذیل نخستین آیه از سورهٔ نجم آمده است:

«في المجالس عن ابن عباس قال صلينا العشاء الآخره ذات ليلة مع رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلما سلم أقبل علينا بوجهه ثم قال إنه سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط في دار أحدكم فمن سقط ذلک الكوكب في داره فهو وصيي وخليفتي والإمام بعدي. فلما كان قرب الفجر جلس كل واحد منا في داره ينتظر سقوط الكواكب في داره وكان أطمع القوم في ذلک أبي العباس بن عبد المطلب! فلما طلع الفجر انقض الكوكب من الهواء فسقط في دار علي بن أبي طالب - -عليه السلام- - فقال رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - لعلي - -عليه السلام- يا علي والذي بعثني بالنبوة لقد وجبت لک الوصية والخلافة والإمامة بعدي. فقال المنافقون عبد الله بن أبي وأصحابه لقد ضل محمد في محبة ابن عمه وغوي وما ينطق في شأنه إلا بالهوى فأنزل الله تبارک وتعالى: ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ۝١﴾».[1]

یعنی: «در کتاب مجالس (اثر شیخ صدوق) از ابن عباس آورده است که گفت شبی نماز عشاء را با پیامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- برگزار کردیم، چون پیامبر (در پایان نماز) سلام داد روی به ما آورد و سپس گفت: با دمیدن سپیدهٔ صبح، ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و سپس در خانهٔ یک تن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس که آن ستاره در خانه‌اش فرود آید، او وصی و جانشین و امام پس از من خواهد بود. همین که سپیده دم نزدیک شد هر یک از ما در خانهٔ خود نشسته انتظار سقوط ستاره را می‌کشیدیم و از همه

۱- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، صص ٦١٧-٦١٨ (من منشورات المكتبة الاسلامية).

بیشتر پدر عباس بن عبدالمطلب طمع (خلافت) داشت! چون سپیدهٔ صبح دمیدن ستاره‌ای از هوا فرود آمد و در خانهٔ علی بن ابی طالب - -علیه السلام- - سقوط کرد. رسول خدا - -صلی الله علیه وسلم- - به علی -علیه السلام- فرمود: ای علی! سوگند به کسی که مرا به نبوت برانگیخت، وصیت و خلافت و امامت پس از من بر تو واجب شد. منافقان یعنی عبدالله بن ابی و یارانش گفتند: محمد در محبت پسر عموی خود گمراه و فریفته شده است و در شأن او جز به هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنگاه خداوند تبارک و تعالی این آیات را فرو فرستاد: ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ۝١...﴾»!

این حدیث از دروغ‌های (شاخدار! و) آشکار است که هر کس آن را تشخیص می‌دهد چرا که کوچک‌ترین ستارهٔ آسمان در تمام شبه جزیرهٔ عربستان نمی‌گنجد، پس چگونه در خانهٔ کوچک علی -علیه السلام- فرود آمد و جای گرفت؟! بعلاوه، سورهٔ نجم به اتفاق مفسران در مکه نازل شده است ولی عبدالله بن ابی و یارانش، اهل مدینه و از منافقان آن دوره بودند و این دو موضوع با هم سازگاری ندارد. عباس عموی پیامبر هم به اجماع مورخان، در دوران مکّه از زمرهٔ مشرکین شمرده می‌شد و اسلام نیاورده بود و چون در جنگ «بدر» به اسارت مسلمانان درآمد و آزاد شد، اسلام را پذیرفت با وجود این چگونه در دوران شرک، طمع داشت که جانشین پیامبر شود؟

در تفسیر صافی، راویان حدیث حذف شده‌اند ولی در مجالس شیخ صدوق (که آن را أمالی) نیز می‌گویند) چنین آمده است، «حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمي الکوفي قال حدثنا فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفي قال حدثني محمد بن أحمد بن علي الهمداني قال حدثني الحسین بن علي قال حدثني عبد الله بن سعید الهاشمي قال حدثني عبد الواحد بن غیاث قال حدثني عاصم بن سلیمان قال حدثنا جویر عن الضحاک عن ابن عباس» ....[1] در این سند، افراد ضعیف (مانند فرات بن ابراهیم) و مجهول (مانند عبدالواحد بن غیاث) دیده می‌شوند که اعتبار روایت را از میان می‌برند.

۱- امالی صدوق (المجالس)، ص ۳۳۷، چاپ سنگی.

۹- در کتاب «الصافی فی تفسیر القرآن» اثر «فیض کاشانی» ذیل آیهٔ:

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ ١٣٠﴾ [الصافات: ۱۳۰].

«وفي المعاني عن الصادق عن أبيه عن آبائه عن علي - -عليه السلام- - في هذه الآيه قال: يس، محمد ونحن آل يس»![1]

یعنی: «در کتاب معانی الاخبار (اثر شیخ صدوق) از امام صادق از پدرش از پدرانش از علی - -علیه السلام- - در بارهٔ این آیه: (سلام علی آل یاسین) روایت شده که فرمود: یس، محمد -صلی الله علیه وسلم- است و آل یس، ما هستیم»!

همانگونه که ملاحظه می‌شود فیض کاشانی سند روایت را از امام صادق - -علیه السلام- - آغز نموده و تمام سند را ذکر نکرده است. اصل سند در کتاب «معانی الاخبار» بدینصورت آمده است:

«حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني -رضي الله عنهم- قال حدثنا أبو أحمد عبد العزيز بن يحي بن أحمد بن عيسى الجلودي البصري، قال حدثنا محمد بن سهل قال حدثنا الخضر بن أبي فاطمه البلخي، قال حدثنا وهب بن نافع، قال حدثنا كادح (وفي بعض النسخ: قادح) عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي -عليه السلام- ...»[2]

در این سند، افراد مجهولی دیده می‌شوند که در کتب رجال، ابداً نامی از آن‌ها نبرده‌اند مانند: «خضر بن ابی فاطمه بلخی» یا کادح (قادح)! با چنین سندی البته حدیث مذکور قابل اعتماد نیست بویژه که متن آن نیز مخالف با قرآن است. زیرا آنچه در سورهٔ «صافات» آمده «سلام علی ال یاسین» است، نه «سلام علی آل یاسین»! و ال یاسین همان

۱- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ٤۳۳.

۲- معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق، ص ۱۲۲ (متن حدیث در معانی الأخبار بدینصورت آمده است: فی قوله عزوجل: «سلام علی آل یاسین» قال یاسین محمد - -صلی الله علیه وسلم- - و نحن آل یاسین).!

«إلیاس پیامبر» می‌باشد که آن را به دو صورت تلفظ می‌کنند مانند «طور سیناء» و «طور سینین» که به هر دو شکل در قرآن کریم بکار رفته است:

﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَآءَ﴾ [المؤمنون: ۲۰].

﴿وَطُورِ سِينِينَ ۝٢﴾ [التین: ۲].

دلیل روشن این موضوع هم آنست که در سورهٔ صافات ابتدا می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ۝١٢٣﴾ آنگاه در آیات بعد می‌خوانیم: ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلْ يَاسِينَ ۝١٣٠ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ۝١٣١ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ۝١٣٢﴾ اگر مقصود از «إل یاسین» آل محمد -صلوات الله علیهم أجمعین- بود لازم می‌آمد که ضمیر جمع برای آن‌ها بکار رود (نه ضمیر مفرد) و با تعبیر «إنهم من عبادنا المومنین» از ایشان یاد شود. اسلوب سورهٔ صافات نیز اقتضا می‌کند که مراد از «إل یاسین» همان إلیاس نبی باشد زیرا این سوره ابتدا از رسالت برخی از پیامبران سخن می‌گوید و سپس دعوت توحیدی آن‌ها را مطرح می‌سازد و آنگاه بر آن پیامبر، درود می‌فرستد. هیچ دلیلی ندارد که چون به «الیاس پیامبر» می‌رسد، شیوهٔ مزبور را نقض کند و پس از ذکر الیاس، به آل محمد -صلی الله علیه وسلم- درود فرستد!

۱۰- در کتاب «الصافی فی تفسیر القرآن» اثر فیض کاشانی، ذیل آیهٔ:

﴿وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝١﴾ [اللیل: ۱].

آمده است: «القمي عن الباقر - -عليه السلام- - قال الليل في هذا الموضع الثاني غشي أمير المؤمنين - -عليه السلام- - في دولت التي جرت له عليه وأمير المؤمنين - -عليه السلام- - يصبر في دولتهم حتى تنقضي».[1]

یعنی: «قمی (علی بن ابراهیم) از امام باقر - -علیه السلام- - روایت کرده که گفت مراد از «شب» در اینجا (خلیفهٔ) دوم است که امیر مؤمنان -علیه السلام- را در جریان

۱- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۲٤.

دولت خود، پوشاند و امیر مؤمنان –علیه السلام– در دولت آن‌ها شکیبایی ورزید تا از میان رفت».!

این حدیث که سندش به اعتبار علم رجال، بی‌اشکال بنظر می‌رسد[1]، بلحاظ متن دارای اشکالست. زیرا ادّعا دارد که خداوند به خلیفهٔ ثانی عمر بن خطاب سوگند یاد نموده است در عین حال دولت او را پوشاننده و غاصب حق امیر مؤمنان –علیه السلام– می‌شمرد! و معلوم است که سوگند را بر اشیاء مقدّس و نعمت‌های ارزنده یاد می‌کنند، نه بر غاصب خلافت! در آیهٔ شریفهٔ ﴿وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ١﴾ خداوند به شب سوگند یاد فرموده به اعتبار آنکه شب از نعمت‌های ارزندهٔ اوست چنانکه در سورهٔ یونس می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ﴾ [یونس: ٦٧].

«او کسی است که شب را برای شما مقرر داشت تا در آن آرام گیرید».

و باز در سورهٔ نمل می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ لِيَسۡكُنُواْ فِيهِ﴾ [النمل: ٨٦].

«آیا ندیدند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام گیرند؟».

آری، شب نعمت بزرگی به شمار می‌آید که آفریدگار جهان ما را با آن از آسایش و آرامش بهره‌مند ساخته است با این حال چه مناسبت دارد که ادعا کنیم مقصود از و اللیل (سوگند به شب) سوگند به کسی است که به عقیدهٔ شیعیان، آسایش و آرامش مؤمنان را از میانبرد و حق امیر مؤمنان را پوشاند؟!

ممکن است کسی ادعا کند این قبیل احادیث از «معنای باطنی» آیات سخن می‌گویند که با ظاهر آن‌ها پیوندی ندارد. پاسخ ما به مدعی آنست که: معنای باطنی آیات، هر چه باشد با ظاهر قرآن پیوند دارد زیرا اگر قرار باشد که برای کلام خدا، معنایی بکلّی جدا از

۱- سند حدیث در تفسیر علی بن ابراهیم چنین است: «أخبرنا أحمد بن إدريس، قال حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال سئلت أبا جعفر –عليه السلام- ...» (تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۷۲۷).

ظاهر آن قائل شویم در آن صورت چگونه می‌توانیم معنای مزبور را به قرآن نسبت دهیم؟ آیا آن معنا با معانی دیگر که ربطی به قرآن ندارند در بیگانگی چه تفاوتی دارد؟! اگر در پاره‌ای از روایات آمده که قرآن مجید دارای معانی باطنی است، در همان روایات معنای باطنی قرآن توضیح داده شده است و با ادعای شما سازگار نیست. در خود تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

«عن أمير المؤمنين - -عليه السلام- - قال ما من آية إلا لها أربعة معان، ظاهر وباطن وحد ومطلع. فالظاهر التلاوة والباطن الفهم والحد هو أحكام الحلال والحرام والمطلع هو مراد الله من العبدبها».[1]

یعنی: «از امیر مؤمنان - -علیه السلام- - رسیده است که فرموده هیچ آیتی نیست مگر آنکه چهار مقصود دارد: ظاهر و باطن و حد و مطلع. اما ظاهر آنست که تلاوت شود و باطن آنست که فهمیده شود و حد آنست که احکام حلال و حرامش رعایت گردد و مطلع آنست که مراد خدا از آن آیه در بارهٔ بنده‌اش دانسته شود».

چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ یک از این امور، نامتناسب و بی‌ربط با ظاهر آیات نیست و از ادراک بشر هم بیگانه نمی‌باشد. باطن قرآن، همان مفهوم آیات است و مطلع قرآن، فهم بالاتر و درک همهٔ نکات آن می‌باشد[2]، نه معنایی بی‌تناسب و بی‌ارتباط با آیه!

باز در تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

«روي العياشي بإسناده عن حمران بن أعين عن أبي جعفر - -عليه السلام- قال: ظهر القرآن الذين نزل فهيم وبطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم».[3]

۱- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۸-۱۹.

۲- مطلع بر وزن «مصعد» و بمعنای‌آن است یعنی جایگاهی که بدان صعود می‌کنند. در اینجا مقصود،اشراف بر معنای آیات و احاطه بر آن‌ها است.

۳- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۷ مقایسه شود با «التفسیر» اثر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱.

یعنی: «محمد بن مسعود عیاشی به اسناد خود از حمران بن اعین، از ابو جعفر باقر – –علیه السلام– – گزارش نموده که گفت: ظاهر قرآن مربوط به کسانی است که آیات قرآنی در بارۀ آنها نازل شده و باطن قرآن، شامل افرادی می‌شود که اعمالی همانند اعمال دستۀ اول بجای آورده‌اند».

همچنین در تفسیر «صافی» آمده است:

«العیاشي بإسناد عن الفضیل بن یسار قال سئلت أبا جعفر -علیه السلام- عن هذه الروایة: ما في القرآن آیة إلا ولها ظهر وبطن وما فیه حرف إلا وله حد ولكل حد مطلع. ما یعني بقوله: لها ظهر وبطن؟ قال: ظهره تنزیله وبطنه تأویله، منه ما مضى ومنه ما لم یكن بعد یجري كما یجري الشمس والقمر كلما جاء منه شيء وقع»[1] ...

یعنی: «محمد بن مسعود عیاشی به اسناد خود از فضیل بن یسار گزارش نموده که گفت از ابو جعفر باقر – –علیه السلام– – معنای این روایت را پرسیدم که: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر آنکه دارای ظاهر و باطنی است و حدّ و مطلعی دارد. گفتم معنای ظاهر و باطن چیست؟ امام باقر –علیه السلام– پاسخ داد: ظاهر قرآن، تنزیل آنست و باطن قرآن، تأویلش می‌باشد که بخشی از آن گذشته و بخش دیگر هنوز نیامده است و مانند خورشید و ماه، جریان دارد هر گاه که چیزی از بخش دیگر بیاید، قرآن در آن منطبق می‌شود».

چنانکه ملاحظه می‌کنید امام باقر –علیه السلام– باطن قرآن را «مصادیق آیات» معرفی نموده‌اند که چون به ظهور رسند قرآن با آنها انطباق خواهد یافت و این غیر از معنایی مخالف با ظاهر کدام است.

خلاصه آنکه «باطن قرآن» در روایات اهل بیت – –علیه السلام– – به دو معنا آمده یکی «مطلع» یا معنای برتر و کامل آیات. و دوم «تاویل» یعنی مصداق آیات اما اینکه کسانی بخواهند به بهانۀ باطن قرآن، مثلاً خمر (شراب) را به معنای فلان خلیفه! تأویل

۱– الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۷–۱۸ مقایسه شود با «التفسیر» اثر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱.

کنند، این معنا مخالف با آثار اهل بیت –علیه السلام– است چنانکه در همان تفسیر عیاشی می‌خوانیم:

«عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - أنه قيل له روي عنكم أن الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجال! فقال: ما كان الله ليخاطب خلقه بما لا يعقلون».[۱]

یعنی: «از ابو عبدالله صادق – –علیه السلام– – روایت شده که به ایشان گفتند: از شما منقول است که گفته‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه (که ذکرشان در سورۀ مائده آمده) مردانی هستند! امام پاسخ داد: خدا بر آن نیست با بندگانش به صورتی که درک نمی‌کنند سخن گوید».

روشن است که آنچه امام صادق –علیه السلام– در اینجا بیان داشته‌اند، در شکل «قاعده کلی» ادا شده است و اطلاق و شمول دارد و تمام تأویلات بی‌جا و نامناسب را در بر می‌گیرد.

اگر گفته شود: سند علی بن ابراهیم، اشکالی ندارد و تأویل ﴿وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ۞﴾ را از اشخاص موثق نقل کرده است. پاسخ آنست که چون متن حدیثی با قرآن سازگار نباشد به راوی آن نباید اعتناء کرد چنانکه محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر آورده است:

«عن محمد بن مسلم قال: قال أبو عبد الله - -عليه السلام- - يا محمد ما جائک في رواية من بر أو فاجر يوافق القرآن فخذبه، وما جاءک في روايتة من بر أو فاجر يخالف القرآن فلا تأخذبه»[۲]

یعنی: «از محمد بن مسلم رسیده که گفت ابو عبدالله صادق – –علیه السلام– – به من فرمود: ای محمد هر روایتی که به تو رسید، از شخصی نیکوکار باشد یا بدکار، همین که موافق با قرآن بود آن را بگیر. و هر روایتی که به تو رسید، از شخصی نیکوکار باشد یا بدکار، همین که مخالف با قرآن بود آن را مگیر».

۱– التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ۳٤۱.

۲– التفسیر، اثر عیاشی، ج ۱، ص ۸.

پس میزان قطعی در پذیرش حدیث، موافقت آن با قرآن است و چنانکه حدیثی با کتاب خدا سازگار نبود نباید آن را پذیرفت هر چند راو حدیث، مورد وثوق و اهل نیکوکار باشد.[۱]

این ده نمونه از «احادیث تفسیری» را به خوانندگان ارجمند تقدیم کردیم تا خود ملاحظه کنند که چه اقوالسست و تفاسیر ناصوابی بر امامان اهل بیت -علیه السلام- بسته‌اند. و در اینجا خاطر نشان می‌سازیم که احادیث ساختگی در بارۀ «تفسیر قرآن» از احادیث باطل در «فقه» بمراتب بیشتر است و این هشداری است که اهل مطالعه در تفاسیر قرآن، باید آن را همواره پیش چشم داشته باشند.

***

۱- احادیثی که ما در این کتاب بلحاظ «علم رجال» آن‌ها را بررس کردیم، هم با قرآن مخالفت دارند و هم از اشخاصی ناموفق و مجهول روایت شده‌اند.

۱۳
نقد کتب دعا و زیارت

دعا نقش بزرگی را در آرامش انسان و امیدوار شدن او ایفاء می‌کند و علاوه بر نصوص شرع مانند

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾[1] [غافر: ٦٠].

﴿قُلۡ مَا يَعۡبَؤُاْ بِكُمۡ رَبِّي لَوۡلَا دُعَآؤُكُمۡ﴾[2] [الفرقان: ۷۷].

﴿أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾[3] [البقرة: ١٨٦].

که عنایت خداوند متعال را به دعاکننده نشان می‌دهد، هزاران تجربۀ عملی، حسن اثر دعا را به اثبات می‌رساند.

همچنین سلام و درود بر رسول گرامی اسلام و آل او و بندگان صالح خداوند که مسلمانان در نمازهای شبانه‌روزی بدان می‌پردازند، مایۀ تقرّب به حق و طرفداری از اهل حق و تمایل به صلاح و نیکی می‌شود. چه بسیار دعاها و درودهای زیبا و معرفت‌آموزی که در احادیث رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– و خاندان او آمده و فرهنگ مسلمانان را آراسته است ولی متاسفانه دست دوستان جاهل و غالیان کژاندیش[4] نیز در کار بوده و آثار مداخلۀ آنان درکتب ادعیه و زیارات دیده می‌شود. ما با نقد کتاب‌های مزبور می‌توانیم

۱– مرا بخوانید، دعای شما را مستجاب می کنم.

۲– بگو: اگر دعای شما نباشد خدای من با شما چه کند؟ (چه ارزشی به شما دهد؟).

۳– دعای خواننده را، چون مرا بخواند مستجاب می‌کنم.

٤– در خصال شیخ صدوق از رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– روایت شده است که فرمود: «صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام الغلاة والقدرية» (الخصال، ص ۷۲). یعنی «دو صنف از امت من بهره‌ای در اسلام برای آن‌ها نیست: یکی غالیان و دیگری قدریة».!

به سرچشمه‌های اصیل و پاکیزۀ دعا نزدیک شویم و از انحراف تودۀ مسلمانان جلوگیری کنیم. بنابراین در فصل حاضر مانند فصول گذشته ده نمونه از دعاهای ساختگی و زیارت‌های غلوآمیز را مطرح می‌سازیم و به نقد آن‌ها می‌پردازیم.

از میان کتاب‌های دعا که در دسترس ما قرار دارند کتاب «مصباح المتهجد» اثر شیخ طوسی و «اقبال الاعمال» اثر ابن طاووس و «عده الداعی» اثر ابن فهد حلی و «زاد المعاد» اثر مجلسی و «مفاتیح الجنان» و الباقیات الصالحات» اثر محدث قمی را باید نام برد.*

گاهی عادت به خواندن ذکری یا مأنوس بودن با دعائی، دیدگان آدمی را می‌بندد و غلط روشنی را که در خلال آن ذکر یا دعا آمده نمی‌بیند و حتّی ممکن است دعائی چنان در نظر خواننده‌اش تقدّس و احترام پیدا کند که حاضر نباشد هیچ نقدی را در بارۀ آن تحمّل نماید ولی اگر خود دیانت و اصل شریعت نزد انسان محترم‌تر از روایت فلان محدث و فلان راوی باشد در آن صورت، شخص با ایمان همواره آمادۀ شنیدن نقد است تا هر چه بیشتر بر سر چشمۀ اصیل دین دست یابد و از آب زلال شریعت بنوشد. امید است خوانندگان ارجمند این کتاب از دستۀ رهیافتۀ اخیر باشند و نقّادی‌های ما بجای ملالت خاطر، مایۀ نزدیکی بیشتر ایشان به شریعت بی‌نقاب و اسلام ناب گردد. اینک نوبت آن فرا رسده که به آوردن شواهدی از دعاها و زیارت‌های مغلوط یا ساختگی بپردازیم.

۱-دعائی است مشهور که در ماه رجب پس از نمازها خوانده می‌شود. این دعا را در «مفاتیح الجنان»[1] می‌یابیم ولی اصل آن در کتاب «اقبال» اثر ابن طاووس بدین صورت آمده است:

---

* از میان کتب مذکور، کتاب «عدة الداعي ونجاح الساعي» اثر احمد بن فهد حلی از سایر کتاب‌ها، مهذب‌تر است.

۱- مفاتیح الجنان (در اعمال ماه رجب)، ص ۱۳۷ (از انتشارات کتابفروشی اسلامیه).

«علي بن محمد البرسي –رضي الله عنهم- قال أخبرنا الحسين بن أحمد بن شيبان، قال حدثنا حمزة بن القاسم العلوي العباسي، قال حدثنا محمد بن عبد الله بن عمر البرقي، عن محمد بن علي الهمداني قال أخبرني محمد بن سنان، عن محمد السجاد في حديث طويل قال: قلت لأبي عبد الله - -عليه السلام- - جعلت فداک هذا رجب علمني دعاء ينفعني الله به قال فقال لي أبو عبد الله - -عليه السلام- - أكتب: بسم الله الرحمن الرحيم وقل في كل يوم من رجب صباحا ومساء وفي أعقاب صلواتک في يومک وليلتک: يا من أرجوه لكل خير وآمن سخطه من كل شر» ... (الى اخر الدعاء)[1]

یعنی: علی بن محمّد برسی –که خدا از او خشنود باد– گفت حسین بن احمد شیبانی ما را خبر داد، گفت حمزه بن قاسم علوی عباسی برای ما حدیث کرد، گفت محمد بن عبدالله بن عمر برقی ما را حدیث گفت از محمد بن علی همدانی، گفت محمد بن سنان مرا خبر داد از محمد سجاد در حدیثی طولانی که گفت: به ابو عبدالله صادق – –علیه السلام– – گفتم: فدایت شوم این ماه، رجب است مرا دعائی بیاموز که خداوند بسبب آن نفعی به من رساند. ابو عبدالله صادق – –علیه السلام– – پاسخ داد: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم و درهر روز از ماه رجب هنگام صبح و شام و پس از نمازهای خود در روز و شب این دعا را بخوان: یا من ارجوه لکل خیر و آمن سخطه من کل شر (ای کسی که برای هر خیری به او امیدوارم و در هر شری از خشم وی آسوده خاطرم)! تا آخر دعاء ...»

این دعا بلحاظ سند، غیر قابل اعتماد و بلحاظ متن، مغلوط است زیرا:

اولا در میان راویانش نام «محمد بن سنان» برده شده که قبلاً گفتیم ابن الغضائری (بنقل علامهٔ حلی) در بارهٔ او آورده است: «إنه ضعيف غال لا يلتفت إليه»[2]. «او در حدیث ضعیف است، از اهل غلو شمرده می‌شود و به گزارش وی اعتنا نباید کرد». و

۱– إقبال الإعمال، اثر ابن طاووس، ص ۱٤۳ (چاپ قم، دارالحجهٔ).

۲– خلاصة الأقوال، ص ۳۹٤.

نجاشی در حق وی می‌نویسد: «هو رجل ضعي جدا لا يعول عليه ولا يلتفت إلى ما تفردبه»[1]. «او مردی است که در کار حدیث جدا ضعیف است و اعتماد بر وی روان نیست و بر آنچه به تنهایی نقل می‌کند اعتنا نباید کرد».

پس حدیثی که محمد بن سنان به تنهایی از محمد سجاد از امام صادق -علیه السلام- آورده، پذیرفته نیست. ثانیا دومین جمله از متن این دعا (به صورت‌هایی که روایت شده) با قرآن کریم مخالفت دارد چنانکه در مفاتیح بشکل:

و آمن سخطه عند کل شر و در اقبال بصورت: و آمن سخطه من کل شر و در مصباح المتهجد بشکل: و آمن سخطه عند کل عثره

آمده است که هر سه عبارت، یک مفهوم را می‌رسانند یعنی: «ای کسی که بهنگام هر شر و لغزشی از خشم او ایمن و آسوده خاطر هستم»! با اینکه خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ۝٩٩﴾ [الأعراف: ۹۹].

«از مکر خدا[2] جز گروه زیان کار کسی آسوده خاطر نمی‌شود!».

آری شخص با ایمان بمحض آنکه گرفتار لغزش شود و شر و گناهی از او سر زند از خشم و کیفر خداوند ترسان می‌گردد و به استغفار و توبه روی می‌آورد، نه آنکه در هر عمل ناصوابی از عذاب حق، ایمان و آسوده خاطر باشد!

شگفت آنکه شیخ طوسی با آنکه «محمد بن سنان» را تضعیف نموده[3] و خود نیز از زمرهٔ قرآن شناسان و مفسّران کلام الله شمرده می‌شود (چنانکه تفسیر ارزندهٔ التبیان از آن

۱- رجال النجاشی، ص ۲۳۰.

۲- مکر خدا، همان مهلت دادن پروردگار به مجرمان برای عذاب آن‌ها است در حالی که مجرم، به جای توبه، از عذاب آسوده خاطر می‌شود و گمان می‌کند که جرم سنگین وی پیامد بدی ندارد.!

۳- علامة حلی در این باره می‌نویسد: و اما الشيخ الطوسی – (رح) فانه ضعفه. (خلاصة الأقوال، ص ۳۹٤).

اوست) با این همه، دعای مغلوط مذکور را در کتاب «مصباح المتهجد» آرده است[1]. و این نیست مگر نتیجهٔ شتابزدگی نسبت به قاعدهٔ مشهور «تسامح در ادله سنن». در صورتی که سنن منقول را هم مانند فرائض مأثور، باید با قرآن کریم سنجید و شک نیست که بمحض تعارض با قرآن، از درجهٔ اعتبار ساقط می‌گردد بلکه بطلان و کذب سنن مذکور ثابت می‌شود. باری اثر این دعای ناصواب آنست که وجدان انسان را فریب می‌دهد زیرا بهنگام لغزش و گناهکاری، او را از خداوند بیمناک نمی‌سازد و به توبه و بازگشت بحق بر نمی‌انگیزد و ذلک هو الخسران المبین.

۲-در کتاب «مصباح المتجهد» اثر شیخ ابو جعفر طوسی ضمن تعقیبات و دعاهای روز جمعه نوشته است:

«وعنه (أبي عبد الله الصادق) -علیه السلام-: من قال بعد صلوة الفجر أو بعد صلوة الظهر: «اللّٰهُمَّ أجعل صلوتک وصلوة ملائکتک ورسلک علی محمد وآل محمد» لم یکتب علیه ذنب سنة».[2]

یعنی: «از امام ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - روایت شده که هر کس پس از نماز صبح یا نماز ظهر بگوید: خداوندا درود خود و درود فرشتگان و فرستادگنت را بر محمد و آل محمد قرار ده. یک سال کناه او نوشته نمی‌شود»!

این روات در کتاب «مفاتیح الجنان» به نقل از شیخ طوسی نیز آمده است.[3]

شیخ طوسی سند روایتش را نیاورده تا در بارهٔ آن اظهار نظر شود امّا فساد متن روایت، آشکار است زیرا با درودی بر محمّد و آل محمّد، یک سال محرّمات الهی را به تعطیل می‌کشد! و مردم را در گناهکاری جرأت می‌بخشد و هدف شریعت را که ایجاد تقوی و تهذیب نفس است تباه می‌سازد بویژه اگر کسی هر ساله آن درود را تکرار نماید، البته تا

۱- مصباح المتهجد، صص ۲۵۵-۲۷۱، چاپ بیروت (۱٤۱۸ هـ ق).

۲- مصباح المتهجد، ص ۲٦۳.

۳- مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ٤۹.

پایان زندگانی نباید گناهش ثبت شود! پس گوید این دعاء برای نسخ محرمات ساخته شده است و بی‌گمان مقام امام صادق - -علیه السلام- - بالاتر از آنست که در بارۀ فضیلت درود مزبور، چنان سخنی گفته باشد.

۳-مجلس در کتاب «زاد المعاد» بمناسبت فضیلت و استجابت دعا در روز نهم ربیع الاول که مصادف با تقل «خلیفۀ ثانی» است روایت طولانی و شگفتی آورده و از قول «حذیفه بن الیمان» می‌نویسد که چون عمر در آن روز کشته شد:

«پس رفتم بخدمت امیر المؤمنین -علیه السلام- که آن حضرت را تهنیت و مبارک باد بگویم به آنکه آن منافق کشته شد و به عذاب حقتعالی و اصل گردید و چون حضرت مرا دید گفت: ای حذیفه آیا در خاطر داری آن روز را که آمدی بنزد سید من رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و من و دو سبط او حسن و حسین نزد او نشسته بودیم و با او طعام می‌خوردیم پس تو را دلالت کرد بر فضیلت این روز؟ گفتم بلی ای برادر رسول خدا، حضرت فرمود که بخدا سوگند که این روز است که حق تعالی در آن، دیدۀ آل رسول را روشن گردانید و من برای این روز، هفتاد و دو نام می‌دانم! حذیفه گفت: یا امیر المؤمنین می‌خواهم که آن نام‌ها را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: این روز استراحت است که مومنان از شر آن منافق استراحت یافتند. و روز زائل شدن کرب و غم است. و روز غدیر دوم است. و روز تخفیف گناهان شیعیان است. و روز اختیار نیکو برای مؤمنان است. و روز برداشتن قلم از شیعیان است. و روز بر هم شکستن کفر و عدوان است. و روز عافیت است. و روز برکت است. و روز طلب‌خون‌های مؤمنان است. و روز عید بزرگ خدا است. و روز مستجاب شدن دعا است...»![1]

این حدیث ساختگی نشان می‌دهد که به مناسبت روز قتل خلیفه، خداوند سبحان قلم از گناهان شیعیان بر داشته است! یعنی هر چه از فحشاء و منکر در آن روز مرتکب شوند

۱- زاد المعاد، اثر ملا محمد باقر مجلسی، باب هشتم (اعمال ماه ربیع الاول) ص ٤٠٩، چاپ کتابفروشی اسلامیه.

به حساب نمی‌آید. آیا می‌توان باور کرد که این گفتار از امام متقیان باشد؟ آیا این سخن، افترا و تهمت بر امیر مؤمنان -علیه السلام- محسوب نمی‌شود؟ آیا این روایت، عوام را به گناه و فساد نمی‌کشاند.؟

نگارنده خود شاهد بودم که شخص ظاهر الصلاحی در روز نهم ربیع الاول، به گناه و فسق تجاهر می‌نمود و چون سبب آن از وی پرسیده شد، پاسخ داد: مگر نمی‌دانید که امروز، روز نهم ربیع است و قلم را از گناهان شیعیان برداشته‌اند؟!

شگفت‌تر آنکه در همین روایت مجعول با کمال جسارت آمده است که خداوند سبحان به پیامبر خود فرمود:

«امر کرده‌ام ملائکۀ نویسندگان اعمال را که از این روز تا سه روز، قلم از مردم بدارند و نویسنده گناهان ایشان را برای کرامت تو و وصی تو».![1]

راوی نادان، چنان پنداشته که گرامی داشت پیامبر و امام، وابسته به آنست که خداوند، مردم را در گناه‌کاری تا سه روز (همچون حیوانات) آزاد گذارد!

آیا اینست معنای اکرام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و علی -علیه السلام- از سوی خداوند پاک؟!

٤-در کتاب «الباقیات الصالحات» اثر محدث قمی که در حاشیۀ مفاتیح الجنان به چاپ رسیده است، دعائی برای «رفع دندان درد» آمده که از عجائب ادعیه شمرده می‌شود. محدّث قمّی در این باره می‌نویسد:

«و ایضا وارد شده که چوبی یا آهنی بگذارد بر دندان درد کن(!) و افسون کن آن را از جانب آن هفت مرتبه: «بسم الله الرحمن الرحيم العجب كل العجب دوده تكون في الفم تأكل العظم وتنزل الدم. أنا الراقي والله الشافي»[2] .... »!

۱- زاد المعاد، ص ٤٠٨.

۲- الباقیات الصالحات، در حاشیه مفاتیح، صص ۲۸۹-۲۹۰.

معنای عبارت اخیر اینست که: «جای شگفتی است، کمال شگفتی! کرمی است در دندان که استخوان را می‌خورد و خون را می‌ریزد. من افسون‌کننده‌ام و خدا، شفابخش ...».

گویا اصطلاح «کرم خوردگی دندان» مخترع این دعا را بگمان افکنده که واقعاً کرم در دندان پنهان شده است! و لذا افسون مذکور را برای آن ساخته تا هر چه زودتر، کرم موذی بیرون آید و از خوردن استخوان و ریختن خون باز ایستد. البته راوی این افسوند و سند روایت، معلوم نیست و کسی هم بخود اجازه نمی‌دهد تا افسون فوق را نزد دندان پزشکان تحصیل کرده مطرح کند و صحت و سقم آن را جویا شود!

۵- در «مفاتیح الجنان» در بیان «اعمال روز جمعه» می‌نویسد:

«بدانکه از برای خواندن آیة الکرسی علی التنزیل در روز جمعه فضیلت بسیار روایت شده».[1]

آیا آیة الکرسی علی التنزیل (یعنی بدانگونه که بر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نازل شده) کدامست؟ محدث قمی در «الباقیات الصالحات» آن را بدین صورت توضیح می‌دهد:

«علامه مجلسی فرموده که به روایت «علی بن إبراهیم وکلینی، آیۀ الکرسی علی التنزیل چنین است: الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تاخذه سنه ولا يوم له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثري عالم الغيب والشهاده الرحمن الرحيم، من ذا الذي تا هم فيها خالدون».[2]

این روایت، یک عیب اساسی و اصلاح نشدنی دارد و آن اینست که ادعا می‌کند آیه الکرسی در قرآن کریم تحریف شده و شکل صحیحش در این روایت آمده است! چنین

۱- مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ٣٦.

۲- الباقیات الصالحات (در حاشیه مفاتیح) ص ٣٦.

ادعایی اساس اسلام را متزلزل می‌کند و قرآن مجید را از حجیت ساقط می‌نماید. عباراتی که در این روایت بر آیه الکرسی افزوده‌اند کلماتی می‌باشد که از مواضع دیگر قرآن کریم برداشته شده است مثلاً: «له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثري» عينا ششمین آیه از سورهٔ شریفهٔ «طه» است. و نیز «عالم الغيب والشهاده هو الرحمن الرحيم». بخشی از آیهٔ بیست و دوم از سورهٔ کریمهٔ «حشر» شمرده می‌شود.

در جای خود به اثبات رسیده که قرآن مجید از هر گونه تحریف و تبدیلی مصون مانده است و این قبیل روایات قابل اعتماد و در خور اعتناء نیستند چنانکه بزرگان فرقهٔ امامیه مانند شریف مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگران بر این قول رفته‌اند و از جمله ادلهٔ این امر آنست که در آثار «متواتر» از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امامان -علیه السلام- آمده که احادیث را به قرآن عرضه کنید و حق و باطل آن‌ها را با کلام الهی بسنجید که اگر قرآن دستخوش تحریف شده بود، در آن صورت نمی‌توانست میزان تشخیص حق از باطل قرار گیرد.

٦- محدّث قمّی در کتاب «مفاتیح الجنان» زیارتی را با عنوان «زیارت جامعهٔ کبیره» از شیخ صدوق نقل کرده است[1] که هر چند مورد توجه فراوان قرار گرفته و کسانی از غلاه (همچون شیخ احمد احسائی) بر آن شروحی نوشته‌اند ولی بخش‌هایی از آن، آشکارا با قرآن مجید مخالفت دارد. مثلاً در این زیارت خطاب به امامان گفته می‌شود:

«إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم»

یعنی: «بازگشت خلق به سوی شما و حساب ایشان بر عهدهٔ شما است»!

با آنکه در قرآن مجید می‌خوانیم:

﴿إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم ٢٦﴾ [الغاشية: ٢٥- ٢٦].

۱- مفاتیح الجنان، ص ٥٤٤ به بعد.

«همانا بازگشت ایشان بسوی ما است سپس حسابشان بر عهدهٔ ما است».

برخی، در مقام رفع این تعارض بر آمده چنین پاسخ داده‌اند که: مردم به (اذن خدا) به پیامبر و امامان باز می‌گردند و حسابشان با ایشان خواهد بود همانگونه که قبض نفوس بهنگام مرگ، در قرآن کریم به خداوند و نیز به فرشتگان نسبت داده شده است یعنی فرشتگان به اذن خدا این کار را بر عهده می‌گیرند.

جواب ما به دستهٔ مزبور اینست که: اگر خداوند سبحان اذن داده بود تا پیامبر اکرم و امامان - -علیه السلام- - حساب مردم را بر عهده گیرند هیچگاه در کتابش به رسول خود اعلام نمی‌فرمود:

﴿مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 52].

«حساب ایشان به هیچ وجه بر عهدهٔ تو نیست»![1].

همانگونه که اگر در قرآن مجید به تصریح آمده بود: «قبض نفوس به هیچ وجه بر عهدهٔ فرشتگان نیست» در آن صورت ما حق نداشتیم این کار را به آن‌ها نسبت دهیم. امامان - -علیه السلام- - به ما سفارش نموده‌اند که روایات مخالف با قرآن را نپذیرید، ما نمی‌دانیم اگر جملهٔ «حسابهم علیکم» با آیهٔ شریفهٔ ﴿مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ﴾ مخالفت نداشته باشد، پس معنای «روایت مخالف با قرآن» کدامست؟!

اگر ما به خود اجازه دهیم تا هر جمله‌ای را به «تأویل» کشیم و بدلخواه، توجیه و تفسیر کنیم در آن صورت آیا سخنان مخالف با قرآن، اساساً مصداقی پیدا می‌کنند؟ پس سفارش رسول اکرم و ائمه - -علیه السلام- - برای چه کس و در چه موضوعی بوده است؟!

در مورد راوی اول این زیارت، یعنی «موسی بن عبدالله نخعی» کتاب‌های رجال سخنی نگفته‌اند و بقول مامقانی «به اهمال برگزار کرده‌اند»[1] و ینز در بارهٔ دوّمین راوی آن

۱- با توجه به آنکه نکره در سیاق نفی، مفید عموم است.

یعنی «محمد بن اسماعیل بر مکی» علمای رجال، اختلاف دارند. علامهٔ حلی در «خلاصة الأقوال» می‌نویسد:

«اختلف علماؤنا في شأنه، فقال النجاشي: إنه ثقة مستقيم. وقال ابن الغضائري: إنه ضعيف».[۲]

یعنی: «علمای ما در مقام او به اختلاف سخن گفته‌اند. نجاشی گفته است که وی مورد وثوق می‌باشد و انحراف در مذهب ندارد و ابن الغضائری گفته که او ضعیف است».

اگر ما «میزان قرآنی» را در دست بگیریم با ابن الغضائری همسخن خواهیم شد.

۷- محدث قمی در «مفاتیح الجنان» در خلال اعمال روز جمعه آورده است:

«از حضرت موسی بن جعفر - -علیه السلام- - مروی است که هر که یک انار در روز جمعه ناشتاب خورد تا چهل روز دلش را نورانی گرداند و اگر دو انار بخورد تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد تا صد و بیست روز وسوسهٔ شیطان را از او دور گرداند و هر که وسوسهٔ شیطان از او دور گردد، معصیت خدا نکند و هر که معصیت خدا نکند داخل بهشت شود»![۳]

در این روایت شکفت با یک قیاس مسلسل و مرکّب! (هر کس انار بخورد وسوس نشود، و هر کس وسوسه نشود معصیت نکند، و هر کس معصیت نکند، به بهشت رود، پس هر کس انار بخورد به بهشت رود!) کار بهشت رفتن را آسان نموده است. آیا این‌ها

۱- مامقانی اضافه می‌کند: «واهمالهم ذكره في كتب الرجال غير قادح فيه والعلم عند الله تعالى» (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۷). یعنی: «اینکه در کتاب‌های رجال ذکر او را نیاورده‌اند دلیل بر قدح وی نمی‌شود با این حال علم به احوال وی نزد خدای تعالی است»! باید گفت: اصل در پذیرش قول راوی، وثاقت اوست و با اهمال ذکرش در کتب رجال، وثاقت وی ثابت نمی‌شود و او مهمل و مجهول می‌ماند.!

۲- خلاصة الأقوال، ص ۲۵۸.

۳- مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ٣٦.

از تعالیم عالیهٔ اسلام است یا انار فروش مدینه برای رونق بازارش بچنین جعلیاتی دست زده است؟!

۸- شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب «مصباح المتجهد» در خلال اعمال روز جمعه آورده است:

«روي محمد بن إسماعيل بن بزيع عن الرضا - -عليه السلام- - قال قلت: بلغني أن يوم الجمعة أقصر الأيام. قال: كذلک هو! قلت: جعلت فداک كيف ذاک؟ قال قال أبو عبد الله - -عليه السلام- - إن الله يجمع فيه أرواح المشركين تحت عين الشمس، فإذا ركدت الشمس عذبت أرواح المشركين بركود الشمس فإذا كان يوم الجمعة رفع عنهم العذاب لفضل يوم الجمعة فلا يكون للشمس ركود»[1]!

یعنی: «محمد بن اسماعیل بن بزیع از ابو الحسن رضا - -علیه السلام- - روایت نموده که گفت به امام گفتم: به من رسیده که روز جمعه کوتاه‌ترین روزها است. پاسخ داد: این چنین است!س گفتم فدایت گردم این امر چگونه است؟ پاسخ داد: ابو عبدالله صادق - -علیه السلام- - گفته است که خداوند ارواح مشرکان را در زیر چشمهٔ خورشید گرد می‌آورد و چون خورشید از حرکت ایستاد ارواح مشرکان بسبب توقّف خورشید، عذاب می‌شوند ولی هنگامی که روز جمعه فرا رسد بخاطر فضیلت آنروز، عذاب از مشرکان بر طرف خواهد شد و از این‌رو برای خورشید توقّف و رکودی در آنروز نیست (و لذا جمعه کوتاه‌ترین روزها است)»!

داوری در بارهٔ این روایت را به آشنایان با علوم می‌سپارم.

۹- شیخ طوسی در «مصباح المتهجد» در خلال اعمال ماه شعبان می‌نویسد:

۱- مصباح المتهجد، ص ۲۰۵.

«روي محمد بن مارد التميمي قال: قال قال لنا أبو جعفر - -عليه السلام- - من زار قبر الحسين - -عليه السلام- - في النصف من شعبان غفرت له ذنوبه ولم تكتب عليه سيئة في سنته حتى يحول عليه الحول».[1]

یعنی: «محمد بن مارد تمیمی روایت کرده که ابو جعفر باقر - -علیه السلام- - برای ما گفت: هر کس در نیمهٔ شعبان قبر حسین - -علیه السلام- - را زیارت کند گناهانش آمرزیده می‌شود و در آن سال بدی‌های وی نوشته نخواهد شد تا آنکه یک سال بر او بگذرد»!

این روایت هم از قماش روایات پیشین است و در جرأت دادن مردم به بدکاری، نقش مؤثری دارد.

۱۰- سید بن طاووس در کتاب «اقبال الاعمال» در فضیلت ماه شعبان می‌نویسد:

«عن النبي - -صلى الله عليه وسلم- - أنه قال: من صلي أول ليلة من شعبان اثنتي عشرة ركعة يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله أحد خمس عشرة مرة اعطاه الله تعالي ثواب اثني عشر ألف شهيد وكتب له عبادة اثنتي عشرة سنة وخرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه وأعطاه الله بكل آية في القرآن قصرا في الجنة»![2]

یعنی: «از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت کرده‌اند که فرمود: هر کس در شب اول شعبان دوازده رکعت نماز گزارد و در هر رکعت، فاتحه الکتاب و قل هو الله احد را پانزده مرتبه بخواند، خداوند پاداش دوازده هزار شهید را به او می‌دهد و ثواب دوازده سال عبادت را برایش می‌نویسد و از گناهان خود بیرون می‌آید همانند روزی که مادرش او را زاده بود و خداوند به تعداد هر آیه‌ای در قرآن (یعنی ٦٢٣٦ آیه) قصری در بهشت بدو می‌بخشد».

۱- مصباح المتهجد (فی اعمال شهر شعبان)، ص ٥٧٤.

۲- إقبال الأعمال (فی فضل شعبان المعظم)، ص ۱۹۳.

خوشبختانه این روایت سند ندارد و گرنه، شهدای راه خدا بسیار مغبون می‌شدند زیرا اگر بجای جانبازی در راه حق، نماز مزبور را می‌خواندند دوازده هزار مرتبه، پاداش بیشتری نصیب ایشان می‌شد!

***

۱۴

احادیث ساختگی و شناخت آن‌ها

احادیثی که در فصول گذشته به نقد آن‌ها پرداختیم نمونه‌هایی بود از صدها حدیث نادرست و اخبار ساختگی که در جوامع حدیث گرد آمده است و آنچه در این کتاب آوردیم در برابر اخباری که از آن‌ها یاد نکردیم مشتی نمونهٔ خروار شمرده می‌شود. اکنون که به پایان سخن رسیده‌ایم لازمست برای آشنایی خوانندگان ارجمند، موازین و ضوابطی را خاطر نشان سازیم که در تشیخص احادیث ساختگی یا مغلوط نقش اساسی دارند.

۱-نخستین میزان برای جداسازی احادیث صحیح از ناصحیح «قرآن کریم» است چرا که قرآن در آیات متعددی، خود را «فرقان» خوانده[1]. و فرقان که مصدر فرق یفرق است بمعنای «ما يفرق به بين الحق والباطل» می‌آید یعنی چیزی که حق از باطل بدان جدا می‌شود. از همین رو بنا به گزارشی که آمده پیامبر بزرگوار اسلام -صلی الله علیه وسلم- ضمن خطبه‌ای به مسلمانان فرمود:

«أيها الناس ما جائكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته وما جائكم يخالف كتاب الله فلم أقله».[2]

«ای مردم! هر چه از من به شما رسید که با کتاب خدا سازگار بود، من آن را گفته‌ام و هر چه به شما رسید و با کتاب خدا سازگار نبود، من آن را نگفته‌ام».

امامان اهل بیت -علیه السلام- نیز بارها این گفتار پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- را تأیید نموده‌اند بطوریکه احادیث ایشان در این باره بلحاظ معنا، متواتر است چنانکه

۱- به آیات ۱۸۵ / بقره و ٤ / آل عمران و ۱ / فرقان نگاه کنید.

۲- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ٦٩.

شیخ انصاری در کتاب «فرائد الأصول» بر تواتر معنوی احادیث مزبور، تصریح کرده است.

بنابراین، هر حدیثی در درجهٔ اول باید به قرآن مجید عرضه شود و با کلام الهی ارزیابی گردد. البته در فهم کتاب خدا لازمست از «اصول تفسیر» بهره گرفت و قواعدی را که برای درک زبان عرب مؤثر است از یاد نبرد و با شیوهٔ سخن قرآن آشنا شد و به توجیه و تأویل بی‌دلیل روی نیاورد.

ما در همین کتاب، بطور نمونه احادیثی را نشان دادیم که با کتاب خدا هماهنگی ندارند نظیر حدیث «**جعلنا .... خزانه في سمائه وأرضه**»[1] که یادآور شدیم این جمله با آیهٔ شریفهٔ

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ﴾ [الأنعام: ٥٠].

نمی‌سازد و گفتیم که در توجیه حدیث مذکور (و امثال آن) نباید پافشاری داشت زیرا اگر بنای کار را بر تأویل و توجیه بگذاریم، در آن صورت اساساً حدیثی ناسازگار با قرآن نخواهیم یافت! و معلوم نمی‌شود که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و ائمهٔ هدی -علیه السلام- آن همه سفارش را برای چه کس و بچه منظوری نموده‌اند؟!

۲-دومین میزان برای تشخیص احادیث نادرست «سنت مسلم پیامبر -صلی الله علیه وسلم-» است به این معنا که اگر حدیث نادری در برابر آثار قطعی از سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قرار گیرد، حدیث مزبور را باید طرد کنیم چنانکه از امام صادق - -علیه السلام- - مروی است: «كل شيء مردود إلى الكتاب والسنة وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف».[2]

«هر چیزی به کتاب خدا و سنت رسول باید برگردانده شود و هر حدیثی که با کتاب خدا سازگار نباشد، باطل و ساختگی است».

۱- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ١٤٤.

۲- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ٦٩.

شاهد مثال روایتی است که دلالت دارد خطبه‌های نماز جمعه باید پس از نماز خوانده شود[1]! این روایت در برابر آثار قطعی که شیعه و سنی از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امامان -علیه السلام- نقل کرده‌اند باطل و بی‌اعتبار است، آثار مزبور همگی دلالت دارند بر اینکه خطبه‌های نماز جمعه باید پیش از نماز خوانده شود.

۳-سومین میزان «اجماع امت اسلامی» است یعنی هر حدیثی که با اجماع امت مخالف باشد، مردود شمرده می‌شود چنانکه أبو قره (از محدثان دورۀ عبّاسی) در بحث از رؤیت خداوند در دنیا» به امام رضا - -علیه السلام- - گفت: فتكذب الروايات؟ «آیا پس روایات را تکذیب می‌کنی؟»

امام رضا پاسخ داد:

«إذا كانت الروايات مخالفة للقرآن كذبتها وما أجمع المسلمون عليه أنه لا يحاط به علما ولا تدركه الأبصار وليس كمثله شيء»[2]

یعنی: «هنگامی که روایات با قرآن مخالف باشد، آن‌ها را تکذیب می‌کنم و چیزی که مسلمین بر آن اجماع دارند اینست که احاطۀ علمی به خداوند ممکن نیست و دیدگان او را ادراک نمی‌کنند و هیچ چیزی همانند وی نیست» (در اینجا امام علاوه بر قرآن، اجماع مسلمین را نیز حجّت دانسته است).

شاهد مثال روایتی است که می‌گوید هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدّت، سورۀ «قل هو الله أحد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابولهب مرده است![3] این حدیث به اجماع امّت اسلامی (از شیعه و سنی) باطل است زیرا خواندن سورۀ توحید -هر هفته یکبار- بر مسلمین واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش بر دین ابولهب بمیرد!

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، صص ٤٣٢-٤٣٣.

۲- الاصول من الكافی، ج ۱، ص ٩٦.

۳- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ٥١٠.

٤-چهارمین میزان برای تشخیص احادیث ساختگی «عقل» است. عقل یکی از ملاک‌های پر اهمیت در این راه به شمار می‌آید زیرا حقّانیت اساس دین با عقل فهمیده می‌شود و اگر حجّیت عقل بکلّی مورد انکار قرار گیرد، اثبات اصول دین ممکن نیست از این‌رو در قرآن مجید بارها به تعقّل سفارش شده و حتّی استدلالات عقلی در قرآن صورت پذیرفته است. در احادیث نبوی و آثار اهل بیت هم مکرّر از اهمیت و حجّیت عقل سخن بمیان آمده است. ابن سکّیت (یکی از أئمۀ ادب در دورۀ عبّاسی) از امام هادی - -علیه السلام- - پرسید: «فما الحجة على الخلق اليوم»؟ یعنی: «امروز حجت بر مردم چیست؟

امام پاسخ داد:

«العقل، يعرف به الصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه»![1]

یعنی: «عقل است که بوسیلۀ آن هر کس بر خدا راست گوید شناخته می‌شود و تصدیق خواهد شد و هر کس بر خدا دروغ بندد نیز شناسایی می‌شود و تکذیب می‌گردد»!

بنابراین، عقل اجازه دارد اخبار ضدّ عقلی و راویان آن‌ها را تکذیب کند.

شاهد مثال: خبری است که می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به یارانش فرمود: صبحگاهان ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و در خانۀ یک تن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس آن ستاره در خانه‌اش فرود آید، او وصی و جانشین و امام پس از من خواهد بود. سپس ستارۀ آسمانی در خانۀ علی بن ابی طالب -علیه السلام- فرود آمد.[2]

عقل، این خبر را نمی‌پذیرد و راوی آن را تکذیب می‌کند زیرا می‌داند که کوچک‌ترین ستارۀ آسمانی در تمام عربستان جای نمی‌گیرد تا چه رسد به خانۀ علی -علیه السلام-!

۱- الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۷ ببعد.

در اینجا باید یادآور شد که مراد از حجّیت عقل، حجّیت «عقل طبیعی» است که دارای احکام روشن می‌باشد نه آراء پیچیدۀ عقلی که «عقل اکتسابی» نامیده می‌شود و مورد اختلاف عقلا قرار دارد.

۵- پنجمین میزان برای تمییز احادیث ساختگی «علوم قطعی تجربی» است (نه تئوری‌های اثبات نشده)! زیرا قرآن مجید، آثار علمی را حجّت شمرده و به کافران فرموده است:

﴿ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ۝٤﴾ [الأحقاف: ٤].

«(بگو) کتابی پیش از این یا اثری علمی برای من آورید (که مدعای شما را به اثبات رسانند) اگر راست می‌گویید».

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید: روز جمعه کوتاه‌ترین روزها است زیرا در روزهای دیگر، خورشید متوقّف می‌شود تا ارواح مشرکان در برابر آن، شکنجه شوند ولی در روز جمعه خورشید از حرکت باز نمی‌ماند و از این‌رو روز جمعه کوتاه‌تر از دیگر ایام است![1]

این روایت با تجربۀ علمی مخالف است زیرا با اندازه‌گیری‌های دقیق معلوم شده که روز جمعه کوتاه‌ترین ایام نیست و بعلاوه به اثبات رسیده که گذشتن خورشید از افقها در روزهای غیر جمعه، توقف بردار نیست (صرفنظر از اینکه گذشتن خورشید را از افق، نتیجۀ حرکت زمین می‌دانند نه خورشید).

٦- ششمین میزان برای تعیین احادیث باطل، مخالفت آن‌ها با «تاریخ صحیح» است.

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید روز عرفه پس از تولد علی -علیه السلام- نامگذاری شد زیرا در آن روز، علی -علیه السلام- پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را

۱- مصباح المتهجد، ص ۲۰۵.

شناخت[1]! با آنکه نزد مورّخان از مسلمات تاریخی است که عرفه پیش از تولد علی - - علیه السلام- - نامگذاری شده بود و در میان عرب شهرت داشت.

۷- هفتمین میزان برای شناخت احادیث دروغین «تعارض دو حدیث با یکدیگر» است که قطعاً هر دو نمی‌توانند درست باشند.

شاهد مثال: روایتی است که بر لزوم وضوء بهمراه غسل جمعه دلالت دارد و روایتی که وضوء را با غسل جمعه، لازم نمی‌شمارد[2]!

۸- هشتمین میزان برای شناخت احادیث نادرست «وعدهٔ ثواب‌های مبالغه‌آمیز برای عملی آسان» است.

شاهد مثال: روایتی است که دلالت دارد هر کس فلان نماز را بخواند، خداوند ثواب دوازده هزار شهید را به او می‌دهد![3]

۹- نهمین میزان برای تمییز احادیث دروغین «جرأت بخشیدن مردم، به گناهکاری» است.

شاهد مثال: حدیثی است که می‌گوید: هر کس فلان درود را بر محمد و آلش -صلی الله علیه وسلم- بفرستد تا یک سال گناهان او نوشته نمی‌شود![4]

۱۰- دهمین میزان برای تشخیص احادیث ساختگی، اموری است که امام علی بن موسی الرضا -علیه السلام- آن‌ها را بدینصورت توصیف نموده‌اند:

«إن مخالفينا وضعوا أخبارا في فضائلنا وجعلوها على ثلاثة أقسام، أحدها الغلو وثانيها التقصير في أمرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا ونسبوهم إلى القول بربوبيتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا وإذا سمعوا مثالب

۱- بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۸.

۲- وسائل الشيعة، ج ۱، ص ٥١٤ و همان کتاب، ج ۱، ص ٥١٣.

۳- إقبال الأعمال، ۱۹۳.

٤- مفاتيح الجنان، ٤٩.

أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا وقد قال الله عز وجل: ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم».[1]

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آن‌ها را بر سه بخش کرده‌اند: یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آن‌ها در حقّ ما تقصیر و کوتاهی شده است. سوّم احادیثی که در آن‌ها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند. پس همین که مردم روایات غلوآمیز را در بارۀ ما می‌شنوند، پیروان ما را تکفیر می‌کنند و به آن‌ها نسبت می‌دهند که مقام خدایی برای ما قائلند. و چون تقصیرها و کوتاهی‌هایی را که در حقّ ما روا داشته‌اند می‌شنوند، به آن‌ها عقیده پیدا می‌کنند و هنگامی که عیوب دشمنان ما را با نام و نشان آن‌ها، از قول ما می‌شنوند با نام و نشان به ما ناسزا می‌گویند! با اینکه خدای تعالی (در قرآن کریم) فرموده است: غیر خدا را -که مشرکان می‌خوانند- ناسزا مگویید زیرا ایشان نیز از راه تجاوز و نادانی به خدا ناسزا خواهند گفت».

و همچنین امام علی بن موسی الرضا -علیه السلام- به حسین بن خالد فرموده است:

«يا بن خالد إنما وضع الأخبار عنا في التشبيه والجبر الغلاة»![2]

یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول ما، اخباری را در بارۀ تشبیه (خدا به خلق) و عقیدۀ به جبر، جعل کرده‌اند»!

در پایان کتاب از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که با توفیق روز افزون به علمای روشنگر و دلسوز، فرهنگ مسلمانان را از گزند احادیث دروغین و خرافات ساختگی پاک فرماید.

«بمنه وكرمه وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين»

۱- عیون اخبار الرضا، ص ١٦٩.

۲- عیون اخبار الرضا، ص ٨٢.

منابع کتاب

۱- قرآن کریم — کتاب إلهی
۲- نهج البلاغة — علی -علیه السلام-
۳- رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال) — ابو عمرو کشّی
۴- الموضوعات — عبدالرزاق صنعانی
۵- علل الحدیث — ابن أبی حاتم
۶- شرح الدرایه — زین الدین عاملی
۷- احادیث القصاص — ابن تیمیهٔ حرّانی
۸- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف — ابن قیم جوزیه
۹- سلسله الأحادیث الضعفیه والموضوعه — محمد ناصر البانی
۱۰- الأخبار الدخیله — محمد تقی شوشتری
۱۱- الأصول من الکافی — شیخ کلینی
۱۲- عیون اخبار الرضا — شیخ صدوق
۱۳- شرح عقائد الصدوق (تصحیح اعتقاد الإمامیه) — شیخ مفید
۱۴- علم الحدیث — مدیر شانه‌چی
۱۵- عدة الأصول — شیخ طوسی
۱۶- المعتبر — محقق حلی
۱۷- بحار الانوار — محمد باقر مجلسی
۱۸- فرائد الاصول — شیخ انصاری
۱۹- الأربعین — شیخ بهاءالدین عاملی
۲۰- تاریخ بغداد — خطیب بغدادی

٢١- البرهان فی علوم القرآن	بدرالدین زرکشی
٢٢- تفسیر منهج الصادقین	فتح الله کاشانی
٢٣- سفینه البحار	شیخ عباس قمی
٢٤- الإسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعه	علی قاری
٢٥- تحف العقول	ابن شعبهٔ حرانی
٢٦- لؤلؤ و مرجان	میرزا حسین نوری
٢٧- الفهرست	شیخ طوسی
٢٨- کشف المحجة	ابن طاووس
٢٩- مرآة العقول	محمد باقر مجلسی
٣٠- الوافی	فیض کاشانی
٣١- منهج المقال	استرآبادی
٣٢- رجال النجاشی	نجاشی
٣٣- جامع الرواة	اردبیلی
٣٤- تنقیح المقال فی علم الرجال	مامقانی
٣٥- تفسیر مجمع البیان	شیخ طبرسی
٣٦- خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال	علامهٔ حلی
٣٧- الروضة من الکافی	شیخ کلینی
٣٨- المکاسب	شیخ انصاری
٣٩- المنجد	لویس معلوف
٤٠- من لا یحضره الفقیه	شیخ صدوق
٤١- الخصال	شیخ صدوق
٤٢- معانی الأخبار	شیخ صدوق

٤٣- كمال الدين و تمام النعمة	شيخ صدوق
٤٤- صفات الشيعه وفضائل الشيعه	شيخ صدوق
٤٥- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال	شيخ صدوق
٤٦- الحدائق الناضره	يوسف بحرانى
٤٧- لؤلؤه البحرين	يوسف بحرانى
٤٨- المدخل إلى عذب المنهل	ابوالحسن شعرانى
٤٩- تهذيب الأحكام	شيخ طوسى
٥٠- الإستبصار فيما اختلف فيه من الأخبار	شيخ طوسى
٥١- اعيان الشيعه	محسن امين عاملى
٥٢- حلية المتقين	محمد باقر مجلسى
٥٣- وسائل الشيعه	حر عاملى
٥٤- تفسير جوامع الجامع	شيخ طبرسى
٥٥- مفاتيح الجنان	شيخ عباس قمى
٥٦- الباقيات الصالحات	شيخ عباس قمى
٥٧- السرائر	ابن ادريس حلى
٥٨- الفقه على المذاهب الخمسه	جواد مغنيه
٥٩- تفسير على بن ابراهيم	على بن ابراهيم قمى
٦٠- التفسير (تفسير عياشى)	محمد بن مسعود عياشى
٦١- البرهان فى تفسير القرآن	هاشم بحرانى
٦٢- الصافى فى تفسير القرآن	فيض كاشانى
٦٣- الإمالى	شيخ صدوق
٦٤- عدة الداعى و نجاح الساعى	ابن فهد حلى
٦٥- اقبال الأعمال	ابن طاووس

٦٦- مصباح المتجهد	شیخ طوسی
٦٧- زاد المعاد	محمد باقر مجلسی

منابع مذکور، در خلال کتاب معرفی شده‌اند.